د اطلاعاتو او کلتور وزارت

موسسهٔ انتشارات بیهقی

آثار اردوی اقبال

جلد اول

مؤلف:
عبدالهادی داوی

یادداشت:

روی جلد ترسیمی از رواق‌مشهورونادر التعمیری است در مر کزدکن که‌از طرف سلاطین آنجا ساخته شده بود. این‌رسم‌ازروی ترسیمیکه روی جلد کتاب «اسلامیك کلچـر» طبع گردیده بود، کاپی شده است.

وزارت اطلاعات وکلتور

آثار اردوی اقبال

جلد اول

مؤلف:

عبدالهادی داوی



موسسه انتشارات بیهقی

دلو ۱۳۵۵

تذکر :

یکی از مردانیکه در عصر حاضر تمام عمرش را وقف گسستن زنجیر های استعمار و خدمت به ملل مشرق زمین کرده است، علامه اقبال میباشد. او نه تنها بعنوان یکی از آغازگران نهضت آزادیخواهی در نیم قاره شهرت دارد بلکه به حیث شاعر و فیلسوف و سخندانی بزرگ، نیز، حایز مرتبت والاییست که به شخصیت و چهرهٔ درخشانش ابعاد متنوع میدهد و اما احساس و قضاوت ما افغانها برعلاوهٔ ارج گذاری به مقام سیاسی و ادبی این فرزند نامی خاورزمین ازمنبع دیگری نشات می کند، از جائیکه اقبال می گوید :

آسیا یک پیکر آب و گل است کشور افغان در ان پیکر دل است

او افغان دوستی بزرگ بود و همیشه در امر بیداری مشرق زمین نظری خاصی، بسرزمین ما داشت و در آثاری چون (پیام مشرق) (پس چه باید کرد ای اقوام شرق) و (مسافر) و دیگر مجموعه های شعرش از ملت افغان بعنوان ملتی آزاده، سرفراز و زنجیر گسل استعمار و استبداد یاد کرده است. ما همواره یاد این بزرگمرد را گرامی میداریم و خوشحالیم که در ازاء آنهمه محبت عالمانه و شاعرانه، این کتاب ارزشمند را به کوشش و تدوین و تألیف استاد گرانمایه شاغلی عبد الهادی داوی بهزیور طبع می آرائیم و معنآ ادای دین می کنیم.

پوهاند دکتور نوین
وزیر اطلاعات و کلتور



فهرست

عنوان	اجزای عنوان	صفحه
	غلام السیدین	٦٥
	پروفیسر الیاس برنی	٦٧
	مولوی مسعود ندوی	٦٨
	پروفیسر شجاع	٦٩
	صغرا همایون بیگم	٧٠
	منشی انجمن تبلیغ اسلام نیرنگ	٧٠
	عشرت رحمانی	٧٢
	بی نام	٧٣
جوابیهٔ انتقادات مقاله برفلسطین		٧٤—٧٥
جلد دوم اقبال نامه	تمهید	٧٦
	قاید اعظم	٧٦
	کشن پرشاد	٧٧
	عبدالرحمن و عبدالله چغتایی	٨١
	مولوی صالح محمد	٨٤
	مولوی محمد اکبر	٨٥
	خواجه حسن نظامی	٨٩
	بیغلله عطیه فیضی	٩١
	پروفیسر محمد اکبر	٩٣
	محمد جمیل	٩٥
	مولوی عبدالحق	٩٦
	شاطر	٩٧
	محمد دین	٩٨
	سید نذیر نیازی	٩٨

بسم الله الرحمن الرحیم

(حمد)

الهی غنچهٔ امید بگشای
گلی از روضهٔ جاوید بنمای

بخندان از لبان غنچه باغم
وزین گل عطرپرور کن دماغم

درین محنت سرای بی مواسا
به نعمت های خویشم کن شناسا

ضمیرم را سپاس اندیشه گردان
زبانم را ستایش پیشه گردان

ز تقویم خرد بهروزیم بخش
بر اقلیم سخن فیروزیم بخش

دلی دادی ز گوهر گنج بر گنج
ز گنج دل زبان را کن گهر سنج

ز شعرم خامه را شکرزبان کن
ز عطرم نامه را عنبرفشان کن

سخن را خود سرانجامی نماندہ
وز آن نامه بجز نامی نمانده

درین خمخانهٔ شیرین فسانه
نمی یابم نوائی زان ترانهٔ

حریفان باده ها خوردند و رفتند
تهی خمهارها کردند و رفتند

نه بینم پختهٔ زین بزم خامی
که باشد بر کفش زان باده جامی

بیا ساقی رها کن شرمساری
ز صاف و درد پیش آر آنچه داری

از مثنوی یوسف زلیخای
جامی
قدس سره السامی

نعت

چون تو بیماری از هوا و هوس — رحمة العالمین طبیب تو بس
هر کرا از حلال مایه بود — خرد مصطفاش دایه بود
گر ندانید ای هوا کوشان — بشنوید این سخن زخاموشان
ادب او به از خصال شما — خرد او به از کمال شما
سخن او برد ترا به بهشت — ادب او رهاندت ز کنشت
هرچه او گفت راز مطلق دان- — وانچه او کرد کردهٔ حق دان
دل پردرد را که نیرو نیست — هیچ تیمار دار چون او نیست
بر تو از نفس تو رحیم‌تر ست — در شفاعت از آن کریم‌ترست
از کرم نز هوا و نز هوسی — مهربان تر زتست برتو بسی
سوی جان پاید کی پوید — هست او پاك وپاك راجوید
پاك شو پاك رستی از دوزخ — کورهاندترا از آن برزخ
باز آن کز حرام دارد خور — دوزخ اورا زشرع اولی تر
گر تو خواهی که گردی او را یار — از حرام و سفاح دست بدار

در حریم وی ای سلامت جوی
شرم دار! از حرام دست بشوی

(حکیم سنائی غزنوی)
(ق)

۱- بنده مناسب دیدم که حمد و نعت را از شعرای برگزیدهٔ وطن اقتباس کنم که علامه اقبال مرحوم نیز بآنها اخلاص زیاد دارد. - داوی -

مقدمه

مقصود این رساله معرفی آثار علامه داکتر محمد اقبال است که بزبان اردو شایع شده اند (رحمه الله تعالی) معرفی تنها عبارت از ذکر نام های تالیفات آن مرحوم نخواهد بود، بلکه مقاصد و افکار روحیات که مولف داشته با طرز افاده آنها و نیز فوایدی که از آن برای مطالعه کننده گان ما (افغانستانیان) توقع میرود نیز باید شرح داده شود .

اگر چه افکار و احساسات آن شاعر شیوا بیان مشهور بود ند و هستند ولی باز هم یک نظر اجمالی بر انها برای مطالعه کننده گان این کتاب لازم بنظر میاید زیرا جوانان و منورین وطن عزیز ما غالباً آن اثار که حیات اقبال و مطالب او را از ان ها میتوان استنباط نمود به ندرت مطالعه کرده خواهند بود .

این عصر را (لحظه گرد) نام گذاشته اند زیرا هر گونه تحولات و ترقیات در ان نهایت به سرعت واقع میشوند لهذا تعبیر مبالغه آمیز (تحول هر لحظه) برای این عصر بسیار ناقص یا فریب دهنده نخواهد بود .

اگر چه این سرعت تحولات مخصوص به مناطق و ممالک پیشرفته ورشد یافته دنیاست نه که مناطق رشد یافتنی ولی تحول رشد یافته گان در رشد جویان نیز بی اثر نمیماند . لهذا در کشور های رشد یافتنی ، عقلای عصر شان مشغول حل امور ضروریه مثل تحکیم استقلال سیاسی و اقتصادی و ثقافت ملیه خود ـ که برای اکتفای بالذات ضرورست تحصیل قوه آتومی اسلحه عصریه (زمینی و هوائی) و اکتشافات جدیده جویه وغیره میباشند و احتیاجاتیکه عصر سریع التحول امروزه ایجاد میکنند و رفع مدبرانه مشکلاتیکه تطبیق این ضروریات در سویه موجوده ملت و وطنداران

طبیعتاً واقع میسازند همه مشغولیاتی است که منورین حقیقی ما را کمتر فرصت مید هند تا برتاریخ گذشته پنجاه سال قبل همسایه های خود و تاثیراتیکه از ان همجواران بر محیط خودشان شده است بتفصیل علم آوری و غور کنند عصریکه اقبال دران تحصیل میکرد یا بعد از انکه مشغول فعالیت گشت عصر فرمانروایی استعمار و استثمار غرب بر شرق غافل و ناتوان و رقابت و منافسهٔ شدید بین خود غربیان قوی و بیدار و مسلح بود که امروز بحمد الله تعالی تا اندازهٔ رفع شده اند ولی این نجات از استعمار و مشغولیتهای جدید ممالک رشد یافتنی نتیجه مساعی عقلاو مجاهدین همان نسل بود که علل ناتوانی خود و غلبه اغیار را عمیق مطالعه نموده و از تجارب معمر خود بتشخیص امراض و ترتیب معالجات کار گرفتند .

پس کسانیکه تخم این بیداری و اصلاحات را افشانده اند باید فراموش نشوند زیرا فراموشی تنها مرادف ناسپاسی و قدر ناشناسی نیست بلکه ممکن است که خدا ناخواسته رفته رفته بعضی چنان پروغرام منحرفی را که تخم آن افشاندهٔ ان بزرگان نیست پیشه کنند که مخالف مقاصد آن خیر خواهان دانا باشد وعین ناکامی خودشان .

چنانچه امروز مردم هنوز مثنوی شریف سنائی ، سعدی و حافظ و بیدل (قدس الله اسرارهم العزیز) را میخوانند و حتی بعضی را به اطفال میخوانانند ولی آنچه مقصد اصلی آن فریادها و فغانها بود کسی توجه دارد؟ سعدی را برای تقریر و انشای مکتوب نویسی و حافظرا برای فال استعمال میکنند بلکه شاید هم برای مقاصد پست تر و ممنوعه عشق مجازی و عیش رانی وسیله میسازند ارواح مقدس آنها چقدر منزجر و از تنزل ایمان و تقوای چنین خوانندگان این عصر چقدر متعجب خواهند بود . پس شرح اصل مقاصد اقبال شاعر و متفکردورهٔ اد بار را که جدیدترین شعرای روحانی ماست از واجبات میشمارم

اقبال ما :

بلی اقبال را حق داریم از شعرای ما بنامیم زیرا .

۱- اقبال یک مسلم خالص است که نژاد نزد او مرادف نژاد و وطن مشابه به وثن (۱) است در یکرباعی میفرماید .

توای کودک منش خود را ادب کن	مسلمانزاده یی؟ ترک نسب کن !
برنگ احمر و خون ورگ و پوست	اگرنازد عرب ترک عرب کن

هیچوقت برای مسلمانان هند از نقطه نظر هندیت خدمت نکرده بلکه از نقطه نظر مسلمانی خدمت کرده است. پنجاب را بیشتر از دهلی یاد کن یا بمبئی در نظر نداشته و بهوپال و کشمیر را عین لاهور و سیالکوت انگاشته بقول ابو الشعرای ما حکیم سنائی .

سخن کز بهر حق گوئی چه عبرانی چه سریانی
مکان کز بهر حق جوئی چه جابلقا چه جابلسا

۲- قریبا در هیچ اثری از آثار او نیست که عاید به افغان یا افغانستان توجه نهایت همدردانه نداشته باشد ، حتی در خطبهٔ صدارت خود در آل اندیا مسلم لیگ (جمعیت مسلمانان کل هند) در خصوص حقوق افغانان پښتونستانی ها جملات پیهم و سوکدی گنجانیده بوده میتوانم بگویم که تقدیر خدای مهربان (جل جلاله و عم نواله) اقبال را از دوستان بی غرض وجدی افغانستان ساختن میخواست که در یازده سالگی نیم شب ازخواب نوشین طفلی بیدارش کرده و واقعه ئی را که روحانی جای رسیده یعنی پدر بزرگوارش به کشف و کرامت دیده (یعنی مشکلات قافله کابل) باو نیز نشان بدهد (۲) و با افغانستان علاقه قلبی باو ببخشد .

چنانچه قارئین کرام درین اثر خواهند دید که در اثنای حیات خود علامه چقدر دلبستگی به افغانستان و افغانها داشت .

۱- وثن بمعنی بت

۲- تفصیل اینواقعه را در بحث مکتوبات علامه به عطیه بیگم مطالعهٔ فرمائید .

معلوم شده باشد که اصل سایق بنده برای تشبث به ترجمهٔ حال و حیات علامه مرحوم و ترجمهٔ نمودن آثار و اشعار او همان وجوهات سه گانه دارد که در تحریرات متفرقه بنده در ین کتاب موجود است یعنی.

الف- معرفی یک بانی نهضت نو که در جوار وطن ما پیدا شده و کامیابی فوق العاده حاصل نموده است.

ب- علاقه قدر دانانه(۱) و محبت قلبی و صمیمی او که با افغانستان و افغانها بحیث ملت و کشور اسلامی و مسایل حیات آنها دارد.

ج- قوت افاده و قابلیت استفاده که برای نسل جدید عالم اسلام در مقاصد و مطالب معلومات و تجارب او و آثار و اشعار او مضمرانه مرکوز است.

با ینهمه ضرور نیست که بنده با هر فکر علامه مرحوم یا هر نظریه او یا هر مشورهٔ او متفق باشم اما اختلاف فکری بنده در نشان دادن اصل

---

(۱) در جاوید نامه علامه در باب افغانستان میفرماید.

آسیا یک پیکر آب و گل ست ملت افغان در آن پیکر دل ست
از فساد او فساد آسیا از کشود او کشود آسیا

در (پیام مشرق) نام اثر خود که بزبان دری ست، بر احوال همه ممالک اسلامیه در آنروزها ماتم میکند ولی افغانستان و افغانها را امیدوارانه و آرزو پرورانه توصیف و تعریف و نیز نصیحت و ارشاد میفرماید، بنده یکحصه آنرا تقدیم میکنم:

ابطحی در دشت خویش از راه رفت از دم او سوز الاالله رفت
مصریان افتاده در گرداب نیل سست رگ تورانیان زنده پیل
آل عثمان در شکنج روزگار مشرق و مغرب زخونش لاله زار
در مسلمانان شان سلمانی نماند خاک ایران ماند و ایرانی نماند
سوز و ساز زندگی رفت از گلش آن کهن آتش فسرد اندر دلش
مسلم هندی شکم را بنده یی خود فروشی دل ز دین بر کنده یی
در مسلمانان شان محبوبی نماند خالد و فاروق و ایوبی نماند
(رض الله عنهم)

پاورقی صفحهٔ (۷) را بخوانند

مفاهیم آثار و اشعار او هیچ مانعی تشکیل نخواهد داد و سبب هیچ تغییر یا تغیری نیز نخواهد گردید البته برای تفهیم مطالب او برای اهل وطن عزیزم حتی الامکان سعی میکنم تا مطابق سویه مملکت خود آنها را حتی الوسع عام فهم بسازم .

بقیهٔ حاشیه صفحهٔ (۶)

خطاب به افغان :

ای ترا فطرت ضمیر پاك داد — از غم دین سینه صد چاك داد
تازه کن آیین صدیق و عمر — چون صبا بر لاله صحرا گذر
ملتی آوارهٔ کوه و دمن — در رگ او خون شیران موجزن
زیرك و روین تن و روشن جبین — چشم او چون جره بازان تیز بین
قسمت خود از جهان نا یافته — کوکب تقدیر او نا تافته
در قهستان خلوتی ورزیده یی — رستخیز زندگی نا دیده یی
جان تو بر محنت پیهم صبور — کوش در تهذیب افغان غیور

در مسافر نام اثر خود به افغانان سرحد آزاد نیز مخاطبه میفرماید بنده آنرا نیز با نهایت اختصار اینجا نقل میکنم :

اندکی گم شو به قرآن و خبر — باز ای نادان بخویش اندر نگر
درجهان آواره یی بیچاره یی — وحدتی گم کرده یی صد پاره یی
بند غیر الله اندر پای تست — داغم از داغی که در سیمای تست
میرخیل از مکر پنهانی بترس — ازضیاع روح افغانی بترس
«رزق از حق جو مجو از زید و عمر — مستی از حق جو مجو از بنگ و خمر»
شکوه کم کن از سپهر لاجورد — جزبه گرد آفتاب خود مگرد
عالم موجود را اندازه کن — درجهان خود را بلند آوازه کن

برگ و ساز کاینات ازوحدت ست
اندرین عالم حیات از وحدت ست

(شارح داوی)

بنده از مدت ها قبل با آثار دری علامه علاقه پیدا کرده بودم چنانچه در (امان افغان) نام مجله سابقه مقالاتی عاید به علامه و آثار او نوشته بودم ولی مجمل و مختصر چنانچه مولف کتاب (جایزه تنقیدی اقبال) غفر الله له که از طرف (اکادیمی اقبال) به زبان اردو در سنه ۱۹۶۵ ع طبع شده ست این مقالات مرا ذکرولی نام مرا سهو نموده است (۱) و هکذا در چند یوم (اقبال) در کابل عاید به آثار علامه نطق هائی هم ایراد نموده ام و از همان وقت ها اراده داشتم که علامه اقبال و کارستان های او را به اهل وطن کامل و مفصل معرفی نمایم ولی مصروفیت های رسمیه و شخصیه، در بیشتر اوقات، فوقتاً، عوایق و موانعی ایجاد مینمود.

خوشبختانه در این اواخر که بنا غلی پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور بذریعه مکتوب به نوشتن رساله یا کتابی در باب آثار اردوی اقبال یادآوری و تشویق فرمودند آن اراده دیرینه و آرزوی خوابیده ر بنده بیدار شده و اینک به تقدیم این اثر عزم نمودم.

بنده بالطبع نهایت شکرگزار شدم که این فکر فاضل مذکور که یک عمر در خدمات خالصانه صحافت و ثقافت وطن مصروف بوده اند این تشبث را از قوه به فعل آورده چون نسیم صبح غنچه های آرزوی مرا شگفتانده اند اقبال میفرماید.

صبح چون جلوه دهد عارض رنگین خویش
غنچه هم باز کند سینه زرین خویش
پیش خورشید دل پاره خود بگذارد
چقدر لطف که در سینه شکافی دارد

---

۱ - در کتاب مذکور در صفحهٔ (۳۵) نام مرا (آغا هادی حسن) نوشته اند غالباً نوشته ئی که بمولف مذکور رسیده بخط شکستهٔ مغشوشی بوده که کلمه عبدر ا آغا و خان را حسن خوانده ست زیرا با این نام شخصی در محیط ما موجود نیست و نه مقاله ئی در امان افغان نوشته ست بلکه ترکیب این نام در وطن ما مروج نیست البته وظایف رسمیه مرا صحیح درج کتاب مذکور کرده که وزیر تجارت و قبل از آن سفیر افغانستان در لندن بوده ام (داوی)

لهجه و محاوره وطنیه

بنده در بیان مطالب این اثرخواه ترجمه و تلخیص بوده و خواه نظریه و یادداشت ، اگر نثر بوده یا نظم به محاوره محیط عزیز و لهجه مروجه آن تا اندازه ئی اهمیت داده ام. امکان دارد که بعضی از قارئین کرام برخی از آن الفاظ و تعبیرات را عامیانه گمان کنند یا سهو و یا بی اعتنائی بشمارند ولی بنده عمداً آنرا ترجیح داده ام و هم خوشخواهم بود اگر مطالعه کنندگان گرامی این حرکت مرا به پسندند و نویسندگان فاضل ما بجای الفاظ بیگانه و عبارات نامأنوس یا کم انس یا غرابت انگیز خارجی مروجات محیط خودرا خود هم استعمال فرمایند . البته هر کلمه یا تعبیر مروج محیط ما قابل آن نیست که در عوض کلمه مانوس و مروج ادبی ما استعمال شده بتواند ولی یکتعداد کلمات و تعبیرات هستند که عوض خوب و مرغوبی حتی برای کلمات مانوس ادبی شده بتوانند .

میدانم که اینموضوع به همین اختصار کفایت نمیکند ولی چون هر سخن جائی دارد ، در اینجا تفصیل آن خارج موضوع می افتد مسئله زبان بیان طرز افاده ، لجهه و محاوره ، لغات خارجی و اصطلاحات علمی محتاج نوشتن یک رساله جداگانه میباشند و از مراحم الهی امیدوارم که کدام وقتی فرصت یا توفیق آن هم میسر شود .

علامه اقبال نیز بعضی ازین لغات و تعبیرات مروجه محیط ما را که یادگارهای باقیمانده لهجه های مثنوی شریف ، عطار و حدیقه حکیم سنائی و آثار جامی وغیره (رح) میباشند استعمال مینماید :

تشریح بعضی کلمات

بعضی کلمه های در ین اثراستعمال شده است که تشریح آنها برای قارئین کرام سهولتی، و به وضوح دلالت خدمتی خواهد کرد. حسب ذیل:

کلمه (مولانا) برای سید سلیمان مرحوم که از اعاظم علمای دینیه آنزمان ورئیس دار المصنفین اعظم گره بودند استعمال شده و بس

- (علامه) صرف برای خود داکتر محمد اقبال
- (بنده) برای این مولف عاجز یعنی داوی
- (ضمیر) درزبان اردو و دری هندستان مقابل لفظ وجدان و باطن
- (تهذیب) هکذا درزبان های مذکوره هند وهم از طرف خود علامه مرحوم گاهی مقابل لفظ حضارت (سیویلا یزلشین) و گاهی مقابل کلمه (ثقافت، کلچر) و گاهی مقابل لفظ مدنیت
- (ملوکیت و شهنشاهی) در آثار علامه مرحوم گاهی بمعنی شاهی و گاهی مقابل استعمار (امپریالزم)

ناگفته نماند نکاتی را که بوضوح دلالت بر مطالب این اثر خدمت کرده میتوانست بنده براصل ترجمه متن زیاده نموده ام که اکثر آنها بین قوسین گرفته شده ست، علاوه برحواشی که در پاورقی ها سیبا شند .

آثار اردوی اقبال

تا جائیکه بنده معلومات دارم آثار و تالیفات علامه در زبان اردو قرار ذیل اند :

۱- مکتوبهای که علامه برای اقربا، دوستان و مستفسرین داخل یا خارج هندستان آنروزه نوشته اند و بعضی فضلائی از روی قدردانی آنهارا بعد از وفات ایشان جمع و طبع نموده اند و آن سه کتاب است .

الف اقبالنامه دو جلد است و (شیخ عطاءالله پروفیسر اقتصادیات در پوهنتون علیگر) مرتب و جامع آن است .

ب :- مکتوبات اقبال یک جلد (سید نذیر نیازی) جامع آن است .

ج :- خطوط یک جلد (پیغله عطیه فیضی) مرتبه آن است .

۲- ضرب کلیم اشعار اردوی علامه .

۳- ار مغان حجاز حصه زیاد آن بزبان دری است و همه رباعیات ولی در آخر آن ضمیمه ئی از اشعار اردوی شان هم هست .

۴- خطابات مجموعه خطابه ها و نطق ها ئیکه علامه در محافل داخل یا خارج هند ایراد نموده اند و در اردو ترجمه شده اند .

۵- بانگ درا، مجموعه اشعار اردوی علامه است خصوصاً آنها ئیکه در اوایل عمر انشاد فرموده اند .

۶- مضمونهای نثر که برای مجلات و روزنامه ها نوشته اند .

۷- بال جبرئیل ۱۹۳۵ از نظم های اردوست که فلسفه (خودی) را توضیح نموده است .

۸- شاد اقبال، مجموعهٔ مکاتیبی است که بین صدر اعظم دکن و علامه اقبال مبادله شده اند و یکحصه آن در (اقبالنامه) آمده است .

۹- مکاتیب اقبال، مجموعه (۷۹) نامه هایی ست که علامه بنام (خان محمد نیاز الدین خان) رئیس جالند هر نوشته اند بنده این کتابرا هم ندیده ام شاید اردو باشد

۱۰- مضامین اقبال، مجموعه (۴۱) مضمون علامه ست که در ۱۹۶۳ م شایع شده اند

۱۱-علم الاقتصاد ، اولین کتابی است که علامه دراردو نوشته اند ولی چون با مقاصد اقبال شاعرو فیلسوف ربطی ندارد ، بنده از آن بحثی نخواهم کرد .

۱۲-فلسفه عجم ، میر حسن الدین آنرا از انگلیسی به اردو ترجمه فرموده است

بنده برای جلد اول این اثر خود چار کتاب ذیل را انتخاب نموده ام .

اول :- اقبالنامه .

دوم :- مکتوبات اقبال .

سوم :- ضرب کلیم .

چارم :- ارمغان حجاز

آثار باقیمانده آنرا برای جلد ثانی میگذارم انشاالله تعالی ، ولی اشعار علامه را که بنده به نظم ترجمه کرده ام جزو اخیر این اثر ساخته ام

از همه بیشتر مکاتیب را مورد توجه قارئین سیسازم در آن کتاب ها که به مکاتیب تعلق دارند اهمیت بیشتر به (اقبالنامه) داده ام زیرا کتاب مذکور بردیگر کتب عاید به نامه ها کماو کیفا ترجیح دارد چنانکه قارئین کرام بعد ازمطالعه خواهند دید و دلایل ترجیح آنرانیزد رتمهید آن شرح داده ام .

خطوط یعنی مجموعه مکاتیب علامه را که بیشتر متعلق به اوقات اقامت ایشان درانگلستان و المان بوده اند بالفعل ترک کرده ام زیرا .

اولا :- یکحصه این خطوط در (اقبالنامه) درج شده اند .

ثانیاً :- اصل کتابکه از تالیفات (پیغله عطیه فیضی) است هنوز دستیاب نشده است و بنده آنرا ندیده ام .

هکذا خطبات و مقالات وغیره آثار علامه مرحوم بمطالعه بنده نرسیده سعی خواهم کرد انشاء الله تعالی که آنها را مطالعه کنم و منه التوفیق عزوجل . (مولف)

قدردانی ملت از علامه

درعالم اسلام هزار ها شاعردر ین چارده صدسال پیدا شده اند تنها در زبان دری وفارسی نیز آنقدر شعرا بوجود آمده اند که شمار آنها نهایت مشکل است ولی همه صاحب امتیاز نشده اند و یک تعداد قلیلی ازانها دارای امتیاز گردیده اند که میتوان آنها را احصائیه گرفت .

امتیاز به دو صورت ثابت میشود .

۱- بلندی معنوی شاعر .

۲- مقبولیت عامه .

واضح شده باشد که مقصد بنده از امتیاز رتبه رسمیهٔ شاعرنیست که بدربار سلاطین وحکومت راه یافته یالقب ملک الشعرا را حاصل نموده باشد بلکه اولا درجه علم و اخلاق و سلیقهٔ افادهٔ او بلند باشد ثانیا مقبولیت عامه نصیب او شده باشد .

(مقبولیت عامه) یک نعمت نادر الوجود خداوند یست که از جمله هزار ها نفر چند نفری باین شرف وثواب نایل میگردند . شاعر عالم و معتقد ای متقی ومولف نامی ماجامی (ق) میفرماید .

به مقبولی کسی را دسترس نیست
قبول خا طراندر دست کس نیست

بساز یبا رخ شیرین شما یل
که سو یش طبع مردم نیست ما یل

مقبولیت نیز دو نوع است یکی آنکه خود شا عر در حیات خود مقبولیت عمومیه یافته وآنرا ببیند وحس کند و محظوظ شود، دوم آنکه درزندگی خود آنرا نه بیند و بعد ازو فات او شهرت و مقبولیت بیابد .

یک شاعر قدیم ولو شعر خود را مشک خوشبو میداند ولی حسرتی دارد که خودش شهرت شعر خود را نخواهد دید و نخواهد شنید .

نگردد شعرمن مشهور تا جان در بدن باشد
که بعد از مرگ آهو نافه بیرون میدهد بورا

ولی علامه اقبال این حسرت را ندارد ، در حیات خود با ین نعمت محظوظ گردیده بلکه ازآن ذکر و شکر نیز نموده ست .

البته در اعصار گزشته ازین شعرای ممتاز داریم که هم مقصد شان افاده مطالب عالیهٔ معنویه بوده وهم مقبولیت عامه یافته اند مثل روم عشق جلال الدین بلخی . حکیم سنائی غزنی . فریدالدین عطار نیشا پوری ، نظامی گنجوی ، سعدی وحافظ شیرازی ،جامی ، بیدل وغیره (رح). امادرین عصرهای اخیره همچنانکه شرق مسلمان در سیاست وحرب پس شده رفته درعلم ومعرفت نیز انحطاط کامل دیده و شاعرصاحب امتیازی درسرتا سر ممالک اسلامیه پیدا نشده که هر دو شرط ممتازیت را دارا باشد ،تنها اقبال در یک شب سیاه ادبار مثل بدر طلوع نموده وامید واریم که بهمت اولاد این امت درخشانتر شده برود بلکه مقاصد پیشوایان خود رانیز در دل های افسرده این پسمانده ها احیانموده بتواند .

قدردانی ملت مسلمان هندوستان بعبارت دیگر مقبولیت عامه علامه از بسکه مشهود ست ضرورت سپرمی برای اقامه دلایل و احصای علایم آن نیست ولی برای علم آوری پوره و کامل براندازه این مقبولیت و قدردانی ذکر مجملی از آن مفید ست تا اندازه سویه تربیوی و رجال پرستی محیط او نیز آشکار گردد زیرا تنها ملت های بیدار و دل آگاه میتوانند که قدر و قیمت نوابغ ورجال خود را بدانند و بعالم دو رو نزد یک بدانانند شواهد این قدردانی بر کسانیکه حیات و سوانح اورا دیده یا شنیده یاخوانده اند آشکار ست اما برای ذواتی که برترجمهٔ حال او کمتر واقفند ، بنده مجملا ذیلاً ذکر مینمائیم

۱ــ موسسات دایمی

انجمن های زیادی تاسیس یافته اند که مقصد شان احیا و ادامه نام نیک اقبال و آثار گران بهای او، فعالیت های علمی و سیاسی و ملی او میبا شد؛ گویا یادگارهای حیات او یند. آنقدر که بنده مطلع شده ام قرار ذیل اند.

۱- (بزم اقبال) در منشأ و مسکن آخرین او لاهور تاسیس شده و به نام (اقبال) یک مجله ما هانه در اردو و انگلیسی طبع و نشر کرده میروند، بمصارف خود اعضای بزم.

۲- (اقبال سوسایتی) در کراچی تاسیس شده است.

۳- (اقبال اکادیمی) نیز در کراچی تاسیس شده ست.

۴- (اداره اقبال) در لاهور که مکاتیب علامه وغیره را جمع و نشر کرده اند.

۵- در پوهنتون های مختلفهٔ کشور پاکستان جمعیاتی تشکیل شده اند که (یوم اقبال) را احتفال مینما یند.

۶- هکذا در کشور هندستان در پوهنتون های مسلمانان آنجا برای احتفال جمعیت هایی ساخته و بکار مذکور هرسال دوام میدهند.

کاش در افغانستان نیز موسسهٔ از قبیل موسسه های فوق الذکر تشکیل و یک عمارتی بنام علامه مرحوم نامگذاری شود، تاقدر دانی محبتی که فقید مرحوم در افغانستان داشت زنده بماند و تقدیر هم شود.

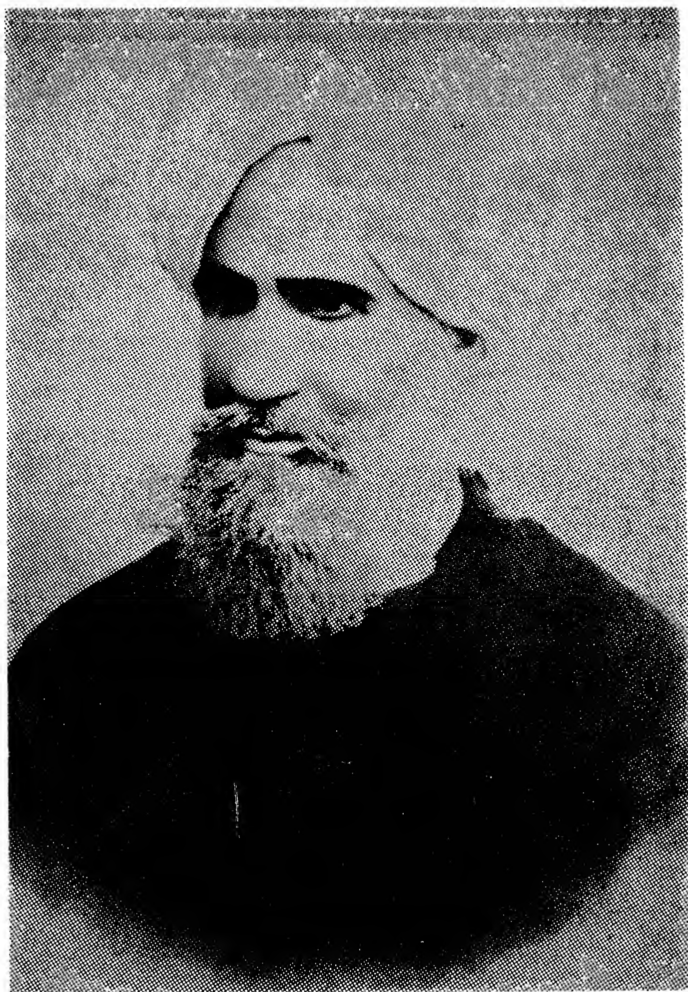
۲ــ یوم اقبال

علاوه برین مؤسسات اکثر مجله های مسلمانان در پاکستان و هند هکذا روزنامه های آنها روز ولادت و روز وفات اقبال را احتفال میگیرند و بنام (اقبال نمبر) یعنی (شماره اقبال) یک مجله یا رساله یا جریده یا کتاب طبع و نشر مینمایند.

این کار در حیات علامه آغاز شده بود و تا امروز رواج دارد و شاید تا عصرهای طولانی دوام خواهد کرد انشاالله تعالی.



علامه اقبال



شیخ نور محمد قبلہ گاہ علامہ اقبال کہ ۱۷ آگست ۱۹۳۰م وفات یافت.

۳ــ طبع آثار اقبال

آثار اقبال بقدری مطلوب مردم مسلمان پاکستان و هندوستان افتاده که هر اثر شان تا حال ده ها مرتبه بطبع رسیده و غالباً به صدها هزار نسخه نشر شده ست و شده میرود هیچ نویسنده ئی در آسیای وسطی و غربی باین پایه موفقیت ومحبوبیت موفقیت نیافته است .

۴ــ اقبالیست ها

علاوه برین مطبوعات وانجمن ها و مطابع در هرگوشه وکنار هند و پاکستان ذوات عالم و اشخاص صاحب قلم پیدا شده اند که حصهٔ مهم حیات خود را وقف مطالب اقبال وتعمیم آثار وتنقیح و تقویهٔ مقاصد اقبال ساخته وجزوی ترین اثر حتی یک مصاحبه شفاهی او را تفحص و تجسس کرده، زنده نگه داشتن میخواهند ودر مقابل مخالفین اقبال به نوشتن ردیه ها می پردازند تعداد این اقبالیست های موجود یا اقبالیون برای بنده خیلی مشکل است .

۵ــ ترجمه آثار اقبال

قریباً در تمام زبانهائیکه در پاکستان و کشورهای همجوار آن مروج اند آثار اقبال ترجمه شده وترجمه شده میروند بلکه در عربستان، ترکیه، مصر، انگلستان، المان ، ایطالیا، فرانسه و جماهیر متحده امریکا نیز بعضی آثار او خصوصاً (اسرار خودی) ترجمه شده و شده میرود .

٦ــ درخارج

علامه نه تنها در مولد و منشأ خود قدردانی دیده بلکه درخارج از آن نیز مقبولیت های بین المللی داشته است .

یک حصه آن باز بخود مسلمانان (پاکستان و هند) تعلق میگیرد، زیرا سفارتهای پاکستان در هرجا که هستند (روز اقبال) را احتفال میگیرند خصوصاً در ممالک اسلامیه چنانچه در کابل، طهران، انقره، قاهره، بغداد دمشق نشریات مفصلی دربنیاب میشود و شده خواهد رفت .

درامریکا ، انگلستان ، المان، فرانسه ،ایطالیا نیز یوم اقبال اجرا شدنش را شنیده ام بلکه درآنجاها بعضی اطاقهای پوهنتون های شان نیز بنام اقبال مسمی شدنش مسموع افتاده ست .

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت ست برجریدهٔ عالم دوام ما

حیات اقبال

از من حکایت سفر زندگی مپرس — در ساختم به درد و گزشتم غزلسرای
آمیختم نفس به نسیم سحرگهی — گشتم درین چمن به گلی نا نهاده پای
از کاخ و کوجدا و پریشان به کاخ و کو — کردم بچشم ماه تماشای این سرای

(زبور عجم)

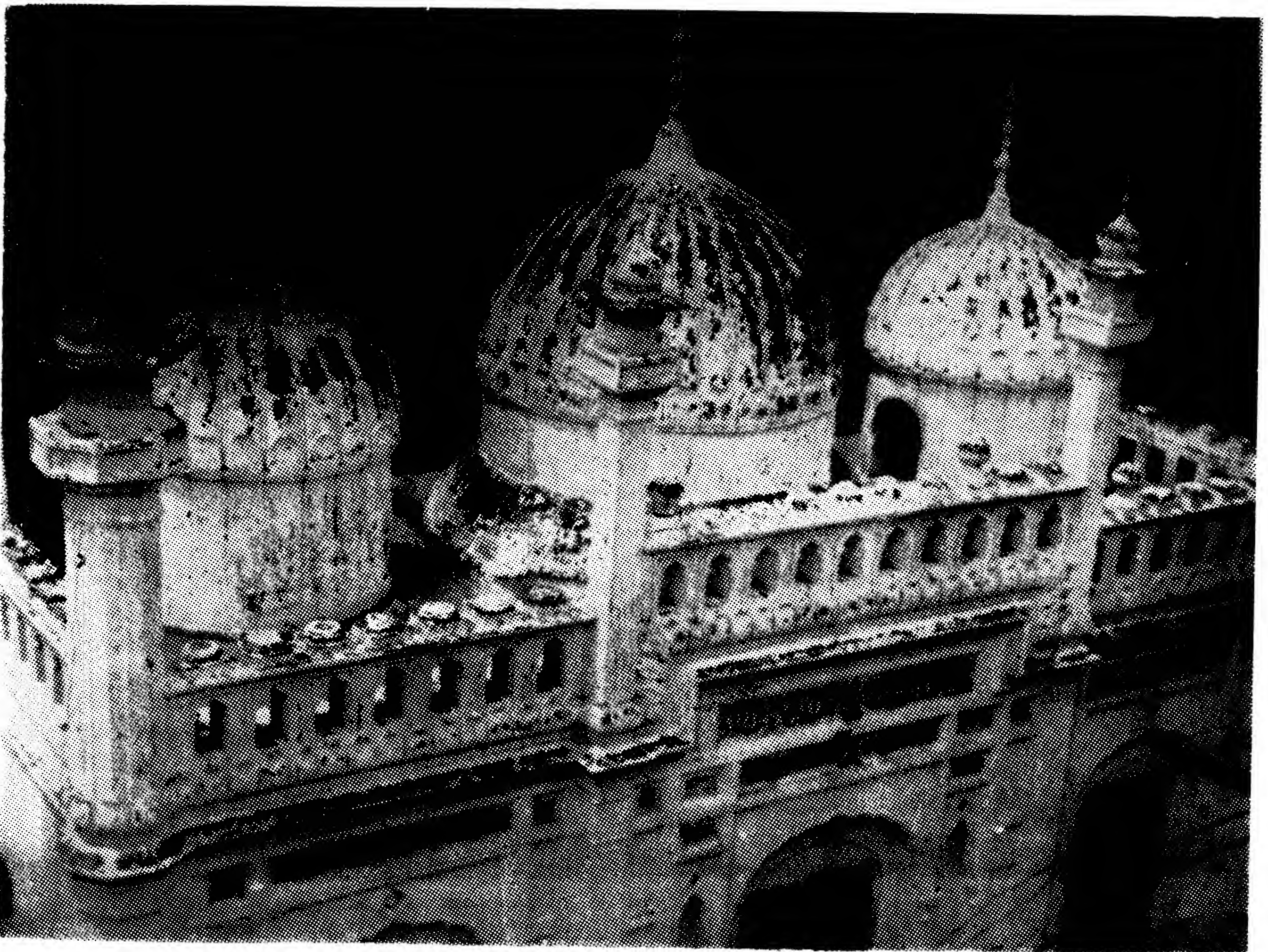
متاسفانه در حیات اقبال آن قسمتی که عاید به تعارف خاندانی تعلق دارد بسیار معلومات عرض کرده نمیتوانم. زیرا آثاریکه بدست آورده ام آنها نیز نه تنها درینخصوص ساکت اند بلکه بعضی از مولف ها با آنکه روابط بسیار قریب با علامه داشتند- متاسف اند که درینباب اطلاعات کافیه ندارند. بعضی از مخلصین اقبال در باب بعضی مسایل خانگی او عمداً ساکت اند[۱] اینرا بنده در اثنای تتبع دریافتم چنانچه درین مقاله جای دیگرهم ذکرخواهم کرد. ولی علت این خموشی عمدی یا ستر و اخفارا نیز نه فهمیدم. زیرا اخفا کننده رمزی مختصر و مجمل گفته و گزشته که از آن علت خاموشی یا اخفای او آشکار شده نتوانست .

امید ست درآینده در باب همین حصه حیات علامه مساعی بنده بجایی برسد .

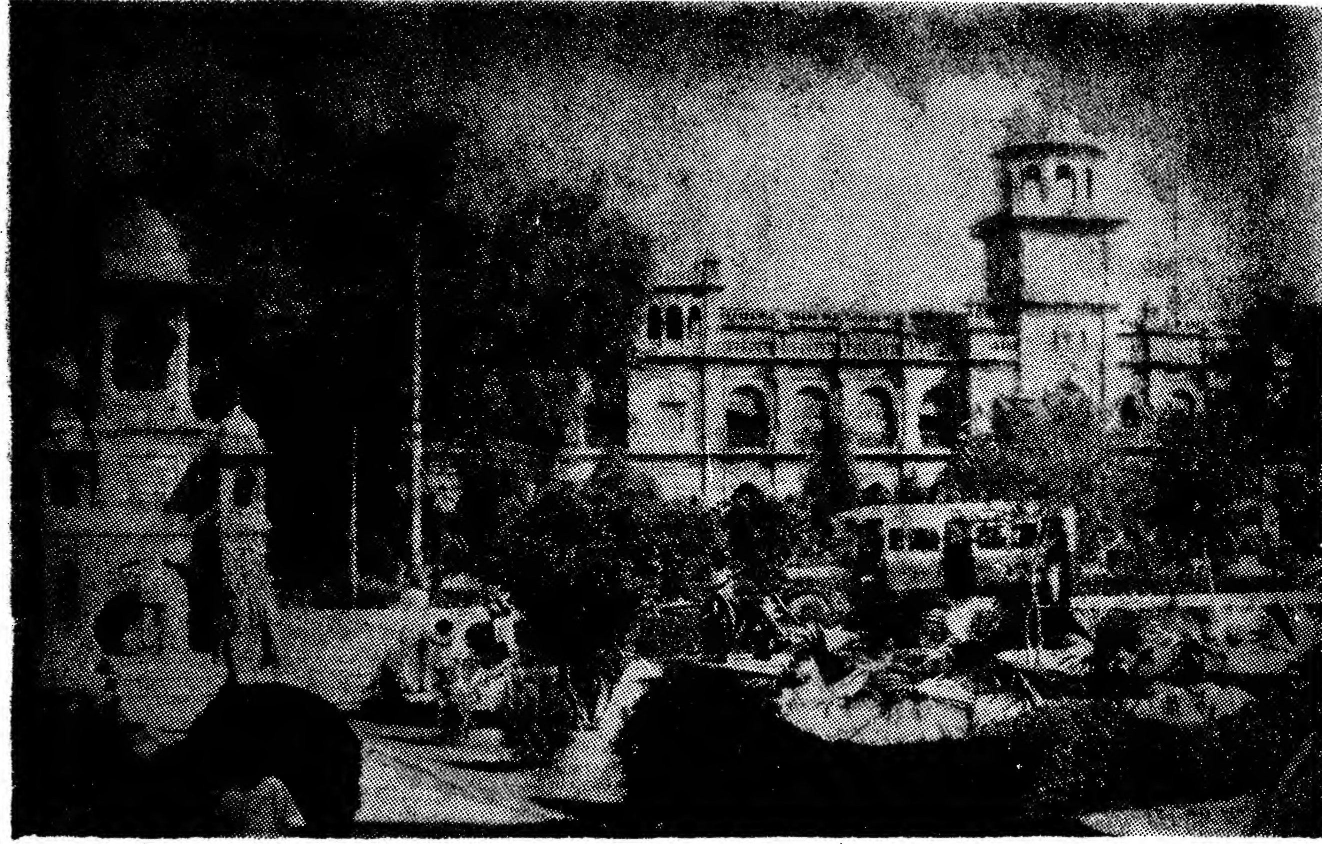
خاندان علامه اقبال در اوایل به مذهب اشراك منسوب و از برهمنان کشمیر بوده، بعدها یکی از ین خاندان هدایت یافته و به اسلام گرویده گردیده ولی معلوم نشد که کدام شخص از ین خاندان مسلمان شده است و در کدام سال؟ (قاضی اختر احمد مرحوم) مینویسد شاید یکصد یا یک و نیمصد سال قبل این هدایت واقع شده . و هکذا جد جد او محمد رفیق نام از کدام وقت از کشمیر به سیالکوت آمده اند هم نزد بنده مجهول مانده و لی محمد اقبال در سیالکوت تولد شده ۱۸۷۳ و در ۱۹۳۸ در لاهور وفات یافته والده اش از کدام خاندان کدام قوم بوده معلوم نیست؟ پدرش شیخ نور محمد نام دارد (رحمه الله تعالی) علامه در سیالکوت تحصیل ابتدائی

---

۱ - بسیار چیزها غیرمنکشف مانده مثلاً آیا علامه سه خانم خود را در حیات شان جمع نموده، یا یکی را بعد از وفات یا جدایی دیگری گرفته ؟ آیا کل چقدر اولاد داشته و از کدام کدام خانم؟ وغیره (داوي)



مسجد حسام الدین در سیالکوٹ درسگاه اول اقبال .



پوهنتون پنجاب که علامه سالها در آن ممتحن زبان عربی بود .

تاصنف (۱۲) که باصطلاح هند (ایف ای) مینامند در مکتب مشن یعنی مکتب پادریها ختم کرده و برای (بی ای)(۱) شدن به لاهور آمده ست و از سنه ۱۹۰۱ تا سنه ۱۹۰۵ میلادی در لاهور بوده و بعد غالباً به تشویق معلم انگلیسی خود (آرنلد) به انگلستان رفته در کیمبریج (ترینیتی کالج) بتکمیل موضوع دلخواه خود (حقوق) کوشیده متخصص حقوق (بیرسترایت لا شده) علمای آنجا او را بسیار ذکی و مستعد دیده اند از آنجا به شهر (هایدلبرگ) آلمان نیز رفته و از آنجا سند دا کتری فلسفه (پی ایچ دی) گرفته پس بوطن مراجعت نموده، گاهی پروفیسر مکتب (کالج) دولتی در هند وگاهی به حیث (وکالت مدافع) مشغول تحصیل نفقه بوده است. در عین این دروس و مشاغل شعر هم برایش وارد میشده. سلسله دیدن دوستان و اقربا و غیره گاهی خلق او را تنگ میکرده و آثار و منظوماتی که خیال میداشتند دچار تعطل میگردید، لهذا از لاهور بیکده و گوشهٔ فراغ میخزیدند تا هم راحت کنند و هم آثار معطله را تکمیل وتصورات خود را تصویر نمایند. با پوهنتون علیگر که هم موسسه علمی بود و هم مرکز سیاسی مسلمانان روابط قریب نگاه میداشت هکذا با انجمن حمایت اسلام لاهور و (اوریئنتل کالج) (مکاتبه) هم شغل مهم او بوده ونطق ها و خطابه هم مینوشت که در اکثر ولایات هند آنوقته ازو میخواستند به انگلستان هم سفر میکرد گاهی برای مقاصد علمیه و گاهی برای مشاغلل سیاسیه مثل مجلس میزمدور و غیره خواهش سیر ممالک ایطالیه و هسپانیه (برای دیدن آثار قدیمه اسلامیه و شوق دیدن ممالک اسلامیه خصوصاً ممالک مستقله آنرا نیز داشت و به بعضی از آنها رفته و شعرهایی عاید به آنها نیز انشاد فرموده است.

نزد حکومت برطانوی هند نیز معتبر و روشناس بود، لورد کرزن نایب السلطنه هند را خوب میشناخت و عند الضروره با و مکاتبه میکرد هکذا مامورین دیگر برطانوی که در پنجاب و لاهور مقرر میشدند به او وضع قدردانانه می داشتند.

۱ـ بعدها «ام، اي» شده است. (داوي)

با نظام دکن و نواب های ایالات مختلفه هند خصوصاً نواب بهوپال و نواب شروانی و نواب جنجیره و غیره روابط بسیار دوستانه داشت. منورین مسلمان هند همه با او اخلاص و احترام داشتند خصوصاً در لاهور، دهلی، علیگر، لکنهو مخلصین و همکاران صمیمی بسیار یافته بود که با ارادت و محبت باو خدمت های هر گونه مینمودند.

ازدواج

معلوم شده که علامه سه زوجه داشته ولی دو اولاد او امروز شهرت دارند این ازدواجها چه وقت و با که ها واقعشده؟ خانمها کجائی بودند؟ هیچ معلوم نشد. دو اولاد او که مادرشان فوت شده ایشان صغیر ماندهاند و یکی از مشغولیت های علامه تربیت آنها بوده، پسرش جاوید نام دارد و دختر (منیره)

منیره را صلاح الدین نام ازدواج نموده پسرش جاوید شغل پدری را اختیار کرده یعنی (وکیل مدافع) بیرسترایت لا شده ست ولی ازدواج کرده یا نکرده مطلع نیستم، آیا مثل پدرش در باب خانم ها کاملا پرده و ستر را رعایت میکند یا نی؟ معلومات ندارم.

حصه حیات پسرش اگرچه بموضوع کتاب بسیار دخل ندارد ولی باز هم امکان دارد بر حیات علامه مرحوم نیز در بعضی نقاط روشنی انداخته بتواند.

حیات اقبال حیات خوشی نبوده است بیماریهای زیاد و متواتر یکی از مصایب و ضرورت حصول نفقه که او را به (وکیل مدافع) شدن و گاهی معلمی مجبور ساخته و کاملا برخلاف میلان طبع اوست مصیبت

دیگری بوده چنانکه میگوید (فکر روزی قاتل روح است) مصائب خانه‌گی دیگر که مرتب اقبالنامه تفصیل آنرا عمداً حذف نموده علاوه تر است علامه در یکی از مکاتیب خود به پیغله عطیه مینویسد که « حیات من بسیار تلخ است میخواهم از وطن خارج شوم یا شراب نوشی را آغاز کم زیرا آن زود به خود کشی ترغیب مینماید . »

غمهای محکومیت مسلمانان و جهالت و بی اتفاقی شان ، قوت و شوکت دشمنان غمهای ملی دیگری بوده اند که او را همیشه منزجر میداشته .

در یک مکتوب دیگر ۸ بر ۲۵ مور خه ۱۹۱۱ به پیغله عطیه مینویسد که « مجموعه نظم های مرا خواسته اید بخوشی خواهم فرستاد ولی اینقدر ارشاد فرمائید این مجموعه ئی که غیر از نواهای غم یک دل خونچکان چیزی دیگر نیست برای شما چه فائده دارد ؟ در آنها نام و نشان زنده دلی یافته نمیشود . از این است که در اهدائیه این مجموعه گفته ام .

خنده شد بهر طلسم غنچه تمهید شکست غنچه من با تبسم سخت نا محرم بود
زاب در دو رنج شد سر سبزی کشت سخن جوهر آئینه شاعر شعار غم بود »(۱)

مگر عجب است که اقبال فیلسوف با وجود بودن سالها در اوروپا برغم بعضی دیگران که خوشی را فلسفه حیات میدانند فلسفه او برغم مبنی است ولی از غم لذتی هم میبرد و برخوش نصیبان میخندد دو تعجب دیگر اینکه با اینهمه محرومیت و غم پرستی به دوستان خود مشوره میدهد که غمگین مباشید .

ای که در زندان غم باشی اسیر از نبی تعلیم (لاتحزن) بگیر
این سبق صدیق را صدیق کرد سرخوش از پیمانهٔ تحقیق کرد
گر خدا داری زغم آزاد شو از خیال بیش و کم آزاد شو

۱ـ دو بیت فوق را از اردو ترجمه کرده ام و سه بیت آخر در اصل بزبان دری بودند که در صفحه (۱۷۸) جلد دوم اقبالنامه موجودند . داوی

تصوف داکتر اقبال

علامه بخیال بنده صوفی کامل بوده زیرا در یکی از مکاتیب بجواب کسانی که او را مخالف تصوف خوانده بودند مینویسد که «من مخالف تصوف نیستم بلکه در سلسلهٔ قادریهٔ شریفه بیعت کرده‌ام ولی مخالف تاثیرات عجمیت در بعضی متصوفین میباشم»

علاوه برین‌ها عشق سوزانی که از اشعار حرارت انگیز او آشکار میشود، و کمال احترام و محبتی که بخاك پای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم دارد نیز دلیل آن است که روشنی قلب و تزکیهٔ نفس حاصل کرده ست. علامه را دارای رؤیای صادقه یا کشف نیز میدانم زیرا در یک شعر خود که به عنوان (جوانان عجم) دارد میفرماید.

میرسد مردی که زنجیر غلامان بشکند

دیده ام از روزن دیوار زندان شما

این ادعا را غیر مردیکه دارای کشف یا رؤیای صادقه باشد کرده نمیتواند یا در تعریف افغانها میفرماید که:

ملتی گم گشته کوه و کمر در جبینش دیده‌ام چیزی دگر

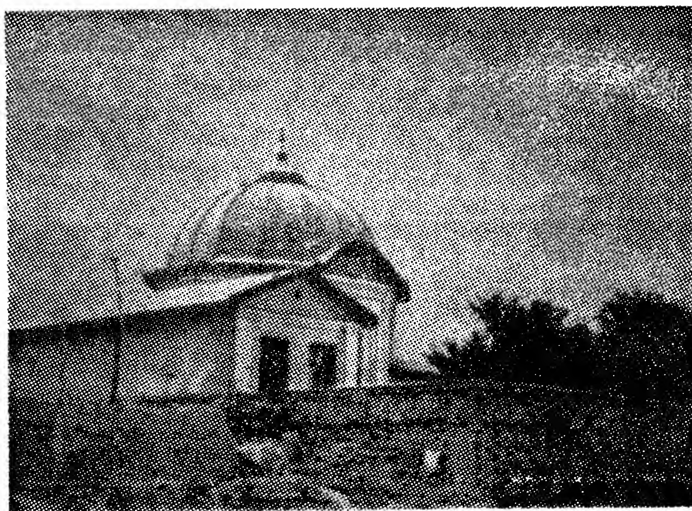
زانکه بود اندر دل من سوز و درد حق زتقدیرش مرا آگاه کرد

کار و بارش را نکو سنجیده ام آنچه پنهان است پیدا دیده‌ام

وقتیکه حق از تقدیر ما او را آگاه ساخته است نیز دلیل است که او صاحب کشف و الهام بوده است یا اقلا رؤیای صادقه.

در بحث زیارت سلطان محمود غزنوی (رح) نیز اشاره‌ئی به قوه کشفیه خود میکند اگر نا واقفان عالم روحانیت آنرا تصویر خیالی و جعلی نه نامند.

بعد از آنکه مزار سلطان محمود را با اندوه و حسرت و ایام و کارستانهای قهرمانانه او را با فتخار یاد میکند میفرماید:



مزار مبارك حكيم سنایی‌درغزنی‌که‌سبب گریهٔ زیاد علامهٔ‌مرحوم گردید.

زیر گردون آیت الله رایتش / قدسیان قرآن(۱) سرا برا برتربتش
شوخی فکرم مرااز من ربود / تا نبو دم در جهان دیر و زود
رخ نمود ازسینه ام آن آفتاب / پرد گی‌ها از فرو غش بیحجاب
مهر گردون از جلالش در رکوع / از شعاعش دوش میگردد طلوع
وارهیدم از جهان چشم و گوش / فاش چون امروز دیدم صبح دوش
شهرغزنین یک بهشت رنگ و بو / آب جوها نغمه خوان در کاخ و کو
قصرهای او قطار اند رقطار / آسمان با قبه هایش همکنار
نکته سنج طوس راد یدم به بزم / لشکر محمود را دیدم بهرزم
روح سیر عالم اسرار کرد / تا مرا شور یدهٔ بیدار کرد

اینک اقرار او به آفتابی که در سینه دارد و کیفیت قریب هزار سال قبل را فاش مثل روز باو نشان داد که به چشم دیده و راز و نیاز کدام مجذوب شوریدهٔ غزنین را که در دل و سرخود باخدای خویش داشت بگوش خود شنید که

آن همه مشتاقی و سوز و سرور / در سخن چون رند بی‌پروا جسور
تخم اشکی اندران ویرانه کاشت / گفتگو ها باخدای خویش داشت
تا نبودم بیخبراز راز او / سوختم از گرمی آواز او

این دوم اقرار علامه از کشف قوی او در اثنای زیارت سلطان مجاهد غزنی است . (۲)

همچنان امثله این اقرار ها دیگر هم در آثار علامه علیه الر حمه یافته میشوند ولی بنده درین کتاب اراده اختصار راحتی الوسع دارم . لهذا بهمین قدر نمونه ها اکتفا میکنم .
البته بعضی جاها از تحریرات او آشکار میشود که گاهی به نظریه قدسیه (وحدت الوجود) مخالف است و حضرت شیخ اکبر قطب الموحدین محی

۱- سلطان محمود حافظ قرآن حکیم بود .
۲ - از کتاب (مسافر) علامه اقبال (صفحه ۳۰ تا ۳۳) منطبعه مطبعه فیروز کراچی که بالتفات بناغلی الطاف گوهر معین وزارت اطلاعات و نشریات پاکستان مورخه ۱۹۶۸ ع طبع و نشر و هدیه شده است (داوی)

الدین ابن عربی (ق) را باین جهت و کذا بعضی مقالات تصنیفات او را نیز انتقاد می کند و خوابیدگی مسلمانانرا بسبب همین گونه تاثیر ها میداند ، اگرچه بعضی خود حضرات سلسله شریفه نقشبندیه نیز حضرت ابن عربی را در باب وحدت الوجود به غلو منسوب کرده اند ولی تاثیر نظریه (وحدت وجودی) بعقیدهٔ بنده سبب خوابیدگی و بیکاری مسلمانها نشده است بنده تجربه دارم که ارادتمندان سلسله نقشبندیه شریفه در جهاد ها و غزا های افغانستان بر علیه تجاوزات انگلیس ها بی استثنا اشتراك نموده سرفروشی ها و جان نثاری های بسیار مردانه نشان داده اند. و هم عجمیت در حضرات صوفیه که ایمان شان قوی و هر عمل آنها بموجب الهامات شان میباشد تا ثیری ندارد ، بسیار بعید ست که حضرت محی الدین ابن عربی افریقائی را ازعجمیت آسیائی یا از اشراك و بودائییت بت پرستان هند متاثر گمان کنیم .



چه نسبت خاك را با عالم پاك .

برویم بر موضوع این فصل خود که عاید به صوفی بودن علامه مرحوم است ، علامه شب بیداری و تهجد خوانی و گریه های نیم شبی هم داشت . چنانچه قارین کرام در ینکتاب مطالعه خواهند فرمود این ها نیز دلیل دیگری برای تزکیه نفس و صفای قلب او میباشند که نه تنها خودش آنرا اظهار فرموده بلکه دیگران نیز بعضی ازین مزایا و سجایای روحانی اورا دیده اند چنانکه مولانا در سفر نامه افغانستان خود می نویسد که در غزنی وقتیکه بمزار فایض الانوار حضرت حکیم سنایی (ق) مشرف بودیم همه متاثر بودیم ولی بر علامه اقبال گریه شدیدی مستولی شد که مدتی زار زار می گریست (سیر افغانستان، صفحه ۱۲۳)

تفسیر (خودی) یا فلسفه اقبال

علامه مرحوم لفظ(خودی)را بطوری موتو(شعار)مقاصد و فلسفه خود استعمال میکنند کتاب شان(اسرار خودی) اینموضوعرا بحث بلکه تبیین مینماید(رموز بیخودی)طرز دیگر(خودی) راکه برای آیدیال (مفکوره)خودو ملت مسلکی خود که به ایمان باالله واسلام مشرف اند فدائیت آن(خودی) است شرح مینمایند.در مبحث فلسفه مذکور مقالات و کتب زیاددر وتتبعات علامه و بعداز وفات شان در داخل و خارج هند آنروزه نوشته شده اند ولی بنده بجای بحث متخصصانه برفلسفه مذکور برای قارئین کرام خود تعریف ساده آنرا اززبان خود علامه بیشتر مناسب دیده ترجمه میکنم . امیدوارم که درتسهیل مفهوم و موضوع مذکور کمک لازم کرده بتواند .

علامه در یک مکتوب که مولوی (ظفراحمد صدیقی) نام تحریر کرده اند بعداز تحریر بعضی مطالب دیگر مینویسند(۱) :

« معترض من از تاریخ مسئله خودی که در تصوف اسلامی آمده و هم از نوشته های من ناواقف محض است او را معذور میدانم ،درین زمانه غلامی نزد مسلمانان چه ذرایعی موجود است که نسل های آینده را از تاریخ تشکل و تکامل یا از تعطل تصوارت اسلامیه آگاه بسازد؟ قوم غلام شده به ترجیح مادیات برروحانیات مجبور میشود .

و قتیکه در انسان خوی غلامی راسخ گردید برای بیزاری از هرتعلیمی و تلقینی که مقصد آن قوت نفس و ترفع روح باشد بهانه جوئی میکنند .

دین اسلام که از روی عقیده هر مسلمان برهر چیز دیگر مقدم ست نفس انسانی وقوای مرکزی آنرا فنا نمی نماید بلکه برای عمل آن حدود تعیین میفرماید که در اصطلاح اسلام(شریعت)یا قانون الهی نام دارد

۱ـ اقبالنامه اینمکتوب را نیز دارا است ،مثل مکتوب منقوله فوق (داوی)

خودی اگراز موسولینی باشد یا ازهتلر وقتیکه پابند قانون الهی شد مسلمان میشود موسولینی حبشه را محض برای تسکین جوع الارض خود پامال نمود حالانکه مسلمانان درزمان عروج خود آزادی حبشه را محفوظ نگه‌داشتند. فرق اینقدر است که در آن صورت خودی پابند کدام قانون نبود و درین صورت پابند قانون الهی و اخلاق است بهرحال نام معین خودی شریعت است و وقتیکه شریعت را در اعماق قلب خود محسوس کنند طریقت نامیده میشود و وقتیکه احکام الهی (ج) در خودی چنان سرایت کند که امیال و عواطف مخصوص خودش باقی نمانند و مقصود آن صرف رضای الهی ج شود پس چنان کیفیتی در زندگی پیدا میشود که بعضی اکابر صوفیه اسلام آنرا (فنا) و برخی عین همین کیفیت را بقا نامیده‌اند.

لیکن بعضی از صوفیه هند و ایران مسله (فنا) را تحت تاثیر فلسفه بودائیت و ویدائیت یا تحت اثرهای عجمیت تفسیر کرده‌اند که در نتیجه آن اکثر مسلمانان امروزهٔ (همین مناطق) از نقطه نظر عمل ناکاره محض اند. بعقیده من این کار از سقوط و تباهی بغداد برای اسلام خطرناک ترست. تحریرات من بیک معنی تماماً یکنوع بغاوت است برعلیه همینگونه تفسیرها.

علامه بجواب یکی دیگر از مفسرین (خودی) چنین مینویسند.

(کسانیکه بزبان دری بلدند آنها در مطالعه (اسرار خودی) و مطلب (خودی) هیچ مشکلی نمی‌بینند و واضح میدانند که مقصد من از خودی چیست؟ هیچگاه این لفظرا به نخوت و کبر و غرور معنی نکرده‌اند و نخواهد کرد

مقاصد او :-

۱ ــ دفع استعمار ومحکومیت از هند

مسلمانان هند در اکثر جاها تعداداً قلیل ، ثروتاً فقیر ، علماً پسمانده و بی اتفاق بودند ولی ادعا ودرد اینکه حکومت هندستانرا انگلیس های مستعمر از مسلمانها سلب کرده اند پیش شان بود و حکومت برطانوی به قاعدهٔ باطلهٔ (تفریق انداز و سیادت کن) عقیدهٔ لایتزلزلی و تعمیل عمومی ودایمی داشت وهندوها (که نسبت به مسلمانها عدداً زیادتر و متمول‌تر و تحصیل یافته‌تر بودند) مثل انگلیس‌ها وسایط استقلال مسلمانها را عقب انداخته میرفتند و چون قوی‌تر بودند حال مسلمانها ابتر بود مسلمانهائیکه بیدار وعالم بودند ازین رنج سخت اندوهگین وقریب مایوسی بودند .

صدای اقبال را که از پنجاب (خوابیده‌تر و برطانیه پرست‌ترین ایالات هند) خاست یک غنیمت بزرگ و نعمت قابل تحدیشی یافتند . لهذا از هرطرف باو رجوع نمودند واو نیز با قلم وگاهی با قدم و درم وزمانی با فکرومشوره بخدمت این کتله می‌پرداخت ومقصد اساسی او همان استقلال مسلمانان هند بود که هم تخم این حرکت غیورانه‌را در دلها ودماغ ها می‌افشاند وهم زمینه را برای تعمیل آن تهیه میکرد وهم احتیاط مینمود ، چنانچه قبلاً هم نوشتم ، که ازمظالم حکومت برطانوی خودرا حفظ کند . چه این مظالم متنوعه که توسط جاسوسها اعمال ملیون و احرار را نابود یاناقص میساختند وبین دوستان شان سوء تفاهم تولید میکردند تا متفق نمانند ووسایل مالی ومعشویتی شانرا ناکام ومتضرر می‌ساختند یا ببهانه‌ها آنهارا مجرم قانون نشان‌داده زجر ، جرم وحبس مینمودند •

ولی این احتیاط درقلم او موجود نبود درین ساحه باتیغ برهنه درمیدان ایستاده بود . زیرا برای ایجاد حرارت وشجاعت در دلهای مردم بتوسط زبان ازین حربه یعنی حفگوئی مؤثرتر حربه‌ئی یافته نمیشود و در آن باب هیچ ضعفی قابل عفو نیست .

۲ ـ اصلاح جوانان

در هند حکومت برطانیه یک سلسله مکتب ها تاسیس کرده بود که مقصد آنها تهیه ماموری برای خدمت حکومت بود و بس ، لهذا نصاب تعلیم و ادارهٔ این مکتب هارا ماهرانه ودقیقانه کنترول میکرد . تعلیمیکه حس آزادی و استقلال را تعمیم نماید یافنون حربیه را یاد بدهد هیچ موجود نبود .

علامه این نکته را درک کرده وبه اصلاح جوانان مکتب دیده توجه زیاد مینمود تادرآنها احساس استقلال خواهی پیدا ومستحکم شود . چنانچه میفرماید .

من آن علم و فراست با پرکاهی نمیگیرم

که ازتیغ وسپر بیگانه سازد مردغازی را

پروفیسری بعضی مکاتیب را نیز بهمین نیت قبولکرده بود که عقاید وقوای نفسی جوانانرا براه راست بیاورد اشعار زیادومکاتیب او نیز شهادت اینمطلب را میدهند .

۳ ـ مقصد سوم اقبال از بیدارساختن عموم مسلمانان بودنه تنها از مسلمانان هند زیرا او پیشتر و بیشتر از و طنیت وقومیت مسلمانی را دوست داشت و اسلام رایگانه وسیلهٔ سعادت دنیاو آخرت بشردیده، کل انسانها رابآن دعوت و مسلمانانرا بیشتر تربیه و تنبیه مینمود. مسلمانان آنروزه وامروزه هم فی الواقع چه پیر وچه جوان چه محصول مدرسه وچه مکتب از تربیت حقیقی اسلامی بسیار دورافتاده اند .

اینک از نظرخود اقبال این منظرهٔ اسفناک و اصلاح آن یا این بیماری مدهش وعلاج آنرا بشنویم خوبترست در (جاویدنامه) میفرماید :

---

۳ ـ درینباب درآخر مقصد سوم تجربهٔ شخص بنده را بخوانید .
(داوی)

مؤمن و پیش کسان بستن نطاق — مؤمن و غداری و فقر و نفاق
با پشیزی دین و ملت را فروخت — هم متاع خانه و هم خانه سوخت
(لا اله) اندر نمازش بود و نیست — نازها اندر نیازش بود و نیست
نور در صوم و صلواة او نماند — جلوه‌ در کاینات او نماند
آنکه بود الله او را ساز و برگ — فتنهٔ او حب مال و ترس مرگ
رفت ازو آن مستی و ذوق و سرور — دین او اندر کتاب و او به گور (۱)
صحبتش با عصر حاضر در گرفت — حرف دین را از دو (۲) پیغمبر گرفت
آن ز ایران بود و این هندی نژاد — آن ز حج بیگانه و این از جهاد
تا جهاد و حج نماند از واجبات — رفت جان از پیکر صوم و صلواة
روح چون رفت از صلواة و از صیام — فود ناهموار، ملت بی نظام
سینه ها از گرمی قرآن تهی — از چنین مردان چه امید بهی

از خودی مرد مسلمان در گزشت
ای خضر دستی که آب از سر گذشت

سجده کزوی زمین لرزیده بود — بر مرادش مهر و مه گردیده بود
این زمان جز سر بزیری هیچ نیست — اندرو جز ضعف پیری هیچ نیست
آن شکوه (بی الاعلی) کجاست — این گناه اوست یا تقصیر ماست ؟
هر کسی بر جادهٔ خود تندرو — نـاقهٔ ما بی زمام و هرزه‌دو

صاحب قرآن و بیذوق طلب ؟
العجب ثم العجب ثم العجب

گر خدا سازد ترا صاحب نظر — روزگاری را که می آید نگر
عقلها بیباك و دلها بی‌گداز — چشم ها بی شرم و غرق اندر مجاز
علم و فن دین و سیاست عقل و دل — زوج زوج اندر طواف آب و گل
آسیا آن مرز و بوم آفتاب — غیر بین، از خویشتن اندر حجاب
قلب او بی واردات نو بنو — حاصلش را کس نگیرد باد و جو
روزگارش اندرین دیرینه دیر — ساکن و یخ بسته و بی ذوق سیر
عقل و دین و دانش و ناموس و ننگ — بستهٔ فتراك لوردان فرنگ

۱- اشاره به ضرب المثل (مسلمان در گور و مسلمانی در کتاب)

۲- پیش لفظ پیغمبر یک استفهامیه گذاشته تا کسی شک نکند که قادیانی و بابی ها را نیز صاحب پیغمبر فکر می کنند گویا طنزی است بر دعوی پیغمبری آنها . داوی

نوجوانان تشنه لب خالی ایاغ شسته رو تاریک جان روشن دماغ
کم نگاه و بی یقین و نا امید چشم شان اندر جهان مقصد ندید
ناکسان منکر زخود مؤمن بغیر خشت بند از خاك شان معمار دیر
مکتب از مقصود خویش آگاه نیست تا بجذب اندرونش راه نیست
نور فطرت را زجانها پاك شست یک گل رعنا ز شاخ او نه رست
خشت را معمار ما کج می نهد خوی بط با بچه شاهین دهد
علم تا سوزی نگیرد از حیات دل نگیرد لذتی از واردات
علم جز شرح مقامات تو نیست علم جز تفسیر آیات تو نیست
سوختن میباید اندر نار حس تا بدانی نقرهٔ خود را زمس
علم حق اول حواس آخر حضور
آخر او می نه گنجد در شعور

یکی از دوستان مهاجر و مجاهد بنده محمد سلیم که از نواب زادگان ختک بود و در اثنای غزای استقلال ما با یکدسته مسلح ختک با فغانستان آمده بود، روزی در اثنای صحبت ذکرداکتر اقبال و تعریف او را کرده گفت اقبال نژاداً افغان است در سنه ۱۳۰۰ وقتیکه به سفارت لندن مقرر شدم از راه هندوستان آنروزه عازم بمبئی بودم. سردار محمد اسماعیل خان (برادر سردار عبد القدوس خان اعتماد الدوله) نمایندهٔ افغانستان نزد حکومت هند غفر الله لهما یک روضویه (گاردن پارتی) به شرف بنده داده بودند، در آن ضیافت داکتر محمد اقبال مرحوم هم تشریف داشتند در آخر احتفال بنده از ایشان پرسیدم که داکتر صاحب شما افغان هستید؟ یک (نی) بسیار تند که با کمی آزردگی هم آمیزش داشت با سرعت و قطعیت از قعر باطن شان سر زد که بنده از سوال خود پشیمان شدم بعدها این رباعی را ساخته بودند :

نه افغانیم و نی ترك تتاریم چمن زادیم و از یک شاخساریم
تمیز رنگ و بو بر ما حرام است که ما پروردهٔ یک نوبهاریم

مفهوم این رباعی با ابیات ذیل (رحمان بابا) چقدر مشابه است :

بی له عشقه که می عیب که می هنر دی ماغوخ کړی دی له خانه بل پیوند
زه عاشق یم سرو کار می دی له عشقه نه خلیل نه داؤدزی یم نه مهمند

۴ - مقصد چارم اقبال ازجلب توجه جوانان به علوم و فنون عملی که باعث ترقی ملت و پیشرفت صنایع مشبته است میباشد چنانچه میگوید که:
«امروز فلسفه وادبیات برای ماچندان لازم نیست بلکه بطرف تخنیک باید توجه زیاد داده شود، اساس این فنون مشبته را مسلمانها گذاشته بودند که غرب از آن استفاده نموده و ترقی داده بحال امروزی رسانیده اند وخود مسلمانها آنرا فراموش کرده اند» .
حتی توجه بطرف (اکتشافات جویه) را نیز اشاره مینمایند که چرا جگرفضا را چاك نمی‌توانید ؟ چرا مهروماه را تسخیر نمی کنید ؟
قرآن حکیم درسورة الرحمن میفرماید :
یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذ وامن اقطار السموات و الارض فانفذ وا ولا تنفذون الا بسلطان .

یعنی ای گروه جن وانس اگرشما اراده داشته باشید که در بعضی قطر های آسمانها وزمین نفوذ کنید پس بکنید ولی نخواهید توانست تا سلطه و قدرت نیابید . پس دیده میشود که اکتشافات جویه را قرآن حکیم برای بشرهم ممکن فرموده است وهم اجازه داده است .
ولی این سلطه وقدرت دونوع است یکی روحانی و دیگری جسمانی روحانی آن را تصوف طی زمان و مکان نامیده است و بزرگان صوفیه این سلطه وقدرت روحانی راداشته اند چنانکه رئیس الموحدین ابن عربی (ق)میفرماید که وقتیکه یکبار به کره مریخ رسیدم آنجا زلزله بود. رحمان بابا میفرماید .

په یوه قدم ترعرشه پوری ورشی   مالیدلی دی رفتار د درویشانو
ودیگر طرز رسائی سلطه وقدرت جسمانی است که بعد ازسعی چندین صد سال امروز امریکائیان به کره ماه فرود آمدند وسنگهای نمونه آنرا بزمینیان تحفه آوردند و ممالك و ملل دیگر نیز در علم نجوم و فلکیات وطبیعیات اکتشافات محیری پیدا کرده اند وامروز علم فلکیات بدرجه رسیده است که تشخیص توانسته اند که در کهکشان بیش ازدوصد بلیون کره یاستاره موجودند که همه دارای مدار و نظام معینی میباشند علامه اقبال فرموده .

نگاه من بتماشای آسمان بوده است بدوش ماه به آغوش کهکشان بوده است
گمان مبر که همین خاکدان نیشیمن ماست
که هرستاره جهان است یا جهان بوده است
یا اینکه
قبای زندگانی چاك تا کی چو موران آشیان در خاك تا کی
به پرواز آو شاهینی بیاموز تلاش دانه درخاشاك تا کی

سیاست او :-

علامه مرحوم بنظر بنده مرد سیاسی پخته هم بوده با آنکه مقصد حیات خود را آزاد کردن ملل اسلامیه از یوغ استعمار قرار داده و آنرا پنهان هم نکرده است بلکه هر نطق و هم نظم او شاهد اینمدعاست ولی گاهی از طرف حکومت برطانوی هند محبوس نشده است و لقب (سر) را که انگلیس ها برای خدام یا دوستان وفادار خود میدادند نیز رد نه نموده است .

اگرچه سیرتنویسان او میگویند که او در سیاسیات عملی حصه نمیگرفت تنها نظریات سیاسیه میداد ولی خدمات وکالت مدافع را اکثر مخصوص آن محکومین و مظنونینی میساخت که از طرف حکومت برطانیه یا هندو های متعصب از نقطهٔ نظر سیاست تحت فشار دعویهای ساختگی گرفته و بمحکمه جلب میشدند .
باوجود مخالف بودن با سلوکیت و سلطنت و تماق ، پادشاهان ممالک اسلامی را چه شفاهاً (وقت ملاقات) و چه تحریراً (وقتی که در نظمی مخاطب می ساخت) از احترام و تعریفی که موجب غرور او نشود بلکه از آن استفاده های اخلاقی بکند دریغ نمی نمود تجربه خود بنده است که در راستکناه ضمائر و ارادات مردم بسیار ماهر بود .
جمعیت بزرگی از دوستان مهم و با نفوذ و نیز از مردمان ساده و نیک دل در مسلمانان هند خصوصاً لاهور و پنجاب یافته بود و در سالهای اخیر عضویت مجلس قانون سازو ریاست (مسلم لیگ) را نیز به عهده گرفت و مساعی

عملی زیادی در تقویه زراع و در استقلال مسلمانان و در تشکیل دولت اسلامی مستقلی در هند بخرج داده مفکوره یک مملکت مستقل اسلامی در هند را طرفداری و با مرحوم قاید اعظم مستر جناح همکاری بی شایبه و جدی تا آخر حیات خود نموده رفت نقشه که او در ۱۹۳۷ کشید مستر جناح در ۱۹٤۳ همان را اعلان و عملی نمود. (۱) با اینهم در اجتماعات میزهای مدوری که در لندن منعقد میشد شرکت مینمود چه مقاصد سیاسیهٔ ـ بعبارت خود او عیارانه ـ هندوها را او می فهمید و آنرا چاره های سنجیده میبافت و انگلیسها اینگونه مساعی را بسیار بد نمی دیدند. علامه نیز بحکم عقل بجای مخالفت حکومت مخالفت هندوها را بیشتر پیشه کرده زیرا اهون الشرین بود. با وجود این مهارت سیاسیه، باز قوه شعر یه بآن تاثیر و انقلاب انگیز داشتن از خصایص و ممیزات نادره است که در اقبال جمع گردیده است. در حالیکه جمع سیاست عملی و شعر بنظر بنده بسیار عجیب است.

علاقه دری با اردو

زبان اردو چنانکه نام آن نشان میدهد زبانی است که افواج سلاطین مسلمان فاتح در هندوستان آنرا معمول ساختند یعنی در نتیجه تماس ها و تلاقی زبانها و لهجه های مختلفی که فرقه های مختلفه النسل آن افواج بازبان محلی داشتند ساخته وپرداخته شده است در این افواج از همه بیشتر طوایف مختلفه ساکنین آنوقته افغانستان (خراسان قدیم) حصه داشتند در احادیث صحیحه شریفه وارد است که.

لشکری که هند را (برای اسلام) فتح کند بهشتی است.

مورخین فیصله کرده اند که این لشکر فوج های سلطان محمود غزنوی است که در اوایل عصر پنجم هجری هفده بار بر هند لشکر کشیده و هیچ کرت شکست نخورده است. پس زبان اردو علاقه ارثی به لهجه خراسان خصوصاً دری دارد و تا امروز که تحولات و حوادث زیادی دیده باز هم

---

۱ - کتاب (دو سال اخیر حیات اقبال) مولفه عاشق حسین بتالوی

میتوان گفت که نصف لغات و تعبیرات اردو دری میباشد. قوه های فاتح تفوقی در نظر اقوام مفتوحین داشته میباشد که ظاهراً سبب تفوق ادبی شان نیز شمرده میشود مفتوحین بالطبع از آن تقلید میکنند زبان دری که در عهد غزنویان در خراسان جای زبان رسمی آنوقت یعنی عربی را گرفته مثل لسان عربی عظمتی را در طبایع اهل هند علاوه برلطافت طبیعی آن دارا شده است که در عین تقریر یا تحریر اردو لغات جملات و تعبیرات دری را شامل میسازد مثلاً بجای (نهین هی) یا (معدوم هی) جمله (ندارد هی) یعنی فعل را بجای اسم یاعوض متهم نه تیهرائی (متهم نه گردانیی) می نویسند نه تنها سواد خوانان بلکه علما و فضلای شان نیز همین گونه جملات و تعبیرات استعمال مینمایند نیز اسما و افعال دری را بی تحاشا در اردو داخل کردن خوش شان می آید، بلکه به این شیوه گویا زبان را از درجه عوامیت به ادبیت میکشانند.

علت شعر گوئی

علامه چرا شعررا دوام دادند ؟

جواب اینسوال از تعمق در حیات او و در خود اشعار و آثار او واضح میشود اگر قول خود او را در ینباب یکسو بگزاریم باز هم فهمیده میتوانیم که مقصد از شاعری او سوایق و عوامل معنویه است نه که مادیه و آن رسانیدن حقایق موقظه و انگیختن حرارت در دلها و در امید های منجمد شده اولاد اسلام بوده است و شعر را برای این کار هدایت نثار و سیله بسیار نافذ و جالبی یافته است و آن نتیجه نیز داده است که حال مسلمانان در ین عصر از عصر خود علامه تفاوت نمایانی داشته است.

قصاید مدحیه برای انگلیسها مثل غالب ننوشته و اعانه ارباب جاه و تمول را که درد اسلامی قوی نداشتند نپذیرفته و حیات «فقر غیور» خود را به تجمل و عیاشی تبدیل نمودن را گاهی سعی نکرده است.

خود علامه در ینباب بارها اظهار نموده است چه در تحریرات نثر خود و چه در نظم که شعر مقصود بالذات نیست ادب برای ادب هم مسلک او نبود و نخواهد شد

شعر کجا و من کجا ساز سخن بهانه ایست
سوی قطار میکشم ناقه بی زمام را

علامه و کیف استعمال زبان دری

علامه زبان دری را مثل عربی بیرون مکتب اصلی خود تحصیل و در آن مهارت و ملکه ئی حاصل نموده است .
گفته میتوانم که گاهی بی اراده و شاید هم غیر مدرک جملات و ترکیبات دری را حتی در آثار اردوی خود استعمال میکند و بوفرت ازین زبان استفاده می فرمایند اگرچه بعضی جاها خلاف قاعده و محاوره میباشد ولی اعتنا یا پروا نمیکند .
استادان مسلم ادب خصوصاً روحانیون آنها در گذشته نیز ازینگونه بی اعتنا بیهاد ارند زیرا مقصد اصلی و توجه کلی آنها به معانی و تاثیر اخلاقی خواننده یا شنونده منعطف بوده از بعضی فرو گذاشت های جزوی دیده و دانسته اغماض مستغنیا نه مینمایند و آن قوه سیاله الهامیه که برای شان شعر وارد میکند میداند که این خلاف و رزی ها مانع فهم مطلب نمی گردند بلکه بعضی اوقات صحیح افاده ایجاد و ابتکاری هم در بر داشته می باشند حافظ (رح) میفرماید .
بارها گفته ام و بار دیگر میگویم که من دلشده این ره نه بخود میپویم
در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند هرچه استاد ازل گفت بگو میگویم
در لفظ بخود حرف با خلاف قاعده و محاوره است و لی ضرورت وزن که بیت سکه پیدا انکه آنرا آورده و از آن هیچ ضرری بمعنی یا حلاوت شعر نمیرسد هکذا بیت سیار بد و دارای جدت تشبیه بسیار مقبول بیدل
می پرست ایجادم نشه از ازل دارم همچو دانه انگور شیشه در بغل دارم
حرف را در انگور از وزن زیاده تراست و لی نه آنقدر ثقالت می آورد که طبع سلیم نه بردارد و نه در مضمون و مفهوم خللی وارد میکند بلکه به خیال بنده دلیل و شاهد میشود براینکه توجه منشد یعنی شاعر کاملا بطرف معنویات است نه که به الفاظ و عبارات، ضرب المثل است که توجه تقسیم نمیشود پس طرفی که مقصود اصلی توجه نباشد در آن با طبع فرو گذاشت هائی واقع میشوند .

سخن اگر همه شوریده گفته ام چه عجب
که هر که گفت ز گیسوی او پریشان گفت
(زبور عجم) اقبال

مراحل شعر اقبال

شعرهای اولین علامهٔ مرحوم محمد اقبال بالطبع در اردو بوده زیرا او در همان محیط ولادت و نشو و نما یافته است .

این شعرها در اوایل مثل سایر شعرا بوده کدام امتیاز مخصوص نداشته است . همان گل و بلبل و هجر و وصال ، ماه رخسار و شب زلف عشق مجازی و غیره مثل داغ و غالب شعرای دیگر اردو ، ولی زود از این مرحله گذشته و مناظر طبیعت نظر فریبی هائی برای او پیدا میکند ، و نظم هائی برای آفتاب ماه ، صبح ، ستارهٔ صبح ، انجم ، کوه همالیه ، دریا و غیره انشاد نموده یا همچو اشعار شعرای انگلیسی را ترجمه نظم ساخته است که در (بانگ درا) نام مجموعهٔ اردوی او نشر شده اند .

در مرحله سوم از ین مواضیع موضعی و پست و بی معنویات گذشته (مطالب قومی و وطنی) جلب قلب او را کرده و بر حال زار پسماندگیها غفلت ، جهالت ، بی اتفاقی مسلمانان هند ، فراموشی تاریخ درخشان سابق و محکومیت و مایوسیت آنروز آنها ناله های ازو برخاسته است که درین مرحله او را از طرف طرفداران لقب (شاعر قومی) داده میشود و در اجتماعات سالانه انجمن حمایت اسلام لاهور و غیره مثل پوهنتون علیگر و کالج دولتی پنجاب شرکت کرده و آنها را در آنجا میخواند . گویا درینوقت کیفیت بیداری سیاسی و اشعار قومی شعرای شهیر اردو که معاصرین او یند مثل شبلی ، حالی ، آزاد ، اکبر و غیره را تقویت مینماید .

ولی این مرحله را نیز طی نموده نقطه نظر او تنها برای مسلمانان هندی بلکه بر ملت یعنی عالم اسلام وسیع و مترقی گردیده (شاعر ملی) میشود بلکه خیرخواهی کل بشریت مقصود و منظور نواهای دلسوز و موثر او گردیده حیثیت و شهرت شعرای بلند مقام بین المللی را حایز میشود .

درین مرحله سوم و چهارم زبان اردو را بسیار کم استعمال مینماید و بزبان دری میگراید و هم در یکی از تحریرات خود اشعار اردوی خود را نتایج اوایل عمر و نسبتاً خام میخواند .

چون از اردو بوی قومیت و وطنیت بمشام میرسد لهذا بزبان دری

که اهمیت آن بعد از عربی در مسلمانان بدرجه اعلی و اولی است میلان میفرماید در حالیکه مسلمانان هند هم باآن ناآشنا نیستند زیرا هفتصد سال زبان ادبی هندستان بوده است و امروز هم در مکاتیب مسلمانان شان تعلیم و در مدارس تدریس میشود .

البته از استعمال زبان دری حب نسل و نژاد و قومیت و وطنیت برای علامه اقبال تهمت شده نمیتواند که یک مقصد مهم و مطلب اعلای تبلیغات او هم همیشه همین بوده است زیرا زبان قومی و وطنی او اردو ست نه دری .

علامه نخستین هندزاده ئی نیست که زبان دری را اختیار کرده باشد بسیار فضلائی قبل از او هم گذشته اند که لطافت دری آنهارا به ترک زبان مادری وادار ساخته است .

تاج الدین (ریزه) تخلص از شعرای بسیار قدیم هند میگوید .

مولد منشا ببین در خاك هندستان مرا نظم و نثرم بین که باآب خراسان آمده

ولی نیت مبارکی که در این کار علامه داشته یعنی بیدار ساختن و پیدا کردن احساس ملی و درد دل برای مفکوره های ملیه شاید نزد همه متقدمین نبوده باشد .

پر نویسی :

علامه نهایت پر نویس یک مصنفی هستند که تعداد آثار او را احصائیه کامل دادن مشکل است خصوصاً برای بنده که در مسکن ایشان یعنی پاکستان امروزه مدت زیادی نبوده ام ولی چون راه معمول و معتاد سفرهای خارجه ما هندستان آنروزها بود مرور از آن واقع شده با توقفهای جزوی . لهذا در کل تحریرات و تالیفات او علم ندارم . آنچه به علم بنده (بعد از تفحص در کابل) رسیده و بزبان اردو بوده آنرا در آخر این فصل عرض میکنم. اکثر عمر علامه در نوشتن گذشته است چه در وقت تحصیل وچه بعد از آن چه در هندستان و چه

درخارج آن . این نوشته ها همه جمع نشده اند . ولی تعداد زیاد آن چه در حیات خود علامه چه بعد ازآن به معرض مطالعهٔ عمومی گذاشته شده اند ، یا بواسطهٔ خود علامه که تالیفات شانرا صاحبان مطابع می خریدند و به نشر میرساندند وچه بعد از وفات شان بواسطهٔ فرزند یگانهٔ شان (جاوید) وغیره ورثه وچه بوسیلهٔ دوستان تفحص و ترتیب یافته نشر شده اند وآینده نیز شده خواهد رفت . چنانچه قارئین کرام تا یک اندازه درین اثر ازآن وقوف خواهند یافت واگر توفیق رفیق شد در اجزای آیندهٔ جلد دوم نیز تقدیم خواهم نمود . انشاءالله تبارک وتعالی .

(اسلوب شعر علامه)

آمد شعر :

بین ناظم هائیکه به تکلف نظم میسازند تا شاعرهائیکه طبع شان سیال است فرق نهایت زیاد است آنکه «آمد» دارد به نهر خروشان یاچشمهٔ جوشان میماند وآنکه به تکلف مجبور است گویا آب ازچاه می کشد کم و کیف این دو صنف بسیار تفاوت دارند .

علامه آمد شعر دارد که ازآثار او کاملاً واضح است .

شنیده ام که شعر برای علامه گویا الهام میشد ووقت یا سابق الهام اکثر چنان بود که بنا برخواندن کدام خبر در جراید و مجلات یا شنیدن یکواقعه از دوستان یاتفکر در مسایل عمومیهٔ جهان خصوصاً عاید به مسلمانان دفعتاً جرس و اروولولهٔ در سینهٔ مرحوم پیدا شده و به سرودن نغمات دردانگیز خود آغاز مینمودند خودشان وگاهی مصاحبین شان می نوشتند ، بعدها گاهی یکنظر ثانی میکردند وگاهی نمیکردند ، وقتیکه برای طبع میفرستادند نیز نظر ثانی می کردند و مغشوشات را باز صافنویس مینمودند .

سبک :

شعر علامه به شعرای خراسان بسیار قریب است مثل سایر شعرای سابقهٔ هند که در دری شعر گفته اند نمیباشد بلکه تاثیرات ادب اروپائی نیز درآن معلوم میشود ولی خودش گاهی به دوستان و گاهی به معترضین گفته اند که من از شعر من حیث الفن هیچ علم و تحصیلی ندارم .

نه بینی خیر از آن مرد فرودست که بر من تهمت شعر و سخن بست

ولی ما که مجبوریم طرز و اسلوب شعر او را تحلیل و تصنیف کنیم به بعضی خصایص و سجایای شعر و تجددات شان برمیخوریم که شرح آنرا برای محیط خود لازم یا مفید می بینیم .

حواله به رجال گذشته :

اقبال برای بیدار کردن اقوام مختلفهٔ اسلامیه مطالب خود را نسبت به حالات روحیه و علمیه و سیاسیهٔ آن قوم بیان میفرماید . مثل یک طبیب حاذق که مرض را اول تشخیص میکند بعد علاجها را تجویز مینماید . اطلاع او عاید به احوالیکه درعصر او این اقوام داشتند بسیار صحیح و دقیق و نسخهٔ معالجهٔ او نیز نهایت مصیب است برای معالجه آلات و ترکیبات گوناگونی استعمال نموده که شیوهٔ خاص و رنگ و میزهٔ ممتازی به اشعار او می بخشد . یکی از آلات او این است که نصایح یا مطالب لازمه را بنام رجال ممتاز یا مشاهیر ملی آن قوم منسوب می نماید . مثلاً از ترکها را بنام سعید حلیم پاشا که یکی از صدر اعظمان بسیار دانای شان گذشته منسوب میکند و مسلمانان هند را بنام سلطان تیپو و افغانها را بنام های نامی و گرامی صاحب مثنوی ، سنائی ، عطار ، سید جمال الدین افغانی ، فردوسی ، احمد شاه بابا و قس علی هذا .

نام های خیالی

طریقهٔ دیگر ایکه نامی ازخود می‌تراشد فرضی وخیالی ولی نام مذکور همان‌تیپ‌وخواصی‌دارد که‌قوم یا محیط او دارند. ولی‌د آن تعلیم یا تلقینی نیز مضمر میبا شد مثل (محراب‌گل افغان) یا (ضیغم کشمیری) علامه در حق کشمیر نیز همانطور یک منظومهٔ اردو دارد که درحق پښتونستان (یا بعبارت او در حق اقوام سرحد) بزبان‌دری‌دارد که نه ترجیع بنداست و نه ترکیب بند ولی‌عبارت از ۱۹ بند یا قطعه میبا شد که‌تنها نمرهٔ مسلسل و خصوصی هر بند را بعنوان عمومی آن (بیاض ضیغم کشمیری) مربوط ومتعلق میسازد و بس .

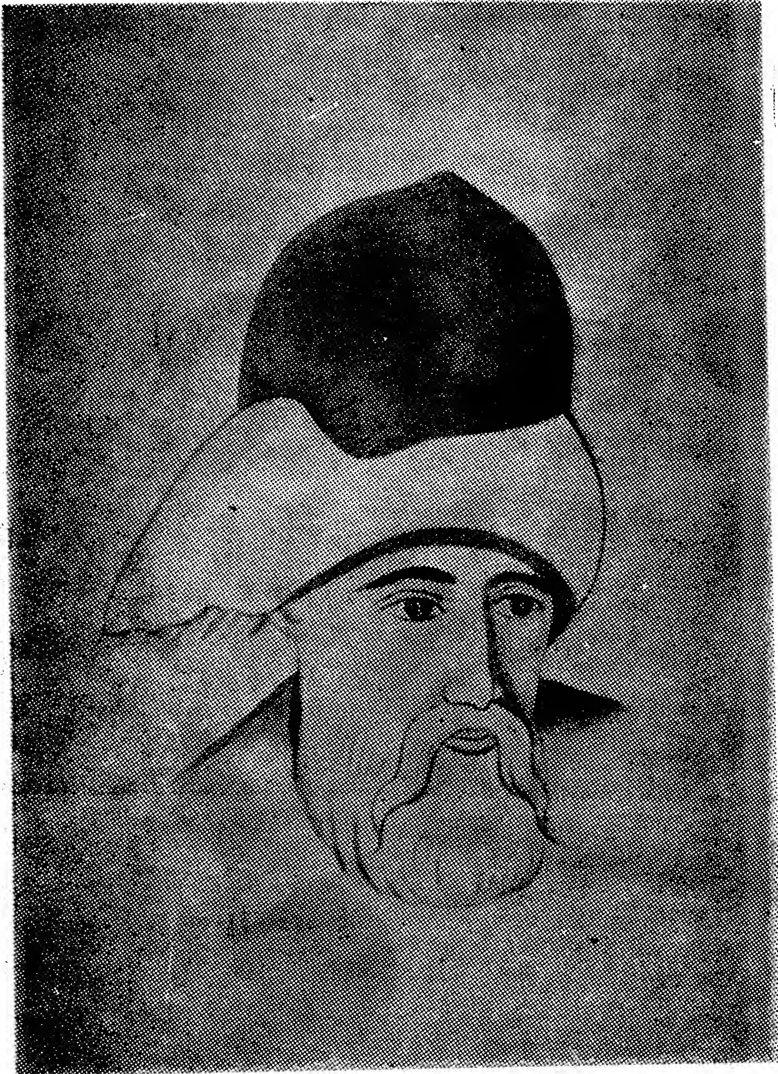
در پښتونستان قضیهٔ مغلقه ، حیات قبایلی وفقدان احساس‌وحدت ملیه وعدم سعی بود ور نه حس شجاعت وغیرت بسیار داشتند ودارند پس نام‌را بطوری گذاشت که بیرق بارونق افغانستان (محراب‌ومنبر) را بیاد شان بدهد لهذا نام محراب‌گل را ایجاد کرد (۱) نه که‌شیرگل یاغضنفرگل بازسری‌گل وغیره ولی در کشمیرخمود احساس فداکاری و شجاعت ودلاوری وجمود شوق‌جهاد فخیمهٔ متواقه(پرابلم) بود پس‌نام را ضیغم گذاشت تاحس نهادر یشا نرا تحریک نماید .

علامه وادبای سلف‌ما

چنانچه‌پیشتر نیز اشاره‌نمودم شعر علامه‌را خواه ازجنبهٔ معنوی و مقصد شعرگوئی بگیریم وخواه از نقطهٔ‌نظر طرز افاده‌و سبک سخنوری بسنجیم ، خودرا مرهون‌شعرای روحانی‌ما (خراسان) میداند و بارها

---

۱ - درسیاحتنامهٔ‌خود که‌ازسفر افغانستان ذکرمیکند نیزخطابهٔ به‌قبایل‌سرحد دارد که‌آنهارا نیز به‌همین‌وحدت قومیه توصیه میکند که (جزبه‌گرد آفتاب خود مگرد) یا (رزق ازحق جومجواز زید وعمر) وغیره .



مولانا جلال الدين بلخي ثم الرومي (١٢٠٧-١٢٧٣م) .



ورود علامه‌اقبال به‌اسدآبادبرای‌ریاست‌اجتماع آل اندیا مسلم لیگ که درآن برای یک کشور مستقل مسلمانان هند و حفظ آزادی افغانان صوبهٔ سرحد (پښتونستان) نطق نمود.

ذکر وشکر اینمسئله را اظهار نموده است که آتش سینهٔ او از نور مولانای روم وسنائی وجامی است . خصوصاً در غزلی که درصفحه (۱۷۶) تحت نمرهٔ (۵۷) در زبورعجم (۱) خطاباً بجوانان عجم نوشته اند درآن بصراحت میگویند که :

فکرر نگینم کند نذر تهیدستان شرق
پارهٔ لعلی که دارم از بدخشان شما
حلقه گرد من زنید ای پیکر تان آب و گل
آتشی در سینه دارم از نیاکان شما

در ارمغان حجاز میفرمایند (صفحه ۷۷)

چورومی درحرم دادم اذآن من ازو آموختم اسرار جان من
بدور فتنهٔ عصر کهن ، او به دور فتنهٔ عصر روان من

در رباعیات شورانگیزی که در ارمغان حجاز دارد (صفحه ۱۸۹) میفرماید .

مرا ازمنطق آید بوی خامی دلیل او دلیل نا تمامی
برویم بسته درها را کشاید دو بیت از پیررومی یاز جامی

کذا در ارمغان حجاز یک عنوان مستقل به نام (رومی) (۲) دارند که همه مطالب آن حصه نشان میدهد که از روحانیت مبارک او چه برخورداریهائی حاصل نموده است . رباعی دهم آنرا نیز شنواندن میخواهم .

میروشن زتاك من فرو ریخت خوشامردی که در دامانم آویخت
نصیب ازآتشی دارم که اول سنائی از دل رومی بر انگیخت

---

۱ - یک نسخهٔ زبور عجم را علامه بنام بنده هدیه فرستاده اند وبخط خود و امضای خود نیز آنرا مزین فرموده اند رحمه الله تعالی رحمة واسعة .

۲ - رهنمایی خود را در سیر افلاك ، که جاوید نامه تصویر میکند ، کاملی به مولانای بلخ (جلال الدین رومی) سپرده است .
(داوی)

علامه و بدیع و بیان

از صنایع بد یعیه قد یم د یگرمثل تصحیف و تجنیس تلازم وتناسب تضاد وتعقید و تقلیب و غیره در شعر شان دیده نمیشود زیرا این صنایع طرفه وقت کش و عمرسوز بوده هیچ فایده دینی یا دنیوی در انها موجود و هیچ منفعتی برآنها مرتب نیست چه برای خود ناظم و چه برای سامعین یا قارئین البته ترک قصیده و مخمس و غیره ، و بالعکس کثرت مثنوی و قطعات و رباعیات برای آن است که سهولت نظم ممد (وضوح دلالت) و بنا بران تاثیر کلام را بیشتر مسازد در قصیده قید قافیه لغات بسیار را در ذهن جستجو کردن میخواهد بلکه اکثر ناظم ها راهمان الفاظ ولغات که برای قافیه یافته به لاطایلات و موضوعات نامطلوب وغیر مفید میکشانند درحالیکه در مثنوی این زحمت و ضیاع وقت نهایت کم و بواعث تشویش برای موضوعات نو و ناخواسته وجود ندارد برعکس موضوعات بیفائیده فوق الذکر علامه از بدایع و بیان و معنی مثل «تشبیهات» مقبوله و « تضمین » « واقتباس » بسیار استفاده میکند و در ان مهارت کامله بلکه در تضمین شوقی دارد که در نویسندگان معروف سلف یا نویسندگان و شعرای معاصر او کمتر بنظرمی آید زیرا آنها صنایع ظریفه مفیده هستند و به وضوح دلالت کمک میکنند و برای اثبات مطالب لازمه و مطلوبه شاهد ان عدل میگردند تضمین ها را گاهی به آوردن عین بیت یا مصرع کامل شیرین کارانه اجرا میدارد و گاهی بیک اشاره مختصر آنهارا بیاد میدهد و تضمین ها از بس زیاد دارد وسعت مطالعه علامه از آن پوره واضح میشود زیرا تنها ابیات مشهوری که زبا نزد عام و خاص باشد تضمین نمیکند بلکه ابیات یا مصرعهای نامشهور نیزانتخاب مینماید خاقانی ، نظامی ، سنائی ، سعدی ، عطار ، جامی ، بیدل ، مظهرجانجانان ، فیضی دکنی ، عرشی ، صایب ، حافظ ، امیر خسرو ، کلیم ، عرفی غنی و از پښتونها ، احمد شاه بابا ، خوشحال خان ختک پیرروشان و از شعرای اردو میر ، داغ ، درد ، حالی ، شبلی ، اکبر آزاد همه را مطالعه کرده و مثنوی شریف غالباً از وظایف روزمره او بوده است .

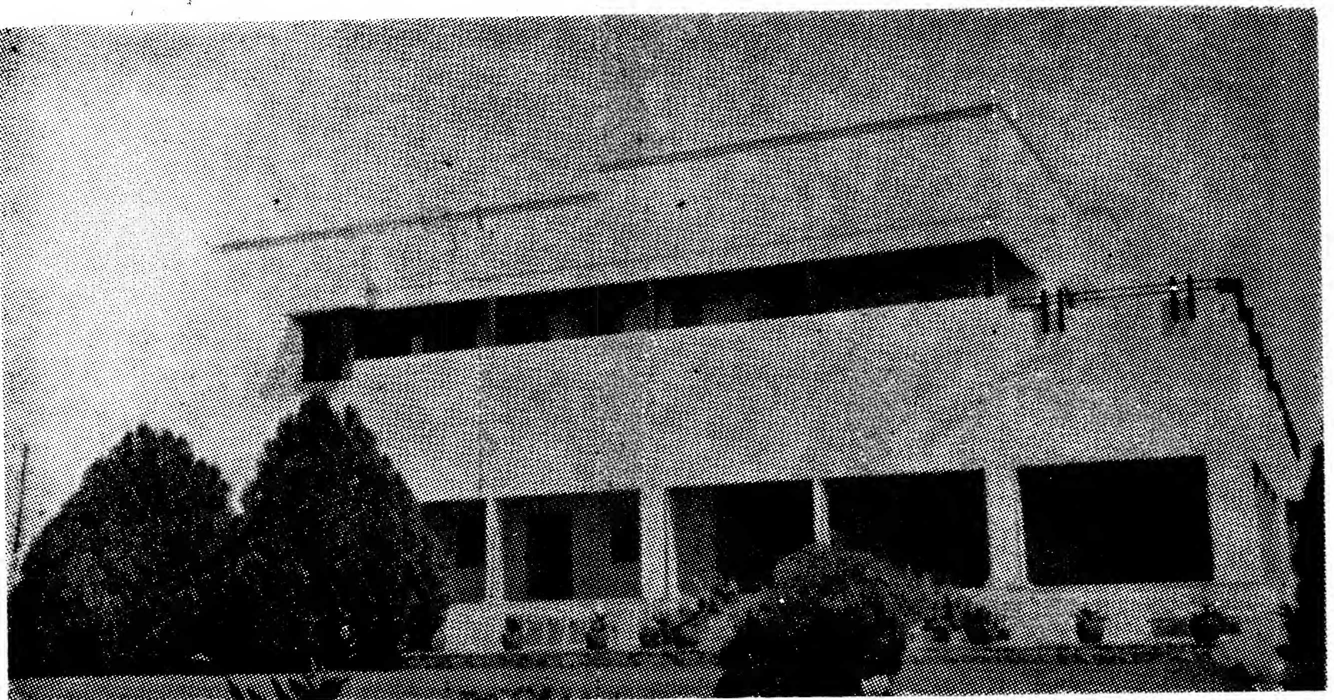
ملاحت یا اغلاق

در طرز افاده این شاعر رنگین نوا اشارات و ارشادات فلسفه که رگ و ریشه اشعارشان از آن مشحون است ملاحتی می بخشد ولی البته برای کسانیکه فلسفه تخصص شان نیست یا وقت بسیاری در مطالعه آن ضایع نکرده اند. شاید این ملاحت غیر محسوس بمانده بلکه شاید بجای لذت اغلاق و ابهامی در آن می یابند ولی شاعر که فیلسوف هم هست بسیار کوشیده که مسایل فلسفی را در شعر تا ممکن است شرح بدهند چه بواسطه تعبیرات مفیده و چه بصورت تشبیهات متعدد و تکرار و استفهام معلمانه، چه در آثار اردو و چه در اشعار دری. ولی در اینصورت لغات و اصطلاحات علمیه نیز همانقدر ایجاد نموده اند که در شعر گنجایش آن ممکن بوده است.

متاسفانه مسئله اصطلاحات علمیه و فنیه جدیده در هر مملکت اسلامیه رنگ خاصی دارد که سبب مشکلات مطالع میگردد و اگر برای اینکار بعضی انجمن های بین المللی در آسیا تعین شود که توحید اصطلاحات را ترویج نماید سبب آسانی زیاد و تفاهم و اتحاد خواهد گردید.

برای توحید اصطلاحات علمیه جدیده معلومات و نمونه های ذیل نیز مفید اند زیرا این اصطلاحات بنظر بنده بیشتر رنگ بین المللی گرفته یعنی به ذهنیت موجوده ارباب قلم ممالک آسیا که آنجا زبانهای عربی دری پارسی پښتو اردو ترکی، ملایائی وغیره مروج اند نزدیکتر میباشد. این اصطلاحات را علما و فضلای مجلس (الند و هند) که در اکثر السنه مذکوره و هکذا السنه غربیه مهارت دارند تجویز نموده اند و اکثر محررین خصوصاً اقبالستهای پاکستان و هند نیز همین اصطلاحات را استعمال و ترویج مینمایند

اسما	اصطلاحات	ملاحظات
بیولوجی	حیاتیات	
سایکالوجی	نفسیات	
سوشیالوجی	اجتماعیات	
تهیالوجی	الهیات	
اکانومی	اقتصادیات	
پالیتکس	سیاسیات	
جیولوجی	جمادیات	
منرولوجی	معدنیات	
بوتانی	نباتیات	
فوکلور	خلقیات	ناسیات هم استعمال شده
فلاسفی	فلسفیات	
اناتومی	تشریحیات	
فزیولوجی	عضویات	
زولوجی	حیوانیات	
فیلولوجی	اشتقاقیات	
ایتهکس	اخلاقیات	
ایستهیتکس	جمالیات	
حقوق	نظامیات	
منطق	منطقیات	
ریاضی	حسابیات	
هئیت	سماویات	
جغرافیه	ارضیات	
کیمیا	عنصریات	علم الحرکه
فیزیک	طبیعیات	والسکون حرارت صوت
اتوم	ذریات	نور برق مقناطیس و غیره



ریاض منزل (بھوپال) (۱۹۳٦م) .



علامه را مرحوم صلاح الدین سلجوقی جنرال قونسول افغانستان درهند برستیشن لاهورمشایعت ووداع میکند وقتیکه علامه برای روندتیبل کانفرنس به لندن رفتن میخواهند

عناوین اشعار

در کتاب های (ضرب کلیم) و ارمغان حجاز و غیر هما در هیچ قطعه یا مثنوی نیست که عنوان یا بعبارت دیگر نام نداشته باشد بعضی وقت حتی رباعی ها عنوان دارند این عنوان یا نام ما حصل مفهوم آن شعر را ایفا می نماید مگر غزل ها که در آن مثل غزل های شعرای سلف مطالب مختلفه بوده هر بیت موضوع دیگری را بحث میکند تنها در وزن و قافیه و روی با ابیات دیگر غزل شراکت ارد نه در معنی لهذا غزلها را عنوان نداده اند این عنوان دادنها نیز یکی از امتیازات شعر و ذوق و تجربه علامه است ولی از تجددات او نیست زیرا شعرای معاصر و ای پیشقدم تر و معمرتر از و مثل شبلی، حالی، آزاد، و اکبر نیز بعضی اشعار خود را عنوان میدادند و نو پسندگان طرز جدید نیز عنوان را شرط لازمی قرار داده اند خواه نظم باشد و خواه نثر .

تاریخ و مقام انشاد

در بعضی اشعار پاورقی تصریح میکند که این شعر اثنای اقامت علامه مرحوم در بهوپال انشاد شده است ولی در اشعار دیگر که اکثریت کتاب را احتوا کرده تحریر نمی شود که چه وقت و در کجا ساخته شده اند بنده علت این امتیاز استثنائیکه برای اثار بهوپال داده میشود فهمیده نتوانستم. علامه مرحوم به بهوپال چند بار رفته اند گاهی در (شیش محل) قصر شاهی آنجا بوده و گاهی در ریاض منزل بخانه (راس مسعود) مرحوم میبوده اند و اینرا نیزدر پاورقی تصریح مینمایند که در قصر بوده اند یا در منزل اما باقی اشعار ضرب کلیم بی توضیح مقام است.

ضرب کلیم در سنه ۱۹۳۵ ترتیب شده است یعنی دو سال بعد از سفر شان به کابل در آثار دیگر علامه مثل (بانگ درا) یا (ارمغان حجاز) نیز نام مقامیکه قطعه شعر در ان نوشته شده موجود نیست نه صریحا و نه اشارتاً .

ولی کاش همه اشعار شان نام جای ساختن یا آمدن شعر را واضح میکرد در فهم مطلب آسانی واقع میشد یا کاش در هر شعر وقت و تاریخ انشاد تحریر میشد آنهم به مطالبی که فهم آن اقلاً برای بنده مشکل است کمک نموده میتوانست مثلاً درضرب کلیم یکقطعه موجود است به عنوان (لاهور و کراچی) ولی در خود متن قطعه مضمون شعر چنین است: مسلمان غیور باید الله تعالی را در نظر داشته باشد مرگ چیست یک سفر به عالم معنی؟ دیت شهیدانی را که خون شان از حرم بیشتر قدر و قیمت دارد از اهل کلیسا مطلبید ای مرد مسلمان تو مگر حکم (لاتدع مع الله الهاً آخر) (آیه کریمه) را فراموش کرده ئی؟

حالا قیاس میکنیم که واقعه قتال بعضی احرار مسلمان واقع گردیده که این شعر بهمان مناسبت ساخته شده است ولی آنچه حادثه ئی بوده و کجا واقع شده؟ که شهید شده؟ و قاتل های نصرانی که بودند؟ وغیره سوالات بالطبع وارد خاطر میشوند اگر مقام یا تاریخ شعر موجود میبود البته انسان واقعه را خوبتر تحقیق کرده، تعلق لاهور و کراچی را درین مسله درست فهمیده مناسبت شعر و واقعه را نیز خوبتر بنظر آورده میتوانست. البته برای خود مسلمانان هند در همان ایام این سوالات وارد نمی شدند چراکه از قصه مطلع بودند ولی برای کسانیکه در آن مملکت نبودند یا برای همه قارئین بعد از مرور پنجاه سال فهمیدن آن بی اشکال نخواهد بود.

گریز از لفاظی ولسانی

علامه مسلک و مجرای شعرائی را که صوفی و روحانی خالص نبوده اند ترک نموده است زیرا خصایص و سجایای شعرا آنها لفاظی و حرافی محض بوده است فرض کنیم که این کار بطمع صله شاهان متمولین یا ترس و تملق نبوده ولی «لطیفه گوئی و اظهار فضل» بوده است یک نکته بدیع یا یک تشبیه مقبول اصل شوق و قصد شعر سرائی او شان شده بی آنکه اخلاق یا تعلیم و تلقین مطالب مفیده و ضروریه برای سامعین و قارئین در نظر شان باشد یا در دهای محیط و کتله منسوبه خود شان را تدقیق نموده و نسخه های دوا های لازمه را ترتیب و تقدیم کنند.

مثلا رباعی های نفیس ذیل را به بینید :

از باد صبادام چو بوی تو گرفت — بگذاشت مرا و راه کوی تو گرفت
اکنون ز منش هیچ نمی آید یاد — بوی تو گرفته بود خوی تو گرفت

دی سرو بقد خود تحشم میکرد — تقلید قد تو پیش مردم میکرد
شد تند نسیم و لاله سر جنبانید — گل خنده زد و غنچه تبسم میکرد

حالا این را با رباعی های علامه مقایسه کنید :

آن رازی که گفتم پی نبردند — ز شاخ نخل من خرما نخوردند
من ای میرامم داد از تو خواهم — مرا یاران غزلخوانی شمردند
تو گفتی از حیات جاودان گوی — بگوش مرده ئی پیغام جان گوی
ولی گویند این حق ناشناسان — که تاریخ وفات این و آن گوی

همین درد دین و ملت است که اقبال را شاعر حقیقی یعنی منائی و رومی عصر حاضرش ساخته است چنانچه خودش میفرماید .

مرا زین شاعری خود عار ناید — که در صد قرن یک عطار ناید

اقبال هم گاهی پابند اصول عروض هست و گاهی از آن بغاوت میکند قصیده نمیسازد و از تشبیب و تابید گریزد ارد بلکه گمان دارم که آنرا نمی پسندد ، شنیده و جایی نخوانده ام که به مشاعره های بی معنویات مروجه شرکت کرده باشد ولی (ترکیب بند) ها دارد و گاهی هم قطعات خود را بند های خاتم میدهد ولی اشعار متن (ترکیب بند) ها کیف معمول و معتاد را اندارند یعنی تمام بعین قافیه و روی نمیباشند بلکه هر بیت قافیه و روی جداگانه دارد بعبارت واضحتر مثنوی میباشد نه غزل و در آخر یک بند ، آن قطعه را صورت یا مشابهت (ترکیب بند) میبخشد بسیار وقتها بیت بند در اشعار اردویشان هم کاملاً بزبان دری انشاد شده است هکذا رباعیاتش گاهی گاهی پابند وزن مخصوص رباعی نمیباشد و میگوید که من شاعر نیستم . اما وقتیکه غزل میسازد آنجا پوره وزن و قافیه و روی را رعایت میکند . این بغاوتها نقایص شمرده نمیشوند زیرا او بر علم و ادب حاوی است ، از عدم علم نیست بلکه عمداً همچنین آزادیها را اجرا مینماید بنظر بنده این از تجددات او است زیرا سهولت بیشتری به نظم میدهد .

اما نظم جدید را که چندان پابند وزن هم نیست تا به قافیه و روی و ردیف چه برسد ، دوست ندارد و آنرا دشمن نظم میداند و تقلید بیفایدهٔ غرب میخواند و خودش بآن رنگ شعر یا نظم نگفته است و علاقه خود را درینباب با سلسله شعرای قدیم و معاصرهند قطع کردن را مضر دانسته و آنرا مخرب تاثیرات شعری شناسد .

اقبالنامه

تمهید -

این مجموعه مکاتیب علامه مرحوم دردو جلد از طرف یکمؤسسه که بنام (ادارهٔ اقبال) مسمی است جمع و ترتیب و طبع گرد یده است. متاسفانه سنهٔ طبع جلد اول آن نوشته نشده است ولی جلد دوم آن که در آنوقت مرتب اقبالنامه شیخ عطا والله ایم‌ای پروفیسر اقتصادیات (در پوهنتون اسلامی علیگر) از ناظمیت اداره اقبال مستعفی شده بودند دارای سال طبع میباشد که ۱۹۵۱ع است .

مقصد بنده از انتخاب یکعدد مکاتیب علامهٔ مرحوم و تلخیص آنها مطالب مهمه ایست که ذیلاً عرض میشوند .

اولا ازین مکتوب‌ها که تعبیرات غزلسرایانه و استعارات شاعرانه در آنها کمتر امده اند، مزاج علامه شهیر، مسلک و طرز فعالیت های سیاسی و علمی او ، حیات شخصی ، کیفیات تمدنی و تعلیمی ، شغلهای روزمره ، و به اقتصادی شخصی ، سلوك او با اعضای خاندان و خدام، محبوب القلوبی او خصوصاً درزمرهٔ دوستان و شاگردان و غیره خوب واضح میشوند . زیرا آئینه اعمال او هم هستند نه که تنها اقوال .

ثانیاً ـ از معلومات علمی و اخلاق او قارئین کرام ما استفاده های شایان کرده میتوانند .

ثالثاً ـ حیات اشخاص ملی و بین المللی نه تنها حیات یک فر را نشان میدهند بلکه تمام احوال مملکت ، قوه های مختلفه که برای محیط خدمت میکنند ، نوع مشکلات کار که به امراض میمانند و تدابیر و قایوی و معالجانه ئیکه افراد و جماعات در انباب اجرا میکنند ، سویه عمومیه کارکنان و غیره همه آشکار و دقیقانه مطالعه شده میتوانند .

رابعاً-در مکتوبها که در ازمنهٔ مختلفه و احوال متنوعه نوشته شده‌اند نقشه‌های دیپلوماتانه تا کتیک‌های سری وغرضمند یهای در کمین ندارند. پس تصنع در آنها نیست حتی نویسنده غالبا همیشه مدرك نبوده که اینمکتوبها یکروزی جمع و طبع خواهند شد.

لهذا حقایق را زودتر بدست میدهند.

خامساً- موضوعاتیکه عاید بوطن عزیزورجال مادر آنجا موجود است، با افکار و احساسات خود علامه در پنجاب و بعضی دیگر ازدوستان وهمکاران اوخوب واضح میشوند.

جلد اول این مجموعه مکاتیب ۴۷۴ صفحه متوسط و دارای ۲۶۷ مکتوب است که بنام قریب پنجاه نفر نوشته شده اند بعد از فهرست اسامی مکتوب الیهم فهرست کوچك دیگری از عکس‌های اصل مکاتیب که بخط خود علامه مرحوم اند تهیه شده اند. بعد از آن نام رؤسای مؤسسه (ادارهٔ اقبال) و وظایف شان داده شده.

بعد از آن دیباچه ایست که در ۱۸ صفحه مرتب مذکور (شیخ عطاءالله) برطرز ترتیب کتاب نوشته‌اند ودر آن ذکروشکر مفصل کسانی است که این مکاتیب رادر دسترس مرتب صاحب گذاشته‌اند. یا بعضی آثار نظم و نثر علامه که طبع نشده بودند و بدست او افتاده نقل نموده‌اند وآن بسیار کم است.

بعد از آن چار صفحه مقدمه ایست که فاضل بارز نواب داکتر الحاج محمد حبیب الرحمان خان صاحب شروانی که لقب (صدر یار جنگ) دارند براقبالنامه نوشته‌اند. این شخص یکی از اعلام اهل فضل و رهنمای علماو ادبای مسلمانان در هند شمرده میشوند و یگانه شخصی هستند که انتقادات او بر آثار علامه قیمت زیاد واصابت کامله دارد وخود علامه هم بآن معترفست و عرض شکران و آرزوی دوام انتقادات

شانرا تقدیم مینماید ، جناب شروانی اول شخصی هستند که نقل مکاتیب علامه را به مرتب صاحب می فرستند و میرسانند ولی متاسفانه اینمکتوب ها صرف سه مکتوب اند و در آن تفصیل انتقادات شان و هکذا تفصیل تقریظ و تحسینات شانرا علامه ذکر نمی فرمایند. مکتوبها در ۱۹۰۳ ع نوشته شده اند .

مقدمه جناب شروانی کیفیت شناسائی خود با علامه مرحوم را شرح میدهد در اجتماعات انجمن حمایت اسلام لاهور از سنه ۱۹۰۲ ع شروع و تا سنه ۱۹۰۵ که سال سفر علامه است بطرف اروپا دوام میکند و بس. فاضل مذکور در مقدمه مینویسد که سر موفقیت و مقبولیت عامهٔ علامه چه بود ؟ به تاکید تمام قارئین را متوجه میسازد و بعد میگوید سر موفقیت فوق العاده او یافتن سعادت شاگردی شمس العلما مولانا سید میرحسن صاحب بود که یادگار و پیرو نقش قدم علمای کرام سلف و یکی از مقتدایان پر برکات بوده عربی و دری را علامه از ایشان یاد گرفته بود .

مرتب صاحب (اقبالنامه) نیز نظر به جناب شروانی را تائید کرده قبالنامه را بنام نامی همین ذات ملکوتی صفات اهدو انتساب نموده او را (خضر اقبال) میخواند و اعتراف پر احترام خود علامه را نیز به کسب فیاض سیادت ماب موصوف به دو بیت علامه درج مینماید که خلاصه آن اینست (آستان آن شمع بارگاه مرتضوی برای من مثل حرم است ، غنچه آرزوی من از دم او شگفته و مروت او مرا نکته دان ساخته است .) بعد از آن عرض ناشر کتاب شیخ محمد اشرف است که او هم تقاضا میکند پیش هر کس هر چه از علامه مرحوم (مکاتیب و غیره) باشد سعي کند که طبع شود .

در جلد اول اقبالنامه کسانیکه از همه بیش مخاطب علامه مرحوم بوده اند سه نفرند .

۱ - مولانا سید سلیمان ندوی مرحوم ۷۰ مکتوب
۲ - داکتر سید راس مسعود مرحوم وخانم اوو ممنون (۱) حسن خان ۳۷ مکتوب
۳ - داکتر محمد عباس علی خان المتخلص به لمعه ۲۹ مکتوب

بانفر اول شاگردوش مخاطبه دارند ، اورا مولانا ، استادالکل ومخدوم خطاب مینمایند . نه تنها در مسایل غامض دینیه و فلسفی از او استفسارها و استفتائی مینمایند بلکه برای هرشک شبهه ئی که دچار میشود رای مولانا را می پرسد . کتابهای محتاج الیها را از او خواهش میکند . مولانا نیز با جدیت تمام متوجه تکمیل معلومات سایل عزیز و گرانقدر خود است ولو این کار مدت مدید و تتبع جدیدی لازم سازد ، حتی خامی های بعضی الفاظ و تعبیرات اشعار او را با وی یاد آور میشود و علامه اقبال از آن نکات اظهار نهایت مسرور یت و ممنونیت مینماید و گاهی برای برائیت ذمه و دفاع از شعر خود مقابله و مباحثه هم میکند اما بسیار مؤدبانه .

ذاتاً مولانا سید هم هستند و اقبال احترام بی نهایت به سادات دارد . بنده بعضی ازین مکتوبها را کامل ترجمه میکنم و از بعضی تنها مطالب مطلوبه را تا قارئین کرام بهتر بروضعیت علم بیارند مکتوب . ۲ (صفحه ۱۱۲ جلد اول مکاتیب)

مخدومی ! السلام علیکم
مراجعت (۲) مع الخیر مبارک

شما یک کار بزرگی اجرا کرده اید که صلهٔ آن از طرف ملت بصورت شکرگذاری تقدیم شده میرود و معلوم نیست که از دربار نبوی (صلعم) بچه صورتی عطا خواهد شد جواب وزرای انگلیز همان است که همیشه در چنین مواقع میدهند .

---

۱ - این شخص از اقربای سید راس مسعود معلوم میشود داهی مدیر کنترول خوراک بهوپال بود گاهی منشی خصوصی مسعود مرحوم بوده در ایام مریضی مسعود اقبال مکتوبها را بنام ممنون معنون کرده است (داوی)

۲ - مکتوب الیه (سید سلیمان) از سفر اروپا عودت کرده بود .

انؤمن لبشرین مثلنا و قومهما لنا عابدون

آیا ما (۱) ایمان بیاریم بدو انسانی که مثل ما هستند حالانکه قوم شان غلامان ما میباشند .

با اینهمه یقین داریم که سفر اروپای وفد هندی نتایج نهایت اهم خواهد بخشید امید است که صحت شما خوب خواهد بود والسلام

مخلص محمد اقبال

مکتوب ۲۵

لاهور ۳ می ۱۹۲۲

عید مبارك باشد (۲)

مخدومی السلام علیکم

بنده میخواستم بشما بنویسم که حالات مفتی عالم جان را در معارف نشر نمائید چیزی از حالات او را (مسلم سیتدرد) لندن شایع نموده است در معارف (۳) امروزه از آرزوی من زیاده تر مضمونی نشر شده است جزاك الله. اگر مدیر «معارف» صاحب کشف نباشد پس کی خواهد بود؟ اگر بعضی تصانیف علمای امروزه (خاك) روسیه در باب اسلام بدست بیایند ترجمه آنها باید در هند شایع نمود یادداشتی که در باب (خضرراه) (۴) تحریر فرموده بودید موجب شکران گردید . در باب جوش بیان آنچه نوشته آید صحیح است ولی این نقصان برای نظم مذکور (اقلاً بخیال من) از ضروریات بود . پخته کاری جناب خضر، تجربه او، نظر او بر واقعات و حوادث عالم بیشتر از اینها همه طرز طبیعت او که از سوره کهف معلوم میشود مقتضی آن بود که جوش و تخیل را در ارشادات ایشان دخل کمتر

---

۱ - قول فرعون و همکارانش بحضرات موسی و هارون (ص)

۲ - این جمله در اصل همین طور بود یعنی به دری بود .

۳ - «معارف» نام مجله ماهانه ایست که از دار المصنفین اعظم گره شایع میشود (تحت ادارهٔ مولانا سید سلیمان ندوی)

۴ - اثر خود علامهٔ اقبال .

باشد چنانچه بعضی بند های این نظم را من خود کشیدم زیرا در آنها جوش بیان بسیار زیاد بود و به طرز مزاج حضرت خضر موافقت نداشت آن بند ها را جزو کدام نظم دیگر خواهم ساخت .

امید است که مزاج شما بخیر باشد و السلام

مخلص محمد اقبال

مکتوب ۲۶

۵ - جولای ر ۱۹۲۲

مخدومی السلام علیکم برای یادداشتی که شما در معارف بر (پیام مشرق) نوشته اید سراپا سپاس هستم خط پروفیسر نکسن هم آمده است او مینویسد که این کتاب (به طرز) جدید و پر از خیالات اوریجنل (اصلی و بدیع) بوده جواب قابل تحسینی برای (دیوان مغربی) گویتی (نویسنده مشهور آلمان) شده است ولی برای من رای شما بیشتر از پروفیسر نکلسن قابل افتخار است سید نجیب اشرف صاحب در مضمون خود ذکر (لطیفه غیبیه) محمد دارال را آورده است این کتاب کوچک است و من آنرا از ایران طلبیده ام اگر ایشان یا شما آنرا خواندن میخواهید میفرستم. چون اهل ندوه آنرا ببینند خواه مخواه چیزی خواهند یافت .

توقع داشتم که در جلسه سالانه انجمن حمایت اسلام شما را خواهیم دید بهمین خیال به جلسه رفتم که شما را با خود آورده مهمان خواهم ساخت ولی به اجتماع مذکور که رفتم مأیوس شدم. خیر بکدام موقع دیگر که انشا الله موفق خواهم شد آیا (تفهیمات الهیه) طبع شده است ؟

امید است مزاج بخیر باشد و السلام مخلص محمد اقبال لاهور

مکتوب ۲۸

لاهور

۲۲-اگست ۱۹۲۲

مخدومی جناب مولانا السلام علیکم

نوازش نامه شما همین دم رسید برای آن بسیار شکرگذارم آنقدر ها آگاهی که شما بخشیده اید اگر زمانه فرصت بدهد برای تمام عمر من کافیست .

رساله تحقیق زمان از مولانا حکیم برکات احمد صاحب بهاری ثم تونکی چاپی است یا قلمی؟ اگر قلمی است از کجا بدست خواهد آمد عاریت ؟ علی هذا القیاس (عبقات) مولانا شاه اسمعیل شهید و (جوهر الفرد) قاضی محب الله و تمام تصنیفات حافظ امان الله بنارسی از کجا پیدا میتوان کرد ؟ در ین آوان بحث زمان ومکان وحرکت در مباحث فلسفه و سا ینس از همه سهمترین بحث است . از مدت زیادی خواهش دارم که نقاط نگاه حکما و صوفیه اسلام با رو پارو شناس ساخته شوند . یقین دارم که این کار اثر بسیار نیکی پیدا خواهد کرد .

خطبات مرا پوهنتون آکسفورد طبع میکند ، ترجمه اردوی آنرا نیازی صاحب تمام کرده اند سرر شته طبع آن هم عنقریب شروع خواهد شد .

کتابهایکه در والانامه خود ذکر فرموده اید آیا در کتابخانه دار المصنفین (۱) یافته میشوند ؟ اگر باشند من چند روزی آنجا میایم و به مدد شما بعضی از آنها را دیده خواهم توانست .

در کتابخانه پوهنتون پنجاب بعضی از آنها موجود اند مگر همه آنها آنجا نیستند علاوه برآن علمای که شوق و شغف علمی داشته باشند در ینجا موجود نیستند که از آنها وقتاً فوقتاً استفاده شود . فی الحال من به کمک مولوی نور الحق صاحب مباحث (۲) مشرقیه رامطالعه کرده میروم . بعد ازآن به مطالعه شرح (۳) مواقف قصد دارم . زیاده چه عرض کنم امید ست که مزاج شما بخیر باشد برای زحمت هائیکه گاهی بشما میدهم عفو خواهید فرمود . ملخص بحث زمان از حضرت ابن عربی را اگر عنایت فرمائید عین مرحمت است در روشنی ملخص مذکور شما کتاب را خودم خواهم خواند .   والسلام مخلص محمد اقبال .

۱- دار المصنفین مؤسسه شبلی نعمانی مرحوم است که در شهر اعظم گره رئیس آن علامه سید سلیمان ندوی بود ند (رحمه الله تعالی) رساله معارف از همین جا شایع میشد .   داوی

۲ - تصنیف اهم امام رازی د رطبیعیات و الهیات .

۳ - کتاب مشهور د رفلسفه و علم کلام .

مکتوب ۳۳

لاهور ۱۸ - اگست ۱۹۲۴

مخدومی السلام علیکم

درین ایام پوهنتون مشهور جماهیر متحده امریکا (کولمبیا) یک کتابی بنام (نظریات مسلمین در باب مالیات) شایع نموده، درین کتاب نوشته است که اجتماع امت نص قرآنی را منسوخ کرده میتواند . . . .

مصنف علاوه میکند که نزد بعضی حنفا و معتزله اجماع امت این اختیار را دارد ولی او هم حواله نمی‌دهد لهذا از حضور شما این سوال را میکنم که ایا در آثار فقهی ازین قبیل چیزی یافته میشود ؟

سوال دیگر اینکه رای شخص شما درین باب چه است ؟ بنده از حضور مولوی ابو الکلام صاحب نیز در عریضه یی پرسیده ام اگر جناب شما زود جواب بدهید نهایت ممنون خواهم شد .

مخلص شما محمد اقبال بیرستر

۳۳ میکلود رود لاهور

۱- خلص جواب مولانا:

هیچ کسی نگفته که اجماع نص قرآنی را منسوخ میکند . مصنف مذکور امریکائی غلط نوشته است (آمدی) در الاحکام مینویسد ان الاجماع لا ینسخ خلافاً لبعضی المعتزله (جلد ۳ صفحه ۲۲۹) بعضی معتزله چنین میگفتند مگر رأی آنها مقبول شده نتوانست . آمدی در باب یک مسئله خاص حصه شرعی یک حواله را نقل کرده و بعد به آن جواب نوشته است (رد کرده) از آن تحریر استدلال مصنف امر یکی خطای صریح و غلطی محض است (مرتب اقبالنامه) آمید یا آمد بکسر میم یکی از ولایات عراق است . (داوی) .

مکتوب ۳۷ لاهور

مخدومی السلام علیکم. شما در یکی از مکاتیب گذشتهٔ تان نوشته بودید که از حضور سرور کائینات (صلعم) اگر کدام مسئله پرسیده میشد آن حضرت گاهی انتظار وحی میکشیدند اگر وحی نازل نمیشد از آیات قرآن شریف استدلال فرموده آن آیات را میخواندند. حواله این بیان در کدام کتاب یافته خواهم توانست (۱) آیا شما این را از کتاب ارشاد الفصول قاضی شوکانی گرفته‌اید ؟

مطلب دومی که جستجو میکنم که:- آیا جوابیکه بنا بر وحی می دادند بر تمام امت حجت میشود ؟ (۲)(و آن وحی در قرآن شریف داخل شده است)؟ آیا جوابیکه بنا بر استدلال میفرمودند و در آن وحی دخل ندارد آیا آنهم بر تمام امت حجت است (۲) اگر جواب مثبت است از آن لازم می آید که تمام استدلالات آنحضرت (صلعم) در وحی داخل (۳) هستند یا به الفاظ دیگر آیا در بین قرآن و حدیث فرقی نیست (۴) از جواب مطلع فرموده ممنون سازید.

مخلص محمد اقبال

۱۶ - اکتوبر ۱۹۲۴

مکتوب ۳۸

لاهور ۱۸ مارچ ۱۹۲۶

مخدومی السلام علیکم! درین ایام احتیاج شدیدی موجود است برای بوجود آوردن یک تاریخ مفصل فقه اسلامی در عصر برین مبحث

خلص جوابات مولانا عاید بسوالهای مذکور:

۱- ذکر آن در کتب احادیث آمده است.

۲- بی شبهه

۳- در وحی خفی داخل هستند.

۴- نی صاحب در هردو فرق بسیار است قرآن با الفاظ وحی و بتواتر منقول است و این حدیث های شریفه معناً از وحی ماخوذ ند و بتواتر منقول نیستند.

یک کتاب کوچکی شایع شده بود که من آنرا دیده ام مگر متأسفانه بسیار کوچک و مختصر است و مسایلی را که بران بحث لازم است مولف آن آنها را از نظر انداخته اگر مولانا شبلی (رح) زنده میبودند من از ایشان التماس مینمودم. حالا غیر از شما دگر کیست که این کار را انجام بدهد؟ من برا جتهاد یک رساله نوشته بودم ولی چون عاید به بعضی امور دل مطمئن نبود آنرا تا حال شایع ننموده ام اگر بیاد شما باشد از شما نیز عاید به چنین امور استفسار کرده بودم توجه جمعیت العلمای هند باین طرف از ضروریات است چون شما صدر این جمعیت میباشید لهذا از شما التماس میکنم که اینکار را بالتمام بدست خود بگیرید و دگر ارکان ندوه و طلبه فارغ التحصیل را شریک کار بسازید تا که به اقوام اسلامیه اصل حقیقت فقه اسلامی معلوم شود من شنیده ام که مسلمانان البانیا وضو را ترك(۱) کرده اند و ممکن است که در نماز نیز تغیری داده باشند احوال ترکیه بخود شما معلوم است(۲) در مصر نیز تحریکی از ین قبیل جاریست(۳) شاید در ایران و افغانستان نیز ظهور کند در ایران اندیشهٔ از بابی ها موجود است و من مشوشم که خطر اسماعیلی باز ظهور نکند یک اصطلاح قدیم اسلامی موجود است (صوت الحی) یعنی آواز قبیله زیرا در ینوقت در عالم اسلام کدام شخصیت خاص (مسلم للعموم) موجود نیست که انقلاب طبایع امروزه را اداره و رهنمائی کرده بتواند مقصود اصلی اینست که امروز عالم اسلام احتیاج شدیدی به رهنمائی دارند و بعقیده من بعضی علمای هندوستان این کار را باحسن وجه انجام داده میتوانند. از پهلوی سیاسی ما سایر اقوام اسلامیه را چندان مددی کرده نمیتوانیم ولی باعتبار دماغی برای آنها بسیار کار کرده میتوانیم .. ارشاداتی را که در آیهٔ (کریمهٔ) وصیت آمده نیز خوب

۱- این خبر غلط بود .

۲- در ترکیه هیچ تغیری در نماز وارد نکرده اند .

۳- این خبر نیز بی اساس است حقیقت ندارد .

این همه حاشیه ها از مولانا سید سلیمان است

فهمیده نمیتوانیم از این زحمت دادنها عفومیخواهم اگرفرصت داشتید ازجزئیات نیزمرا آگاه بسازید برای این احسانها همیشه شکرگذار خواهم بود .

بعضی خیالات نتیجه نقطه نظر فلسفیانه عصرحاضر اند برای اداو وایفای آنها از اسلوب بیان فارسی قدیمی کمکی نمیرسد برای اظهار بعضی تاثرات الفاظ پیدا نمیشوند لهذا به اختراع ترکیب مجبوریت دست میدهد البته این اختراع برای اهل زبان ناگوار می افتد زیرا دل و دماغ به آنها مانوس نمی باشد درنوشتن بعضی اشعار مرا آنقدر زحمت وتکلیف روحانی رسیده که بیان نمیتوانند شود باز هم شکرالله تعالی به جا میاورم کاش چندروزی ملاقات شما حاصل میشد وموقع استفاده از صحبت شما میسر میگشت امید است که مزاج شما بخیر خواهد بود .

مخلص شما محمد اقبال

از مکتوب شماره (۴۹) که به عنوان مولانا سید سلیمان ندوی نوشته اند ذکر دعوت نامه اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید برای خود و مولانای مذکور وجناب سید راس مسعود (رحمهم الله تعالی) آغاز شده است وتا مکتوب ۵۷ که نه عدد مکتوب شود ذکر همین سفر به افغانستان آمده است که از صفحه (۱۶۷) کتاب تا صفحهٔ (۱۷۷) و از ۱۰- سپتامبر ۱۹۳۳ مسیحی تا ۸-اکتوبر همان سال را احتوا میکنند .

و درمکتوب ۵۸ مورخه ۱۸ نومبرسال مذکور برخبر مدهش شهادت اعلیحضرت شهید اظهار تاسف عمیق و اضطراب کثیر مینماید .

درمکتوب ۶۲ (مورخه ۲۳ جنوری ۱۹۳۴) به مولانا مینویسد که سفرنامه کابل شما بسیار دلچسپ است ممکن شما یک بار باز آنجا رفتنی شوید .

در مکتوب ۶۳ (مورخه اول فبروری ۱۹۳۴) مینویسد که در باب اجتماعاتیکه قبل از آمدن مولانا عاید به مشوره تعلیمی در کابل منعقد شده بودند سید راس مسعود بعضی یاد داشت ها گرفته بود برعلاوهٔ ما دو نفر فیض محمد خان وزیرخارجیه و اعضای انجمن معارف و مشاور ترک شان نیز شامل بودند خطهای سرور خان نیز آمده بود .

در مکتوب ۳۶ مورخه ٦ سپتامبر ۱۹۳۳ باز به مولانا مینویسد که
سفرنامه افغانستان شما خوب است مردم آنرا بسیار پسند یدند

اما با نفر دوم وضع مکاتیب علامه اقبال رفیقانه است نه شاگردانه
سید راس مسعود راینده (۱) بواسطه رساله معارف دار المصنفین شبلی (رح)
شناخته بودم زیرا در رساله معارف که بنده مشترک آن بودم تقریظی
عاید بیک کتاب آن مرحوم خوانده بودم کتاب مذکور نتیجه سفر راس
مسعود به جاپان برای مطالعه طرز و سویه تعلیم و مکاتب جاپانیان بود چون
تدقیقات او را نتیجه خیز و ممتع یافته بودم لهذا از آمدن او بکابل مسرور
بوده در باغ بابر بملاقات علامه اقبال و او رفته و به صحبت شان مشرف
گردیده بودم ولی از این قدر روابط قریب اقبال و سید راس مسعود مطلع
نبودم .

سید راس مسعود از روی جلد اول (اقبالنامه) چنین عنوان و القاب دارد
(نواب مسعود یار جنگ بهادر داکتر سر سید راس مسعود)
و از ساکنان بهوپال و نزد اعلیحضرت حمید الله خان که ذکر او را درین
رساله کرده ام صاحب رتبه و جاه و اعتماد زیاد و وزیر معارف بهوپال
بود مشار الیه و قتیکه در پوهنتون اسلامی علی گر نایب رئیس بود با علامه
مرحوم شناسائی پیدا کرده بعد ها این شناسائی به رفاقت بسیار صمیمی
انجامیده و روابط دوستی شان تا دم مرگ دوام داشت راس مسعود
مید انست که علامه اقبال اکثر اوقات مریض بوده از پیشه (وکیل
مدافع) که یگانه وسیله حصول نفقه او بود محروم شده است و پیشه مذکور
نیز مانع شعر و سخن و تالیف کتب و خطبات او میگردد لهذا از نزد نواب
صاحب بهوپال حمید الله خان معاش مستمری برای او منظوری گرفت
و همچنان از سر آغاخان (که از طرف انگلیز ها لقب هز هاینس یافته بود)
نیز برای او معاشی مقرر کرد ولی علامه معاش سر آغاخان را نپذیرفت
و معاش حمید الله خان را قبول نمود برای شرح و تفصیل آن مناسبات بین
این اشخاص و مطالب لازمهٔ دیگر بعضی از مکاتیب علامه را به
سید راس مسعود (وزیر معارف بهوپال) ترجمه و بعضا تلخیص مینمایم .

۱ - یعنی داوی

مکتوب ۵

(دراصل به انگلیسی نوشته شده بود. بعدها باردو ترجمه شده)

لاهور:-۲۶- اپریل ۱۹۳۵ ع

مسعود عزیزمن! نوازش نامه رسید ازخبرعلالت شما مشوش شدم دعا میکنم که الله تعالی شما را زود صحت کلی عطا فرمایند من انشا الله تا آخر می به بهوپال خواهم آمد خانم من ازعرصه ده سال بیمارو به عوارض جگرو قلب مبتلاست و حالا تب او را بیشتر ضعیف ساخته.
ما یان تا وسط می انشا الله به خانه نو خود خواهیم رفت خدا کند تا آنوقت خانم من همت رفتن و گشت کردن پیدا کند شما نسبت بمن علاقه ئیکه اظهار فرموده اید سبب ممنونیت من گردیده ولی در گفتن این مطلب بشما هیچ حاجت تامل ندارم که من امید بسیاری برای کامیابی این سلسله ندارم چند وقت قبل این خیال مرا خوش میساخت که در مساعی شما امید قوی برای موفقیت موجود است و در انصورت برای من ممکن میشد که در حق قرآن کریم مطابق افکار عصر حاضر آن یاد داشت های خود را مهیا میساختم که مدت مدیدی زیر غور من بود ولی حالا نمیدانم چرا چنان حس میکنم که این خواب من شرمنده تعبیر نخواهد شد اگر برای من سامان وقف نمودن ساعات باقیماندهٔ حیات مستعار میسر شود، من میدانم که ازآن یاد داشت های که دایر به قرآن کریم دارم چیز بهتر دیگری بمسلمانان عالم تقدیم کرده نمیتوانم بهر حال دیده شود هر کار در قبضه قدرت الله تعالی است اگر شرف این خدمت اسلام درین عالم جدید برای من مقدر باشد الله تعالی برای تکمیل آن ذرایع لازمه ضروری را مهیا خواهد فرمود.

به خدمت بی بی مسعود صاحبه سلام بگوئید علی بخش نیز به هردوی شما سلام و جاوید نیز بشما و آنها آداب عرض و تقدیم مینماید.

محمد اقبال

مکتوب ۰ ۱-۱۵ جون ۱۹۳۵ ع
مسعود عزیزم. امید است شما و خانم بهمه وجوه دارای خیریت باشید من هنوز در انتظار خط شما هستم امید است که احکام لازمه عاید بوجوه تقاعد صادر شده باشند مرا حالا صرف انتظار همان فرمانی است که در مکتوب سابق بشما نوشته بودم اگر اعلیحضرت (نواب حمید الله خان) از پیچ مری عودت فرموده باشند فرمان را نویسانیده ارسال دارید ۰
دیروز تلگرام دولت افغانستان عاید به تعزیت و تسلیت (بسبب فوت مادام اقبال) هم رسیده و امروز سردار صلاح الدین سلجوقی شخصاً برای تعزیت آمده بودند. بسیار پیغام حوصله افزا و مسرت بخش است مکتوب لارد لودین از لندن رسیده و می پرسد که برای ایراد نطق ها (ریوردز لکچرز) چه وقت به لندن میائید؟ ولی اولاد ها را گذاشته رفته نمیتوانم. مادر (مرحوم) شان وصیت کرده که اولاد ها را یکروز هم از خود جدا نکنید. از احوال خیریت خانم مرا آگاه بسازید و سلام مرا بآنها برسانید ۰

محمد اقبال شما

مکتوب ۳

۳۲۷
لاهور - ۳۱ - جولای ۱۹۳۷ع
عزیزی ممنون! امروز صبح مکتوبی بشما فرستاده ام از صبح امروز تا بعد از ظهر کسانیکه (راس مسعود) مرحوم را میشناختند و کسانیکه غایبانه معترف آنها بودند برای تعزیت آمده میرفتند. ماتم مرحومی عالم گیر است تلگرام که ملفوف اینمکتوب میفرستم از سردار صلاح الدین خان سلجوقی جنرال قونسول افغانستان مقیم سمله است. آنها خواهش کرده اند که به بازماندگان محترم مرحومی رسانده شود مهربانی نموده آنرا به والده محترمه و خانم صاحبه سید مرحوم نشان بدهید. والسلام محمد اقبال
مکتوب ۵ مورخهٔ ۷ - اگست ۱۹۳۷
عزیزم ممنون صاحب! برای لوح مزار مسعود مرحوم این رباعی را انتخاب کرده ام ۰

نه پیوستم درین بستان سرا دل　　ز بند این و آن آزاده رفتم
چو باد صبح گردیدم دمی چند　　به گلها آب و رنگی داده رفتم

این رباعی را من برای لوح مزار خود ساخته بودم ولی تقدیر الهی (ج) همین بود که او قبل از من از دنیا برود حالانکه به لحاظ عمر باید من از او پیشتر میمردم علاوه تر مضمون رباعی بیشتر از من به زندگی و موت او صادق تر میاید .

و اگر شما تنها یک بیت را برای لوح مزار پسند مینمائید پس بیت ذیل بخیال من بهتر خواهد بود .

ای برادر من ترا از زندگی دادم نشان
خواب را مرگ سبک دان مرگ را خواب گران

باقی خیریت است .غم مسعود تا من زنده ام زنده خواهد بود مکتوب پیشترسرا جواب مفصل بنویسید .

محمد اقبال

شما یاد داشت کرده خواهید بود که اشعار مجوزه علامه برای لوح مزار هردو بزبان دری هستند معلوم است که در علیگرو هکذا در بهوپالی ها زبان دری هنوز خوب مروج بوده است .

اگرچه سلسله این نامه ها و مکاتبه طولانی است ولی بهمین نمونه ها اکتفا میکنم .

علامه اشعار دیگری نیز در ماتم سید راس مسعود مرحوم انشا نموده اند و بمطبوعات پنجاب و علیگرو دکن فرستاده و نشر شده و در کتابهای او نیز دیده میشوند .

نفر سوم داکتر محمد عباس علی خان صاحب المتخلص به لمعه جا گیردار توده پورخاند پس مشرقی صوبه متوسط است . ولی با او نه مثل مولانا سید سلیمان ندوی شاگردانه و مستفیضانه مخاطبه میکند و نه برنگ مسعود رفیقانه بلکه او را بصورت شاگرد تعلیم و تلقین مینماید نظم های او را اصلاح و تصحیح و استفسار های او را جواب و هدایت میدهد .
مثلا در مکتوب خود باو مینویسد .

مکتوب ۱۴

مکرمی لمعه صاحب ! السلام علیکم .
دو خط یک کارت و رومان شما بذریعه برید سفارشی رسیدند . . .
جواهر پاره‌های شما در گنج سخن محفوظ اند و از دیدن آنها من محظوظ میشوم . خدا کند برای شاعری مهلت کافی بیابید .
بشنوید :- برای غزل و رباعی قافیه شرط لازمی است اگر ردیف بآن افزوده شود لطف سخن بیشتر میشود البته نظم محتاج ردیف نیست قافیه البته لازم است چند وقت شده که (در محیط) نظم های بی‌قافیه و ردیف ساخته و نوشته میشوند ، اینها تقلید نظم های انگلیسی میباشند که آنرا در زبان انگلیسی (بلینک ورس) می نامند و در عربی (نثر مرجز) باید نامید اگرچه ذوق عمومی همینطور آمده رفته ولی بخیال من این روش در آینده مقبول نخواهد شد .
برای نظم ها اولا موضوع و مضمون باید جستجو شود ، مضامین طبیعی با انتخاب اعلای موضوع قدری لطف میدهند و من دیده ام که نظم های شما حتی الامکان از ین خصوصیت مالامال اند . پختگی کلام حالا هم در خیالات شما موجود است و با مشق و ممارست رفته رفته حاصل خواهد شد .
مسئله شاعری قدیم و جدید نیز برای سرمایه ادب یک موضوع گردیده .
بحث جدید و قدیم را من تا حد مضامین فرسوده قبول دارم .
احساسات و جذبات شاعر روح شاعری است . جذبات انسانی و کیفیات قلبی عطای الهی است (ج) ولی ضرور است که طبع موزون برای ادا نمودن آن ، الفاظ پراثر جستجو کند تقسیم اصناف نظم که از قدیم آمده اند همیشه موجود و جذبات و احساسات انسانی تابع ماحول خواهند ماند . لهذا باید دانست که احساسات و جذبات هر شاعری که از ماحول اثر پذیر باشد آن شاعر حامل طرز جدید متصور شده میتواند نه که نفس شعری ! اگر ما خلاف ورزی قوانین عروض را پیشه کنیم قلعه شاعری منهدم خواهد شد . از ین نقطه نظر باید گفت و این چنین گفتن کامل صحیح است که کار شعرای موجوده باید تعمیری باشد نه تخریبی . خدا حافظ

مخلص محمد اقبال لاهور ۱۰
اپریل ۱۹۳۴

مکاتبین و مخاطبین درجه اول علامه همان ذواتی بودند که مطالعه شدند در درجه دوم اشخاصی هستند که تعداد مکاتیب به آنها کمتر است ولی باز هم از اشخاصی نیستند که صرف یک مکتوب به اسم شان صادر شده باشد از ایشان نیز چند مکتوب را ترجمه یا تلخیص میکنم تا سابقه ئیکه علت مکاتبه شده است و مشغولیتهایی که در مناطق و صحنه های مختلفه علامه مرحوم داشته و نوعیت و سویه آن فعالیت ها آشکار شود .

شخص اول درین درجه ثانوی مولانا عبد الماجد دریابادی مدیر (صدق) یکی از علمای فعال مشهور مسلمانان هند و ستان بوده، بنام او یازده مکتوب صادر شده همنوائی او و علامه اشتراك مقاصد شان را نشان میدهد که غم خواری دین اسلام است خصوصاً در هند زیرا» از یکطرف حکومت اجنبی و سیاست او شکستن وحدت رعایا بود، و از طرف دیگر هند و ازم که آنهم حرکات برخلاف استقلال مسلمان ها داشتند از دیگر سو جهالت و اختلافات بین خود توده اسلامیه دل مسلمانان فهمیده را رنجا نیده و علامه که این درد را بدرجهٔ شدید حس میکرده گاهی منبع و گاهی مرجع فعالیتهای مثبت و مصلحانه میشده .

مکتوب ۷ - ۱۲۹

لاهور - ۵ جنوری ۱۹۳۰

مخدومی السلام علیکم نوازش نامهٔ شما دیروز رسید عرض شکران من نیز برای یک هفته علیگر رفته بودم . آنجا آغاز یک زندگی جدید دیده میشد . سید راس مسعود مرد بسیار مستعدی معلوم میشود یقین دارم که از مساعی او در حیات پوهنتون تبدل خوشگواری رخ خواهد داد شما نیز گاهی گاهی آنجا بروید و برمطالب دینیه با طلبه مذاکراتی اجراء نمائید . نتایج بسیار نیکی ازین کار بدست خواهد آمد . با وجود قوت های زیاد مخالف که درینوقت برعلیه دین در هند (خصوصاً برخلاف اسلام) کار میکنند، در دل جوانهای مسلمانان طپش و جوشی

هست ولی افسوس که در ما اشخاصی موجود نیستند که حیات شان بر دلها مؤثر باشد .

طبع سوم (بانک درا) که عدد آن ده هزار خواهد بود جاریست غالباً تا دو ماه دیگر شایع خواهد شد .

حزب کانگرس لاهور آزادی کامل را اعلان کرده است اختلافات جماعات هنوز فیصله نشده اند . دیده شود که جماعت لبرال هندوها این اختلافات را چسان حل میکنند ؟ در مسلمان ها برای آزادی و لولهٔ موجود است مگر .

مشکل این نیست که بزم از سر هنگامه گزشت
مشکل اینست که بی نقل و ندیم اند همه

مخلص محمد اقبال

مکتوب ۸

لاهور - ۲۷ - جولای ۱۹۳۳ ع
جناب مکرم السلام علیکم

نوازش نامهٔ شما حالا رسید شکران مرا بپذیرید من به بسیار خوشی مضمون را خواهم نوشت ولی نه در ین دسمبر زیرا اولا شاید خارج بروم اگر باشم هم برای نوشتن یک مقالهٔ دیگر وعده کرده ام اگر سید راس مسعود برای سال آینده بخواهند من حاضرم .

شما در اخبار خود مضمون مرا که در جراید انگلیسی طبع شده است ذکر کرده اید . آن در اصل یک (مخاطبه) بود که در جواب سوالات با نامه نگار یک اخبار (هنگری) کرده بودم . چنان معلوم میشود که نامه نگار مذکور آنرا بصورت یک مضمون مستقل ساخته و به اخبارات انگلیسی فرستاده است و بسی مطالب ضروری را کشیده و ترک نموده است شاید بجهت حفظ ربط مضمون خود عجبست که در جریدهٔ (همدم) لکنهو کدام آقائی بران اعتراضات کرده است زیرا مقاصد مضمون مذکور را درست فهمیده نتوانسته است .

شما در مکتوب سابق خود بسبب ترجیح دادن من اصول اجتماعی اسلام را بر اصول وطنیت مرا امام العصر خوانده اید من عرض شکران مینمایم .

یک جریدهٔ نیشنلست (قوم پرست) که چهار مدیر مسلمان دارد و شمارهٔ اول آن امروز در لاهور نشر شده است مینویسد که « اقبال عذر لنگ وطنیت تراشیده است » . ببینید که نو جوانان مسلمانی که در کالج های مغربی تحصیل کرده از نقطهٔ نظر روحانی چقدر فرومایه اند آنها نمیدانند که اسلامیت چیست و وطنیت چیست . نزد آنها وطنیت محض یک اشتقاق لفظ وطن است و بس .

امیدست بعافیت باشید
محمد اقبال

نه (۹) مکتوب دیگر بنام (الملقب به مخدوم الملک) پیر سید غلام میران شاه صاحب ، بهاولپور نوشته شده اند و چنان معلوم میشود که مکاتبه را خود نجابت همراه میرانشاه آغاز نموده اند ، یکبار علامه را به کشمیر رفتن تشویق نموده اند ، علامه هم ارادهٔ رفتن داشته ولی عوایقی که ذکر نکرده اند مانع گردیده ، بار دیگر سیادت پناه مذکور ایشانرا برفتن حج در معیت خود تشجیع نموده اند ولی علت علالت آنرا هم برای علامهٔ مرحوم ممکن نساخته است .

علامهٔ مرحوم میگوئید که اگر چه من لایق حضور مرقد منور حضرت سرور کائینات نیستم ولی امر (الطالح لی) امیدی درخشان می بخشد . شما امیدست آنجا مرا فراموش نکنید زیرا شما میراثاً بدربار نبوت علاقه دارید والحمدلله تعالی که مثل اولاد های بزرگان دیگر (که اسلاف شان هند را مسلمان ساخته) به غفلت و عیاشی و دنیا طلبی مشغول نگردیده اید و بوظایف ملیه بی اعتنا نیستید .

این مکتوب ها در سنوات ۱۹۳۷ و ۳۸ نوشته شده اند .

دو شخص سوم و چهارم یکی خواجه غلام السیدین مدیر معارف کشمیر و دیگری پروفیسر محمد سلاح الدین (بهس) الیاس برنی منتظم دار الترجمهٔ جامعهٔ عثمانیهٔ حیدر آباد دکن میباشند که بهر کدام

هشت هشت نامه صادر نموده‌اند دو نمونهٔ این مکاتب تلخیصاً تقدیم میشود ، از آن حس معاونت علامه بامور مطلوبه خواه جزوی باشد مثل رهنمائی بیک مطبعه وغیره یا کلی ، آشکار میشود ولو مریض هم هستند که چند ماه بعد وفات مییابند .

مکتوب - ٦

لاهور - ۱۱ - سپتامبر ۱۹۳۷

عزیزم سید ین صاحب ! مکتوب شما همین دم رسید شکر ان بسیار زیاد . صحت من از سابق کرده بهتر است ، در آو از نیز چیزی فرق پیدا شده است مگر متأسفانه اطبا مرا به جهت ضعف بصارتم از خواندن و نوشتن منع کرده‌اند . خط و کتابت بذریعه احباب کرده میروم گاهی آقای جاوید اینوظیفه را اجرا مینماید .

اراده داشتم که دایر به اصول فقه اسلامی کتابی بنویسم ولی حالا این امید موهوم معلوم میشود . اندیشه‌مندم که مضمون شما را خوانده نخواهم توانست . (۱) البته اگر شما به لاهور تشریف بیارید بعضی مقامات آنرا بمن شنوانده میتوانید .

مطبعه (اسلامک (۲) کلچر) بسیار مطبعه خوب است . در لاهور یک مطبعه انگلیسی هم موجود است که چاپ آن اعلاست . اگر ساله شما بسیار طویل نباشد در اسلامک کلچر نیز شایع شده میتواند ، در ینباب با مدیر (اسلامک کلچر) بادرس (مادل تون) لاهور مکاتبه نموده میتوانید .

---

۱ - متاسفانه اندیشه شان صحیح برآمده علامه قبل از اشاعت کتاب مذکور بجوار رحمت پیوستند ولی خلاصه کتاب را که این عاجز برایشان فرستاده بودم خوانده و پسندیده بودند . (غ - س)

۲ - اسلامک کلچر مجله ئیست که در انگلیسی از لاهور نشر میشد بمعنی (ثقافت اسلامیه) (داوی)

ترجمه مستر نکلسن (۱) غلط است در اصل مصرع لفظ «نی» است (به فتح نون) که لفظ مقابل آن در انگلیسی (رید) پیدا شد.

من توجه او را بدین سهو جلب کرده بودم ولی معلوم نیست که چرا از نظر شان مانده و چسان؟ در ترجمه یک جای دیگر نیز مرتکب اغلاطی شده ست. باقی از فضل و کرم خدا وند خیریت است امید است که مزاج شما هم بعافیت باشد. به عابد صاحب سلام برسانید.

محمد اقبال

در یک مکتوب سابق مورخه اپریل ۱۹۳۶ع به او نوشته بود که.....
پروف (ضرب کلیم) را دیده میروم امید است که تا آخر ماه می بطبع برسد. معامله (برای اولادها) هنوز میسر نشده است. شما خنده خواهید کرد که یک دختر نوجوان بسیار تعلیمیافته که تعلیم دینی هم دارد خواهش کرده که اتالیق آنها شود ولی بیک شرط که باید او را نکاح کرد. هر قدر فهمانیده شد قبول نمیکرد ناچار مکاتبه را با او قطع کردیم، تصویر هنوز ساخته نشده زیرا من در لاهور نبودم در موسم آینده خواهم ساخت ان شاء الله جاوید صحت دارد.».....

با پروفیسر الیاس در (۸) مکتوب دو موضوع زیر بحث آورده است یکی عاید به تالیفات پروفیسر است، مشار الیه کتابی بنام علم المعیشت نوشته و برای علامه فرستاده، علامه آنرا مطالعه کرده و مینویسد که در علم اقتصاد ازین کاملتر کتابی در هند نوشته نشده است و خدمت عظیمی بزبان اردو کرده ئید (با آنکه خود علامه قبلا کتابی بنام علم الاقتصاد در اردو نشر کرده بودند) کتاب دوم او بنام (مذهب قادیانی) است که از طبع اول آن مکتوبی برای تحسین نوشته و تقدیر نموده و بعد از طبع دیگر آن باز نامه بسیار توصیف کننده بقلم آورده مینویسد «که کتابی به این ضخامت مرجع و ماخذ تمام تألیفات آینده در رد (د قادیانیت خواهد شد و مدیر (طلوع اسلام) آقای نیازی

(۱) -توجه علامه مرحوم را من باین نکته جلب کرده بودم که مستر نکلسن در (اسرار خودی) صورت طفلان زنی مرکب کنی را سهواً از نی یعنی خانمی ترجمه کرده است.

(این است حال بهترین مستشرقین) غلام سید دین

بمن خبرداده است که کتاب شما مقبولیت نهایت زیادی در هند یافته که سبب مسرت من شده است» پس از آن او را تشویق میفرماید که:-«تاریخ مسئله (بروز) را تحقیق و تتبع کنید زیرا این تدقیق بنیاد موهوم قادیانیت را از پای خواهد افگند. اساس قادیانیت مسئله (بروز) است و آن یک ایجاد آریائی است که در مقابل قرآن حکیم و احادیث شریفه و آثار عمومیه سامیه قیمتی ندارد».

مسئله دوم آن موضوع معالجه بیماری خود علامه مرحوم است که شکایات خود را مینویسد و پروفیسر مذکور دواهای برای شان می فرستد.

دو مکتوب اول شان برای پروفیسر صاحب مذکور در سنه ۱۹۱۷ ع و پنج دیگر در سنه ۱۹۳۶ و مکتوب هشتم در سنه ۱۹۳۷ نوشته شده است.

بنام مسعود عالم ندوی مدیر مجله (الضیا) که در عربی نشر میشد هفت مکتوب فرستاده اند مشار الیه از تربیت یافته گان مولانا میبا شند. بنده حدس میزنم که بواسطه علالت، مولانای مذکور را زحمت نداده با مسعود مکاتبه میکنند.

مطالب مهمه این هفت مکتوب قرار ذیل اند:

۱- فضل الرحمن انصاری کتابی بنام (عالم جدید اسلام ساخته شدنی ست) در انگلیسی نوشته اند علامه آنرا از مسعود ندوی میخواهند. آنها علاوه بر آن دیگر کتابهای هم برای شان میفرستند. و علامه خطابه های که در صدارت مسلم لیگ و مسلم کانفرنس ایراد فرموده اند برای شان میفرستند (حسب خواهش آنها).

۲- حدیث شریف عاید به پیشگوئی حضرت رسالت ماب (صلعم) **اتر کوالترك کما تر کو کم** از او میپرسند که در کدام کتاب ذکر شده؟ و اضافه میکنند که از ترکها مأیوس نباید شد در آنها اشخاص غرب زده ومتفرنج پیدا شده اند ولی ملت ترک مسلمان است حکومت شان بعد از تجربه دوباره الحاد رسمی را ترک خواهد کرد.

۳-در موضوع اختلافات مسایل فقهی علامه مرحوم مینویسند در جرح و قدح های علمای اسلام عشق بحضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم پنهان است.

مطالعه این بحث ها لذت روحانی بی اندازه میبخشد.

مکتوب شما وقتی رسید که من اعلام الموقعین ابن قیم را میخواندم شما مواد کافی برای مطلب من به من رسانید بسیار شکرگذارم .

۴- مجموعه نظمهای دوست شما سید محمد فاروق بلیاوی را دیدم خوب اشعارند ولی هنوز کلام شان پخته نیست امید بهتری نظم شان موجود است .

۵ -جاوید درین وقت ها به مکتب مهیا شد سلام شما را به او میرسانم او شبانه قرآن شریف میخواند . از بس که مکتوب ها نوشته ام حالا خسته شده ام بر کتاب شما نظریات خود را آینده خواهم نوشت .

(۶) شش مکتوب دیگر علامه بنام خواجه ایف . ایم شجاع پروفیسر در کالج بهاولپور صادر شده اند . شاید پروفیسر مذکور عاید به طرز و لهجه که علامه در اشعار دری خود استعمال میکردند چیزی نوشته باشند بنده دو مکتوب علامه را ترجمه و تلخیصاً توضیح میکنم .

لاهور ۲۰ - جنوری ۱۹۳۱ ع

عزیزی پروفیسر خواجه شجاع ! السلام علیکم .

نوازشنامه شما همین حالا رسید سراپا سپاس هستم به بسیار خوشی تشریف بیارید اگر احتمال خارج رفتنی برای من وقع شود بشما خواهم نوشت عکس نزد من فی الحال موجود نیست ولی سعی میکنم که تا تشریف آوری شما دستیاب شود .

در باب منظومات من اگر یک ایرانی آنرا نه پسند دسبش آن خواهد بود که به لهجه دری (فارسی هندی) است مقصود من از شعرگویی مطالب اخلاقی و ملی است زبان در نظرم حیثیت ثانوی دارد بلکه به فن شعر من حیث الفن نابلد میباشم اگر این خیالات مرا کس بزبان (لهجه) مروجه ایران بنویسد برای مردم آنها شاید مفید بیفتد بهرحال هرچه شایع شده است حاضر و مهیا کرده خواهد شد نظم آخرین یعنی (جاوید نامه) که دو هزار بیت خواهد شد هنوز پوره نشده است شاید تا ماه مارچ ختم شود .

امید است که شما بعافیت باشید .

در مکتوب دیگر به پروفیسر مذکور علامه مرحوم در ۲۱- اگست ۱۹۳۲ مینویسد :

مطلع نبودم که شما خارج رفته بودید در ایران فارسی را یاد گرفته اید حالا باید لسان عربی را خوب یاد بگیرید مگر اندیشه دارم که از عربی دانی علاقه ئی که شما با آثار فارسی پیدا کرده اید کم خواهد شد. هیچ زبان با دلربائی که عربی دارد مقابله کرده نمیتواند من در زمان طالب العلمی خود عربی را خوب یاد گرفتم ولی بسبب مشاغل دیگر مطالعه آن ترک شد با آنهم عظمت عربی را صحیحاً تقدیر واندازه میکنم متصل مکتوب شما دعوتنامه ئی از (ارسطو تلین سوسایتی) انگلستان رسیده و نطق های در انجا ایراد نمود نرا بمن تکلیف کرده‌اند اگر از طرف عراق هم دعوتی رسید کشش زیادی برای مسافرت دیگری پیدا خواهد شد اگر رفتم هسپانیه و شهرهای قدیم عربی را نیز خواهم دید و برانها هم چیزی خواهم نوشت.

مخلص محمد اقبال

چار مکتوب اسمی (صغرا همایون مرزا) بیگم نوشته‌اند. در آن از مجله (النساء) تعریف میکنند و وعده میدهند که «(پیام مشرق) دو سه ماه بعد از طبع می براید یک نسخه از آن خواهم فرستاد، با شوهر شما (همایون مرزا) شرف شناسائی ندارم، مکتوب شمارا در مجله (هزار داستان) خوانده مسرور شدم.

شعرهای شما صاف هستند، من از فن اصلاح اشعار بسیار نابلدم محض برای تعمیل ارشاد شما یکدو سه جا قلم زده رجعت دادم فرصت بسیار هم ندارم.»

اینچار نامه از سنه ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۸ تاریخ دارند.

مکتوب دیگر بنام معتمد انجمن تبلیغ اسلام (میرسید غلام بهیک نیرنگ) نوشته اند:

مکتوب ۳ بر ۶، ۱ لاهور - ۵ - دسمبر ۱۹۲۸ ع

«عزیزم میرصاحب السلام علیکم.

بنظر بنده کار تبلیغ اسلام درین وقت برهمه کار های دیگر مقدم است اگر مقصد مسلمانان در هند از سیاسیات تنها آزادی و بهبود اقتصادی باشد و حفاظت اسلام عنصر اصلی مقصد نباشد چنانچه از رفتار موجودهٔ

نشنلیست ها معلوم میشود . مسلمان هیچوقت در مقاصد خود کامیاب نخواهد شد . اینسخن را من علی‌وجه البصیرت و بعد از قدری تجربهٔ سیاسیات حاضره ادعامیکنم . روش موجودهٔ سیاسیات هندستان تاجایی که تعلق به مسلمانان دارد ، برای دین اسلام خطرهٔ عظیمی است . بخیال من خطرهٔ شدهی (۱) در مقابل خطره فوق الذکر هیچ اهمیتی ندارد ، یااقلاً اینهم یک صورت غیرمحسوس شدهی میباشد .

بهرحال با جان‌فشانی که شما کار تبلیغ را پیش برده اید اجر آنرا حضرت سرور کائنات (صلی الله علیه و سلم) داده میتوانند من به هرجائیکه موقع بیابم بحیث نماینده شما برای گفتن و شنیدن حاضرم مگر شما و مولوی عبد الماجد بدایونی برای دورهٔ هندستان جنوبی آماده و حاضر باشید .

اما کار ترجمه نطق های من اگر نا ممکن نباشد بسیار مشکل بودن آن شبهه ندارد . مخاطب این نطق ها آن مسلمانانی میباشند که از فلسفهٔ مغرب متاثرند و خواهش دارند که فلسفهٔ اسلام با الفاظ فلسفه جدید بیان شود و اگر در تخیلات قدیمه خاسی هایی باشند آنرا رفع نمایند . کار من بیشتر تعمیری است نه تخریبی » و درین تعمیر من بهترین روایات فلسفهٔ اسلام را ملحوظ خاطر داشته ام ، ولی گمان دارم که عالم اردوخوان را ازآن چندان فایده نرسد ، زیرا من فرض کرده ام و عقیده داشتم که عام مطالب زیادی راخوانده یا شنونده قبلاً دارا است غیر ازین چاره ئی نبود !

سه نطق امسال نوشته شده اند . و سه تارا بسال آینده خواهم نوشت و آنها را در مدارس به دسمبر ۱۹۲۹ یا جنوری سنه ۱۹۳۰ تقریر خواهم کرد . به حیدرآباد دکن نیز توقف خواهم نمود زیرا تلگرام پوهنتون عثمانیه آمده آنها نیز میخواهند که درآنجا نطق هایی ایراد نمایم تا دسمبر آینده اینهمه نطق ها حاضر و طبع خواهند شد . آنگاه یک نسخه

---

۱ - شدهی تحریک هندو ها برضد شیوع اسلام در هندستان (ش مضموم و دال مشدد ها مکتوب غیرملفوظ یای ساکن ما قبل مکسور)

آنرا خدمت شما فرستاده خواهم توانست .
امید است مزاج شما بخیر باشد .

مخلص محمداقبال

سه مکتوب دیگر بنام عشرت رحمانی است که از ساکنان لکنهو میباشند . علامه در باب نامه های او می نویسند که در حیات من چنان واقعه فوق العاده ئی نیست که برای دیگران سبق آموزشو داما انقلاب تدریجی ئی که در خیالات واقع میشوند . البته سبق هائی دارند .
حسن ظن شما در باب من نهایت زیاد شده که مرا منبع ومنشأ بیداری مسلمانان هند خوانده اید چه عرض کنم اگر در تاریخ بیداری هندستان نام من هیچ ذکر نشود من یکذره سلول نخواهم شد عاید به خیال شما من گمان داشتم که این نکته را کس قطعاً احساس نکرده لهذا ، نهایت متعجب شدم که نویسندهٔ گرامی مقدمهٔ کتاب (تذکرهٔ) مولانا ابوالکلام آزاد به عبارتیکه نام محمدعلی و شوکت علی و مرا ذکر کرده است این خیال مرا بیشتر تقویت نمود .
این مکتوبها از سنه ۱۹۱۹ ع تا سنه ۱۹۲۱ نوشته شده اند .
در کسانیکه صرف یک یک مکتوب بنام آنها است یکی هم (حافظ محمد فضل الرحمن(۱) انصاری) است . علامه مرحوم باو می نویسد .

مکتوب ۲۳۴

تا جائیکه مسئله به (تحقیقات در باب اسلام) تعلق دارد ، استادان پوهنتون های فرانسه ، جرمنی ، انگلستان و ایطالیه مقاصد خاصی دارند که آنها را زیر پرده وطلسم ظاهری (تحقیق عالمانه) و

---

۱ – در یک مکتوب دیگر نمبر ۱۳۵ نام این شخص سید فضل رحمان نوشته شده است و کتاب او را که (عالم جدید اسلام ساخته میشود .) علامه مرحوم خواهش مطالعه کرده است . مادامکه انصاری است معلوم است که سید نیست .

داوی

(احقاق حق) میپوشانند طلبهٔ ساده لوح مسلمان در طلسم آنها گرفتار شده گمراه میشوند. درین صورت مقاصد عالیهٔ را که شما دارید در نظر گرفته بلاتأمل گفته میتوانم که رفتن شما به اروپا بیفایده است.

شاعر مشهور (میر) میگوید.

از فرزند عطاری که سبب بیماری شده دوا خواستن کمال ساده گی است.

به مصر بروید در زبان عربی مهارت حاصل کنید علوم اسلامیهٔ تاریخ دینی و سیاسی اسلام، تصوف و فقه و تفسیر را بغور مطالعه کنید و با روحانیت اصلی مبارك و قدسی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آشنا شدن را سعی ورزید. اگر ذهانت خداداد باشد وطپایشی برای خدمت اسلام در دل داشتید بنیاد آن نهضت را که حالا خیال دارید گذاشته میتوانید.

اما اگر برای خواندن فلسفه به اروپا میروید عیبی ندارد اگر چه برای حالت امروزهٔ مسلمانان فلسفه و ادبیات ضرورت ندارند. درآنصورت نیز بذر یعه تیزس تعلیمی حاصل کردن فضول است. شاخ های مختلفه فلسفه اروپا را مطالعه نموده درجه گرفتن لازم است بنده مریض هستم مکتوب هذا را بدست یکی از دوستان نوشته خدمت شما میفرستم والسلام.

در مکتوب های یگانه یک مکتوب بسیار جالب نظر است یکی از اهل دیره غازی خان یک رباعی علامه را بسیار خوش کرده و به او می نویسد که این رباعی را بمن ببخشید من بنام خود شایع میکنم. اقبال هم قبول میفرماید تعجب است که مرتب اقبال نامه آن مکتوب را با نام و نشان آن شخص واصل رباعی را نیز نشر مینماید. با آنکه علامهٔ مرحوم آن رباعی را از (ارمغان حجاز) میکشد و نشر نمیکند بلکه عوضش دیگر رباعی میسازد.

با آنکه آن شخص از افغانستان نیست و کس از اهل افغانستان او را نمی شناسد ولی باز هم بنده از ذکر نام او واصل رباعی صرف نظر میکنم.

نیاز احمد نام شخصی که اولاً در پوهنتون اله آباد طالب العلم و بعدها در مکتب عیسویان لکهنو معلم است از علامهٔ مذکور دو خواهش میکند .

یکی عاید بوضع اسلام بحیث یک قوت در مقابل جریانات سوشلزم و کمیونزم در سنه ۱۹۳۱ .

دوم که او میخواهد برای اسلام خدمت کند در سنه ۱۹۳۵ علامه در جواب سوال اول او مینویسد که شما خطبات مرا که بنام (تشکیل جدید الهیات اسلامی) طبع شده و من آنها را در علی گرو هندستان ایراد نموده بودم بخوانید برای فهم مسایل دینیه (خصوصاً ، اسلام) تربیت خاصی ضرور است . متأسفانه نسل جدید مسلمانها ازین تربیت (اکثراً) عاری میباشند . باعث این مصیبت (برای مسلمانها) غیر دینی شدن تعلیمات شان است و نزد هندوها که دین چندان موجود نیست .

در جواب سوال دوم میفرماید :- که اول شما باید تاریخ دینی و سیاسی اسلام و ثقافت (کلتور) آنرا با بحرانیکه از اثر افکار جدید غرب بر افکار و زندگی مسلمانان امروزه نازل شده است مطالعه نمائید .

ثانیاً بدانید که در اسلام انجمن های تنخواه دار تبلیغ هیچ وقت موجود نبوده و وظیفه تبلیغ به سعی و سرگرمی های انفرادی انجام شده اند ، قاره افریقا از سعی انفرادی چنان مسلمانانی هدایت اسلام یافته که نزد شان وسایل ظاهری خدمت موجود نبود اشاعت اسلام در هند نیز نتیجه مساعی انفرادی (بی تنخواه) بوده .

در آخر جلد اول مضمونی بر فلسطین هم دارد . وقتیکه مسلمانان پنجاب برحمایت برطانیه از اسرائیل و تمرکز آنها در فلسطین یک اجتماع عام در لاهور برای اعتراض و اظهار نارضائی منعقد مینمودند علامه اقبال از اشتراك عذر میخواهد ولی یک مقاله ئی بطرفداری مقاصد اجتماع مذکور می نویسد که در مجلس آنها خوانده شود .

درین مضمون حق نداشتن یهود و عیسایها را بر فلسطین تاریخاً و منطقاً و عدالتاً اثبات و مقاصد استعمار برطانیه را تفصیل داده میگوید اینمسئله بنفع برطانیه تمام نخواهد شد بلکه ضرر بزرگی به او خواهد رسید

آرزوهای او را برای نفوذ بر مدیترانه نیز تقویت نخواهد کرد بلکه مسلمانان عالم را بیشتر مخالف خود خواهد ساخت. و بعد از تنسیخ خلافت اسلامیه این ضربه بزرگ دیگری است که به پیکر عالم اسلام میزنند اما این موجب عبرت و بیداری آنها نیز خواهد شد.

بعد از مضمون فلسطین ترجمه مکتوبی است که به پروفیسر نکلسن مترجم کتاب (اسرار خودی) مینویسد و در آن بر نظریات خود او و کسانیکه در اروپا بر ترجمه انگلیسی کتاب مذکور انتقاداتی کرده اند جواب میدهد. و میگوید آنهائیکه تخیل مرا عاید به (انسان کامل) با نظریه (فوق الانسان) نیتشی یک چیزی فرض کرده اند سهو نموده و هم میگوید که (تصادم) را نیتشی از نظر سیاسی می بیند ولی من از نقطه اخلاقی ضرور میدانم علامه مرحوم مضمون (انسان کامل) را در یک کتابی بعنوان (الهیات ایرانی) در سنه ۱۹۰۸ع تالیف و درج نموده بود.

بعد به طرف مکتوب مستر دکنسن نام انگلیزی متوجه میشود که بنام اقبال فرستاده و در آن مطالب اقبال را غلط فهمیده منتهای آمال او را قوه جسمانی خوانده آنرا دفع میکند و خود را طرفدار قوه مادیه و جسمانیه نی بلکه معتقد به قوه روحانیه میداند. جنگ را بد و مضر میخواند الا وقتیکه قومی برای حمایت حق و صداقت فیصله حرب بکنند و باز دو جمله طویل و اخیر کتاب انترودکشن (۱) توسوشیولوجی) مؤلفه مستر میکلزی را تعریف و تحسین و عیناً ترجمه و تشریح مینماید که در آن بر موضوع انسان کامل و اصلاح بشر عصر حاضر و اعمال او شان بواسطه ورود پیغمبر و هم بعضی شعرای الهام دار بحث شده است.

بعد از آن مطالب عالیهٔ اسلام مثل طرفداری امن و صلح حریت و مساوات دفع تبعیض و اهمیت نداشتن رنگ و چهره و نژاد و غیره را مفصل مدلل شرح میدهد و دعوا میکنند که فلسفه (اسرار خودی) من از افکار و مشاهدات حضرات صوفیه و حکمای اسلام ماخوذ و مقتبس است و میفهماند که عقیده برگسان در باب (زمان) نیز در نظر حضرات مذکور چیزی نوی نیست. سرچشمه و مبدأ بیانات او (اسرار خودی) و جمله آثار او قرآن حکیم است.

(۱) معرفی سوشیولوجی (علم اجتماعیات)

افکار جدید را در لباس قدیم نی بلکه افکار قدیم را در لباس جدید تقدیم نمودن است .

جلد دوم اقبالنامه دارای یکصد و هشتاد و هفت مکتوب است بنام ۴۳ چهل و سه نفر که چارصد صفحه کتابرا احتوا میکند، ۷۷ صفحه مقدمه جناب مرتب شیخ عطا الله ایم ای که در شعبه معاشیات کالج تجارتی هیلی کار میکنند میباشد این جلد در سنه ۱۹۵۱ میلادی طبع شده است (۱۳۲۹) ه ش.
در ین جلد به پنج نفر بیش از ده مکتوب و به شش نفر کمتر از یازده و بیشتر از ۵ مکتوب و به نه نفر سه یا دو مکتوب و به نزده نفر یک یک مکتوب از علامه مرحوم موجود است .

بعضی از اینمکتوبها را شخص مکتوب الیه برای جناب مرتب فرستاده است و بعضی را مرتب از مجلات وجراید که وقتا فوقتا مکاتیب مذکوره را دستیاب و طبع نموده اند با جازهٔ صاحب حق جمع ودرج نموده اند و کیفیت بعضی معلوم نشد که بچه طریق بدست مرتب صاحب افتاده اند .

شک نیست که مجموعه اینمکاتیب (جلد اول و دوم) که به (۴۵۴) مکتوب میرسد ، کل مکتوبهایی که علامه مرحوم نوشته اند نمی باشد شاید تعداد زیادمکتوبها هنوز هم بجاهای دست نارس مانده باشند یا خدا نخواسته تلف شده باشند یا معامله طبع و نشرآنها هنوز پوره طی نشده، و مقدار کلی همانا از کتابخانه خود علامه بتوسط شاغلی جاوید پسرشان تهیه شده است .

در جلد دوم اقبالنامه (۱۳) مکتوب بنام مسترجناح (که بعد رئیس جمهور پاکستان انتخاب شدند) موجود است از سنه ۱۹۳۶ و ۳۷ . در این مکاتیب پیشنهادات، تجاویز و آرای خود را علامه موصوف (بحیث یک همکار مخلص و بیغرض) به جناح مرحوم تقدیم مینماید که در آن برحقوق استقلال و استحکام مسلمانان هند حفظ ثقافت اسلامیه، زبان او قاف و اقتصاد آنها تاکیدات زیاد موجود است واز فعالیتهایی که خود او در پنجاب خصوصاً و در دیگر ایالات هند عموماً کرده میرود اطلاعات مفیده و همکارانه میبخشد .

و تجاویز هند و هار اعیار انه خوانده، مسترجناح را ایقاظ مینماید که تنها اقتصادنی بلکه وحدت ثقافی مسلمانان باید اهمیت زیاد داده شود،

و هم میگوید که خودم هم برای مذاکره شفاهی اینمطالب به دهلی میایم و در جنرال کونسلگری افغانی اقامت و سکونت خواهم گرفت .
اکثراً این مکاتیب راسری و محرمانه نوشته و بزبان انگلیسی بودند ولی بعد به اردو ترجمه شده اند .

چون حالا آن مساعی و مطالب بکار نمی آیند لهذا بنده ترجمه آنها را لازم ندیدم . تعداد مکاتیب علامه برای مرحوم مستر جناح (الملقب به قاید اعظم) از همه بیشتر نیست ولی بنده بجهت اهمیت فعالیت سیاسیه ئی که افکار علامه مرحوم در تشکیل یک دولت مستقله اسلامیه داشته و شهرت شخص مخاطب او آنرا (برحسب ترتیب اصل کتاب) اول گرفتم .
یکی از دوستان صمیمی علامه اقبال (سر کشمن پرشاد) نام هندویی است که وزیر نظام حیدرآباد (۱) پادشاه دکن است و ملقب به یمین السلطنه و مهاراجا میباشد ، چون مشار الیه قبلاً در پنجاب بوده و بمسلمانان کمک زیاد کرده لهذا اقبال از بی تعصبی او و خدمت او برای مسلمانان بسیار خوشش آمده است ، در عین حال ، هندوی مذکور شاعر و بزبان دری ماهر و غالب شعرهایش نیز بزبان دری است و غالباً (شاد) تخلص دارد . اگرچه بنده شعرهای او را اگاهی ندیده ام ولی چون علامه اقبال از آنها تعریف و تحسین زیاد مینماید لهذ میتوانیم گفت که شاعر رشیدی است ، نثرهایی در (اردو) هم دارد .

بنام این شخص بیست مکتوب موجود است که همه در جواب مکتوبهای پرشاد است و از سنه ۱۴ آغاز و تا سنه ۲۶ مسیحی دوام میکنند مطالب آنها اکثراً به امور و احوال دکن عاید است . و در اکثر مکتوبها آثار و اشعار خود را بیکدیگر مینویسند خواه یک بیت باشد و خواه غزل وغیره . علامه بعضی اوقات باو هدایت هم میدهد چه در باب مطالب ادبیه و تعلیمیه و چه در باب مسائل سیاسی و خانه گی پرشاد

---

۱ ـ قانون اساسی موجوده هند نوابها و سلطانها و راجاها را الغا کرده است . (داوی)

ولی باوجود شوق بسیار به ملاقات پرشادو دعوت‌های پرشاد مثل عطیه‌ووالدینش از رفتن علامه برخوردار نمی‌شوندزیرا محکمه‌دعاوی ومکاتب تعلیمیه وقت علامه راسخت محدود ساخته‌حتی برای شعر ساختن فرصت ندارد در یکی‌ازین مکتوبها که ا بر۳۶و سورخه(اول نومبر ۱۹۱۶) به مهاراجای مذکور می‌نویسند .

سرکار و الاتبار! تسلیم مع التعظیم .

نوازشنامه شما رسید. این داعی دور افتاده را بالا لتزام یاد میفرمایند سپاس گزارم. رفتن من از لاهور بمقصد سیاحت نبود اگرسیاحت میتوانستم ممکن نبود که‌اقبال بآستانهٔ شاد نیاید مقصد محض استراحت بود محکمه لاهور (بسبب حرارت‌هوا) مسدود بودو دوایر متعلقه‌آن هم من میخواستم جایی‌بروم که کسی مرا نشناسد وسایل رفتن کوهسار مهیا بودو استراحت به‌تنهایی‌میسر بود ولی‌تنها بجای پرفضایی رفتن و اهل‌و عیال‌را درگرمی گذاشتن‌خلاف‌مروت‌مینمود لهذا به یک‌ده‌رفتم که‌مثل لاهورگرم است‌ولی‌رفت وآمدمردم موجود نبود درین‌تنهائی ها چیزی از حصهٔ دوم(اسرار خودی) نوشته توانستم‌و پلان(تصور) یک‌نظم که‌عنوان‌آن(اقلیم خاموشان) خواهد بود بدماغ آمد ومقصد آن همین‌خواهد بود که‌اقوام مرده‌دردنیا بچه مشغول‌و حالات، احساسات وخیالات آنهاچه نوعیت داشته میباشند ؟

علامه با او چنان مخاطبه میکند که گویا بیک مسلمانی مخاطب است چنانچه‌در مکتوب ۱۰ بر۷۳ مورخه(۱۱-جون۱۹۱۸) مینویسد که از علالت دختر سرکار(شما) شنیدم پریشان شدم الله تعالی(ج)صحت عاجل کرامتفرمایند. انشا الله‌فردا بعد از نماز صبح دعا خواهم کرد دیروز شام‌هلال رمضان المبارك دیده شدامروز روزاول است‌این مخلوق روسیاه خدای تعالی گاهی‌تهجد میخوانم و بعضی شب‌ها‌تمام شب بیدارمیباشم بفضل و کرم‌خداوند (ج)قبل‌ازتهجد و بعدازآنهم دعا خواهم کرد عبادت‌الهی (ج)درین وقت بسیارلذت میدهد عجب نیست که دعاشرف اجابت یابد زیاده‌چه بنویسم پریشانی طالع بیشتر

شده میرود الله تعالی به همه اطمینان عطا فرماید عزت و آبرویشان را محفوظ دارد باقی دعای بلندی مراتب شما .

مخلص محمد اقبال

از مکتوب ۵ بر ۶۸ مورخه ۷ مارچ ۱۹۱۷ واضحاً معلوم میشود که هردو نفر مزها و شفر هایی با هم دارند چنانچه علامه به پرشاد مینویسد که سه چار روز میشود با الله اکبر ملاقات کردم ذکر شما هم شد مطمین باشید باز دوره ایاك نستعین خواهد آمد .

در مکتوب ۸ بر ۷۱ مورخه (۳۰-جون ۱۹۱۷) مینویسند :

ایاك نعبد کوچ کرده حالا قریب عرش خواهند بود یا بآن رسیده خواهند بود

این رموز دلیل صحبت های سابقه زیاد و بسیار دوستانه وخصوصی است که در پنجاب یا شاید جای دیگری هردو نفر را بینهم داشته بوده اند جناب مرتب نیز کدام شرح یا حاشیه ئی در باب این لقب های عجیب نداده است در آن ایام بعضی جاسوسهای حکومت انگلیس در هندوستان خود را قیافه و شهرت اشخاص بزرگ و متقی وجای رسیده میدادند باین مناسبت قصهٔ پر لذت و عبرتی بیاد بنده آمد که نظریه فوق را تائید مینماید جناب مولائی مولوی عطا محمد صاحب قندهاری مرحوم که از فحول علمای متقی و بزرگان قندهار بودو پیشه ظاهری خود را کتاب فروشی آثار قلمی ساخته بود (رحمه الله تعلی) فرمودند که جناب فضایل مآب مرحوم ملا قطب صاحب (قدس الله سره العزیز) که یکی از پیشوایان بسیار بزرگ روحانی قندهار بودند و بر مثنوی مولانا جلال الدین البلخی ثم الرومی و اشعار حافظ (قدس الله تعالی سرهما) شروح صوفیانه نوشته و بعضی طبع هم شده اند. صاحب کشف بسیار قوی و کرامات محیری بودند یکبار حاجی لعل جان تاجر قندهاری (غفر الله له) از کابل قالین ها خریده و به پشاور برده بودند مدت زیاد صبر کردند ولی برای خریدن کسی نمی‌آمد درهمین اوقات یک مکتوب از جانب ملا قطب صاحب برای شان آمد بعد از مزاج پرسی نوشته بودند که مصرع (ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد) چند وقت بعد مردی از

تجار هندی ساکن پشاور آمده و قالینهای حاجی صاحب را قیمت کردند و گفت که پول قیمت آنرا یکهفته بعد میدهم حاجی هم قبول کرد ولی هنوز یکهفته نگذشته بود که خریدار مذکور اعلان افلاس کرد و حاجی لعل جان با نقصان سرمایه و شماتت های همسایه خایب وخاسر به قندهار رفت روزی اراده کرد که نزد پیشوای خود ملا قطب صاحب برود در آنوقت ها هردو چشم جناب ملا قطب صاحب نا بینا شده بود خود حاجی لعل جان گفت همینکه بهدروازه مسجد شان در آمدم قطب صاحب فرمودند مخلص بیعقل را چه باید کرد مخصوصاً بتوخط نوشتم که ای کبوتر نگران باش توچه احتیاطی کردی؟ چه تدبیری سنجیدی که از شرشاهین های مقبوضات بر تانوی محفوظ بمانی؟

درین سلسله قصه دیگری هم کردند که با اصل موضوع ما مربوط است ولی بی قصه حاجی لعل محمد مذکور مغبون تاثیر درست و واضح نمیکرد لهذا اول آنرا نوشته و حالا این واقعه را نوشتم .

مولای مولوی عطا محمد مرحوم در سلسله کرامات ملا قطب صاحب (ق) فرمود که اینعاجز با یکی از دوستان خود در شالکوت (کویته) بودیم یکروز آوازه شد که یکی از بزرگان بسیار جای رسیده و مبارك از پنجاب به کویته می آیند مردم وتجار مشهور و معتبرین زیاد به استانسه باقریب دو صد موتر رفتند که او را استقبال کنند هرکس از سیمای نورانی و کرامات علنی متعدد او بحث مینمود یک شب در حجره دوست من گفت که عمر را عبث میگزرانم بهتر است برویم و مرید شویم که از طرف وساوس ودسایس نفس و شیطان ایمن شویم عجب فرصتی است جوانی باز اینطور وقت و اینچنین شخص جای رسیده نخواهم یافت منهم رضا دادم که خوب است باید برویم دو سه روز بعد مکتوب از جانب ملا قطب صاحب از قندهار بنام این عاجز رسید بعد از سلام و احوال پرسی نوشته بودند که .

دورست سرآب درین بادیه هشدار تا غول بیابان نفریبد به سرابت

اینعاجز که از عقیدتمندان ملا قطب صاحب مرحوم بودم نزد خود فیصله

کردم که نمیروم و سر یدا ینشخص نمیشوم ولی برفیق خود اصل عات را که اشارت مکتوب مذکور بود گفته نتوانستم وعذر کردم که سر یدی کار مشکل است من نمیروم او تنها رفت و باز باو ملاقی نشدم که چه کرد اما قریب دو هفته بعد بمردم معلوم شد که آن شخص نه بزرگ بود نه جای رسیده بلکه مزوری بود که جاسوسی او به انگلیزها به بعضی مردم آشکار شد و او بی سروصدا از کویته بجای نا معلومی رفته پنهان و کرامت ملا قطب صاحب (ق) آشکار و ثابت تر گردید .

علامه اقبال همچو اشخاص را به فطانت خود و به معلومات دوستان بی حساب خود می‌شناخت و شادر اطلاع مید اد و چنین رموزی استعمال می نمود چنانچه در مکتوب دیگری ۶۷ در باب یک شخص دیگر که نیم نام او را حافظعلی شاه نوشته و نیم دیگرش را ننوشته است یا نیم آنرا مرتب حذف کرده است نیز به شاد بزبان بسیار مهذب و محتاطی شناساند که او پیر نی بلکه مرد زرنگی است که موجب دوانداز بین مسلمانان شدن میخراست الخ .

* * *

عبد الرحمن چغتائی یکی از مصورین مشهور پنجاب است و برادرش ماستر (معلم) محمد عبد الله چغتائی هردو در کمال اخلاص به علامه دیده میشوند اگرچه بنام اولین محض دو مکتوب است ولی بنام دومین ۱۹ مکتوب که اکثراً از لاهور و بعضی از لندن صادر شده اند وضع ایشان با علامه وضع شاگردان بسیار مطیع معلوم میشود اکثر مکاتیب ۱۹ گانه که بنام محمد عبد الله نوشته اند عاید به خواستن البم ها یا کتاب ها است که از خود مکتوب الیه یا دوستان او یا از کتابخانهٔ مکتب گرفته شخصاً بخانهٔ علامه بیارند و سه چار سطر مختصرند . بعضی مکاتیب طویل دارای مطالب عمده علمیه یا هدایات نیز میباشد مکتوبها از سنه ۲۵ گرفته تا سنه ۳۷ دوام دارند معلم محمد عبد الله وقتی به ایطالیا بوده لهذا اینمکاتیب علامه در موضوعات خانه‌گی نی بلکه ملی و بین المللی نوشته شده اند بعضی از ینمکاتیب طویل را تلخیصا ترجمه میکنم :

۹۱ بر ۱۵۰ ۱۴- جون سنه ۱۹۳۷ ع

عزیزم محمد عبدالله چغتای .

مکتوب شما رسید . مشاغل علمیه تان مبارك باد .زندگی دایمی المریضی دارم بازهم صابروشاکرم . اگرمرگ بیاید مرا متبسم خواهد دید انشاالله تعالی مطالبی را که ذکر کرده اید چون بزبان ایطالیائی است متاسفانه من علم ندارم واگرممکن باشد آنرا درانگلیسی ترجمه کنانیده بفرستید . مصارف ترجمه وتایپ آنرا من می پردازم واگر امکان نداشته باشد اصل رساله هایرا که این مضامین در آنها شایع شده اند بفرستید من اینجا سررشته ترجمه آنرا میکنم ووقتیکه شما از اروپا پس بیائید اصل رساله ها را بشما پس میدهم . مضمون بر(دیکارت) نوشتن را حالاحوصله ندارم . اگرشما درپاریس کدام عالم نوجوانی بیابید(غالباً شرقی) باو بگوئید که کتاب مشهور دیکارت (اصول) میتود را با احیاء العلوم امام غزالی مقابله کند وبه او روپائیان نشان بدهد که دیکارت برای این کتاب خود در اروپا بنیا نگزار چندین علم وفن شده است تاچه اندازه ممنون احسان مسلمانها میباشد مورخ فلسفه غرب (سواس) مینویسد که اگردیکارت عالم زبان عربی می بود ،میگفتم که مطالب راازغزالی دزدیده است ولی شاعرمشهور ایطالی دانتی نیز شاید عربی نمیدانست ولی کومیدی او از افکار و تخیلات حضرت محی الدین ابن عربی لبریز است .حقیقت این است که نتایج افکار مسلمانها در اروپا عموماً مشهور شده بودند ومفکرین و تعلیمیافته های بزرگ بزرگ اروپا خواه عربی میدانستند یا نمیدانستند باتخیلات اسلامی عموماً آشنا شده بودند . کتابهای انگلیسی بما مسلمانان هند تلقین کرده بود که موجد منطق استقرائی بیکن است حالانکه تاریخ فلسفه اسلامی نشان میدهد که در اروپا ازین بزرگترد روغی تاامروز گفته نشده است .معترض اول بر شکل اول منطق ارسطو یک منطقی مسلمان بود .در مؤلفات(جان ستوارت مل) همین اعتراض تکرار شده است و طریق استقرائی مسلمانها مدتها قبل از بیکن به تمام اروپا معلوم شده بود .

با محمود خضیری سندر هسپانیه ملاقی شده بودم در آن وقت مشارالیه در فقه اسلامیه مشغول تدقیق و تتبع بود . بسیار جوان نیکی است . من خوش شدم که او بر نصیرالدین طوسی مقالهٔ مینویسند و می می‌خوانند . به او بگوئید که در تحریرات طوسی آن قسمتی را که پیر ا-ل پا ---و ا-یت اقـا-یـدس را طوسی سعی کرده که ثابت کند بالخصوص مطالعه کند بلکه در همین ضمن تحریرات معاصر ایشان را نیز مطالعه نماید از ین تحقیقات بایشان آشکار خواهد شد که ریاضی دانان مسلمان در قرون وسطی بهمان نتیجه رسیده بودند ، ممکن است که ابعاد مکان از سه بیشتر باشد صوفیه اسلامی ما از مدت مدیدی قابل تعدد زمان و مکان بوده‌اند . این خیال را در اروپا ازهمه پیشتر (اولتر) فیلسوف الماني (کانت) پیدا کرد ولی صوفیهٔ مسلمان پنج شش صد سال از کانت پیشتر باین نکته آشنا بودند . نسخهٔ قلمی عراقی غالباً در هندستان موجود است . من ملخص رساله اورا که بر موضوع زمان و مکان است در نطق های خود جاداده بودم اگر محمود خضیری برا ین مضمون نیز تتبع بکنند یقین دارم که دراروپا نام پیدا خواهند کرد .

اگر برای امیر شکیب ارسلان(۱) مکتوب می نوشتید سلام مرا ضرور بنویسید ، احترام زیاد برای او در دل خود می‌پرورانم افسوس است که در ایام اقامت خود در اروپا ملاقات ایشان دست نداد . از یشان بپرسید که سید ضیاو الدین طباطبائی در ینروزها کجا است و چه شغل دارد ؟ .. به اقبال شیدائی و خالده خلیل خانم نیز سلام بسیار برسانید آیا برادر شما در انگلستان کدام معرض تصاویر خود را بنا کرده است .

اینمکو تبرا بواسطه کسی دیگر نوشته ام زیرا بدست خود نمی نویسم (بجهت منع اطبا و زحمت بصارت) محمد اقبال

۱- امیر شکیب ارسلان از امرای شام و عضو مجلس اعیان استانبول و مرد فاضلی بود بجهت اختلاف فکر با کابینه ترکیه جلاوطن شد
محمد اقبال

بنده او را در لندن دیده بودم کتابی بنام (حاضر العالم الاسلامی) در عربی دارد که طبع شده و ملاقات مرا در آن ذکر میکنند . (داوی)

(هفده) مکتوب دیگر بنام مولوی صالح محمد است که از مریدان یا متعلقین خواجه حسن نظامی میباشد زیرا علامه در هر مکتوب مینویسند که سلام مرا بحضرت خواجه برسانید اینمکتوب ها در سنه ۱۹۳۰ تا سنه ۳۲ عیسوی هستند مطالب مختلفی دارند تنها چهار مطلب از آن ها قابل استفاده شده میتواند که تلخیص مینمایم .

۱- مولوی مذکور که یکبار علامه او را منشی هم مینویسد رباعیات پیام مشرق (اثر علامه) را که در زبان دری است شرح در اردو نوشته و برای علامه فرستاده طالب استصواب شده اند علامه میگویند که در شرح کیف و تاثیری که در خود شعر میباشد باید تا اندازهٔ موجود باشد و آن وجود واردات و ذوق در نویسنده میخواهد شما از من میپرسید که کدام حصه را شرح نمایم باید که به دل خود مراجعت کنید که کدام حصه شما را ذوق میدهد ؟

۲- علامه میفرماید که :-«شنیده ام شاه محمد غوث گوالیاری (ق) کتابی در سیر سیارات و آسمانها نوشته اند اگر در نزد خواجه حسن نظامی معلوم باشد مرا از آن مطلع بسازید » در نتیجه تفحصات مولوی صاحب از آن کتاب درکی یافته نمیتواند ولی در دو سه مکتوب مینویسد که کتاب قلمی بنام (سرالسما) مولفه علامه عبدالعزیز نام موجود است که در تصرف مولوی احمد سعید است و از انها برای شما خواستم آنها نمیدهند علامه میفرماید « بلی از بخل مردم اینزمانه در باب کتاب متاسف هستم اگر آنها اعتبار نمیکنند ممکن است یکی از علمای جید هما نجار ا حضرت خواجه تعین کنند که او آنرا مطالعه نموده و کیفیت مباحث آنرا به من بنویسند بشرطیکه محض یک کتاب علم هیئت نباشد که بان احتیاج ندارم ولی اگر نتیجه مکاشفات روحانی باشد پس بدردمن میخورد » آخر نتیجه قطعی مجهول میماند که استفاده از کتاب ممکن شد یا نی

۳- علامه میفرماید که :- در هندستان درین ایام حال اسلام بسیار نازک شده است تحفظ حقوق سیاسی و ثقافت ملیه کجا ، هستی خود اسلام در موقع خطر افتاده من بعد از فکر بسیار باین نتیجه رسیده ام که مسلمانها باید پیش از همه یک خزانه ملیه بسازند که برای حفاظت مدنیت وثقافت و حقوق سیاسیه و تبلیغات دینیه مسلمانان سرمایهٔ پیدا و جمع کنند که

احوال مطبوعات شانرا هم اداره کنند وترقی بخش باشد وتمام آن وسایلی را که درینزمانه برای حفاظت ملل ضرور است برای آنها تهیه نمایند تفصیل این پلان بعد ها حاضر کرده خواهد شد اما سردست جوانان متدین خاندانهای سجاده نشین ها و متولیان باید مجلسی بسازند تادر خصوص حفظ نهالهای باغی که بزرگان شان آنرا ایجاد و سرسبز ساخته بودند چیزی فعالیت به مشوره همدیگر بکنند شما از طرف من و از طرف خود خواجه صاحب راوادار بسازید که این انجمن را تاسیس و تحکیم نمایند اگرخدمات من برای آن بکار باشد من حاضرم که از کار خود استعفا داده و در ینراه سعی انتهائی بخرچ بدهم حتی اگر میخواست کارت های دعوت شانرا من حاضرم که امضا کنم اما باید همه جوانان فهمیده باشند که فعالیت راخوش دارند .

۳- شما خواهش کرده بودید که شمار اهمراه خود به کابل ببرم بسیار خوش میشوم جناب جنرال کونسل افغانستان بمن فرمودند که دولت افغانستان اراده دارد شما را در موقع جشن استقلال شان دعوت کنند ولی بخیالم جشن آنها در ماه اگست است و من در ینماه برای صدارت یعنی ریاست آل اندیا مسلم لیگ (مجلس مسلمانان کل هندستان) لکهنو رفتن دارم شاید که کابل در ماه مذکور رفته نتوانم ولی کدام وقت دیگر ضرور خواهم رفت انشا الله تعالی .

برای خواجه صاحب سلام شوق مرا برسانید و بگوئید که بعضی سجاد نشین ها دین را وسیله حصول دنیا ساخته اند شما از اثر خاندانی و رسوخ روحانی خود کار گرفته به مفاد اسلام و مسلمانها بیشتر سعی ورزید که وقت تلف نشود .

مخلص محمد اقبال

بنام عالم متقی مولوی محمد اکبر شا نزده عدد مکتوب است مولوی صاحب را بنده نیز غیابا آشنا هستم (از روی اشعار شان) و نیز از شعرای مشهور و ملی مسلمانان هند بود و لقب (لسان العصر) یافته مکاتیب علامهٔ مرحوم که از ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۹ به این عالم الله آبادی صادر شده اند بسیاست دخل زیادی ندارند بلکه عاید به مسیل ادبی و ثقافی است در عین زمان به شعرهای خود علامهٔ مرحوم نیز دخل دارد زیرا حمله وتعرض اشعار

(اسرارخودی) بر بعضی متصوفین ، مولوی اکبر و بعضی اشخاص دیگر را نیزآزرده ساخته و آنها آنرا حمله بر مطلق (تصوف) دانسته و اعتراض کرده اند و علامهٔ مرحوم این مسئله رارد میکند و میگوید مطلق تصوف معروض ایرادهای من نیست تنها یک قسمت آن که بعضی متصوفین نام نهاد آنرا وسیله تملق مستعمرین و کشتن روح (جهاد) ساخته اند (مثل قادیانیها) همانرا اعتراض کرده ام. علامه شخص اکبررا مثل استاد و پیرخود میداند و باو احترام و علاقه استفاده نشان میدهد و از ایجاز اعجازنمای اکبر بسیار تحسین و توصیف مینماید و یک یک مصرع اورا عالم معنی و جهان افاده مینامد و میگوید که این فضیلت مخصوص و منحصر به شخص شماست و از اعتراضات لسان العصر مذکور آزرده نمی شود و بعضی ازغزلها وقطعات خودر اسلام و احوال قبله گاه خود را هم برای ایشان میفرستد بنده دو تا از مکتوب های او را تلخیصاً ترجمه میکنم .

۲برا ۱ تاریخی۹ نومبر ۱۹۱۱ع

مخدومی! السلام علیکم. دو نوازشنامه شما یکی بعد دیگری رسیدند از مژده جانفزای فتح ترکها مسرت دست داد ولی دل من هنوز اطمینان ندارد معلومم نیست که روح من چه میخواهد و دیدهٔ من هوس چه نظاره دارد؟ که با وجود مسرت اضطراب من غالب ترست .

در لاهور همدم دیرینهٔ نیست کسانیکه مرده نام و نمود هستند بسیار زیاد هست لهذا از جلسه های اجتماعات قومی هم احتراز میکنم ، البته مکاتیب شما را که نزد من محفوظ اند بار بار می خوانم کاش شما مکاتیب تا نراطولانی تر بنویسید برای دیدن شما دلم می طپد آیا در موقع دربار به دهلی تشریف خواهید آورد ؟

به هاشم (طال عمره) محبت های مرا برسانید ، روح من با این نام تعلق خاصی دارد خدا این بچه را در داربن با مراد داشته باشد ، در خواندگی های مکتب اوقات او ضرور ضایع می شوند ولی چقدر خوش نصیب است

که از پیران مشرق فیض نظر باو میرسد .

همین نظر صبغت الله است روزی آمدنی است که چنین پیران(۱) مشرق در دنیا باقی نمانند و فرزندان مسلمانان زمان آینده نهایت بد بخت خواهند ماند .

شاغلی ها شم صاحب! قدر این اوقات را بدانید و تا جائیکه میتوانید از پیر مشرق استفاضه بفرمائید که این وقت باز آمدنی نیست از فیض این تربیت روح شما تمام عمر لذت خواهد یافت .

خادم محمد اقبال

نامه ۱۱ بر ۲۵ جولای سنه ۱۹۱۸

لاهور

مخدومی السلام علیکم .

والانامه شما دیروز رسید. اینجا نیز گرمی هوا شدت دارد با خواجه حسن نظامی من آنقدر محبت قلبی دارم که اختلاف خیال در آن اثری انداخته نمیتوانند . اگرچه به علم و فهم بنده آن اختلاف نیز چندان اختلافی نیست چندی قبل خواجه صاحب اینجا تشریف آورده بودند

۱- نمونه دیگر چنین فیض را علامه در مکتوب ۱۲ بر ۲۵ خود با سم سولوی صاحب مذکور بطور ذیل مینویسد « شام پریروز وقت طعام خوردن ذکر عزیزی که نووفات یافته بود آمد در اثنای سخن قبله گاه صاحب فرمودند: معلوم نیست سر ازچه وقت بنده از رب (پروردگار) خود (گوساله وار) بی پرواشده است و آنقدر متأثر شدند که قریب به بیهوشی رسیدند و تا ساعت ۱۱ شب این کیفیت باقی بود از اینگونه نطق های خاموش که پیران مشرق ما دارند در دستگاه های اروپا نام و نشانی هم نیست ».

علامه از بس که تاثیرات سؤ مغرب در شرقیان او را متأثر ساخته وشب وروز منهمک همین غم است لهذا بجای لفظ پیران اسلام لفظ پیران مشرق استعمال میکنند . آیا به همین سبب نیست ؟ دوای

بنده اصرار کردم که بخانه ما بیایند ولی آنها نمی‌تو انستند ورنه بعداً کره‌غلط‌فهمی رفع شده میتوانست او چنان شخص محبوبی است که اگراو را کسی بشناسد ممکن نیست که دوست نداشته باشد.

مصرع شما

مدرك اعظم حقایق ، غم

را قبلاً نیز تحسین نموده‌ام مسایل فلسفه را شما به‌چنان سادگی و بی‌تکلفی منظوم میکنید که مولانای روم‌و شکسپیر یاد می‌آیند. بیت دیگر شما.

چو هستی میشود محدود لکها پیچ می‌افتند

عقیده عقل و عنصر در میان خویش میجنگند

من در تقریظ‌آن به‌حواله یک فیلسوف انگلیس گفته بودم که خیالات وافکار (یک شخص) نیز با هم میجنگند دیروز در مثنوی شریف (مولانا جلال الدین بلخی ثم رومی) خواندم که: -

هر خیالی را خیالی میخورد

فکر هم برفکر دیگر می چرد

سبحان الله! مولانای روم‌در یک باب مخصوصی این عنوان را قایم نمود که هر هستی به استثنای هستی حق‌تعالی(ج) آکل و ماکول است درآن‌ضمن فلسفه شوپن‌هاور(۲) فیلسوف المانی را بچنان‌خوبی‌نظم کرده اند که‌روح خود شوپنهاور شگفته‌خواهد بود یک‌رباعی فارسی برای‌من وارد شده بود آنرا هم عرض میکنم :-

گل گفت که‌عیش‌نوبهاری خوشتر   یک‌صبح چمن زروزگاری خوشتر

زآن پیش که کس‌ترابد ستار زند   مردن بکنار شاخساری خوشتر

۱- این بیت و مصرع فوق‌الذکر ازاردو به‌دری‌ترجمه کرده‌ام (داوی)

۲ - آرتور شوپنهاور فیلسوف از پدر هالندی و مادر آلمانی در ۱۷۸۸ ع متولدو در سنه ۱۸۶۰ فوت شده است . (داوی)

در مکتوب ۴ بر ۱۷ خود نیز علامه بر بیت فوق مولویصاحب چنین نظریه تحسین کارانه میدهد :

سبحان الله چقدر شعر باریک وعمیق است تمام فلسفه (هیگل) که المانها اورا از افلاطون بزرگتر فیلسوفی تصور میکنند و به اعتبار تخیل از افلاطون بزرگتر بود نش حقیقت هم دارد بر همین اصول مبنی است شما بحر هیکل را دریک قطره گنجانیده اید هیکل می نویسد که اصول تناقض سرزندگی هستی محدوداست ودرهستی مطلق همه تناقضاتی که خاصه هستی محدودند گداخته و امتزاج میکنند .
من در مقاله (ادبیات اردو) برای (تاریخ هندوستان) که پوهنتون کیمبرج نشرخواهد کرد این شعر شمارا ضرور ذکر خواهم نمود .

چهارده مکتوب بنام خواجه حسن نظامی است مشارالیه از اولاده متولیان و مریدان حضرت نظام الدین اولیا (ق) می باشد که بهمان نسبت خودرا نظامی مینامد . مرد فاضل ونهایت پرنویس و عالم علوم دینیه ومنطق وادب است مناسبات علامه ومکاتبهٔ او درعین حال که رفیقانه است از شوخی های سود بی خالی نیست مثلا او را گاهی خواجه صاحب پر اسرار وگاهی سیاح سرمست خطاب مینماید . سبب رفاقت علامه با او ازجهت تبلیغ اسلام است که نظامی چه با قلم وچه با قدم درتاریکترین مناطق شرك وجهل اجراء مینماید .

بنده درسالهائیکه در ادارهٔ سراج الاخبار افغانیه ، محرر بودم دایری یعنی روزنامچهٔ حیات خواجه را که هرروزه باتمام جزئیات

و تفصیل در مجلهٔ خود می نوشت میخواندم اگرچه خواجه در باب بعضی مسایل با علامه اختلاف نظر خود را اظهار میکند ولی علامه با آنهم او را دوست دارد و مکتوب خودرا گاهی چنین ختم میکند (مفتون شما محمد اقبال) .

مکاتیب علامه اکثر از لاهور بعضی از لندن و کیمبرج از سنه ۱۹۰۴ گرفته تا سنه ۱۹۱۵ ع دوام مینماید و ملخص بعضی از آنها بقرار ذیل است .

مکتوب ۴ بر ۱۶۰ مورخه ۲۵ - اپریل سنه ۱۹۰۶

سیاح سر مست راسلام ! سیرو تماشای متهرا . جگن ناته امرناته مبارك . مگر به بنارس که رفتید لیلام شدید . چطور صحیح است یا نی؟ بلکه میرصاحب نیرنگ و اکرام مارا نیز همراه خود غرق گردید .

در پهلوی من یک بت خانهٔ کوچکی است که هر بت در آن صنمکده ، رشک صنعت آذری است . این محل قدیم را گاهی سیر فرموده اید ؟ قسم است بخدا که بازار بنارس را فراموش خواهید کرد . من در هرقدم یاد شما میآمدم چرا یاد نیایم ؟ شما نیز اینجا عموماً بیادما می آئید .

والسلام محمد اقبال شما

خلاصهٔ مکتوب ۵ بر ۱۶۱ مورخه ۱۰ فبروری ۱۹۰۸

از لندن :

عزیزم نظامی ! مکتوب شما با (رام کرشن) (نام کتاب) رسید . جزاك الله خیرا افسوس است که مکتوبی را که به آدرس آلمان بمن فرستاده اید نرسیده است یک مکتوب شما از بمبئی آمده بود که جواب آنرا من بهمان مسکن برای شما فرستادم ، نمیدانم بشما رسیده یا نی .

رام کرشن (۱) نهایت اعلی است . طریقی را که شما برای اشاعت دین حق اختیار کرده اید من بسیار می پسندم امروز پامستر آرنلد صاحب بهادر (یکی از پروفیسران انگلیز که ادعای دوستی مسلمانان داشت و بنده نیز اورا درلندن در سفارت خود ملاقاتها کرده و دعوتها

---

۱ - تفاوت اینرا نمیدانم که سهو کاتب است یا چیزی دیگر؟ داوی

داده بودم) نیز ذکر کردم آنها بسیار خوش شدند و کتاب را از من گرفتند آنها میگفتند که در ایام اقامتم در هندستان سعی کرده بودم که تاریخ مساعی سلسلهٔ نظامیه را که برای اشاعت و تبلیغ اسلام کرده‌اند بیابم ولی موفق نشدم .

اگر در خاندان شما کدام کتابی درین موضوع محفوظ مانده باشد اطلاع خواهید فرمود ...... زیاده چه عرض کنم کسانیکه کامیابیهای مرا به شما تبریک میگویند کار صحیح میکنند ما و شما به ظاهر دو نفر در حقیقت یکی هستیم .

من در انگلستان بر تمدن و ثقافت اسلام یک سلسله نطق‌ها را آغاز کرده‌ام . که یکی بر (تصوف اسلام) دوم تحت عنوان (تاثیر مسلمانان بر مدنیت اروپا سوم بر (جمهوریت اسلامی) چهارم (بر اسلام و عقل انسانی) میباشند . باقی برای من در درگاه شریف (مزار مبارك حضرت نظام الدین اولیا در دهلی) دعا کرده باشید .

محمد اقبال شما

پیغله عطیه فیضی

ده مکتوب بنام این دختر نوشته‌اند که از سنه ۱۹۰۷ تا سنه ۱۹۱۲ دوام کرده است . دختر مذکور برای تحصیل فلسفه به انگلستان و آلمان رفته بود و دختر نواب جنجیره (دکن) است در هر دو جای با علامه که او هم تکمیل تحصیلات خود را در رشته فلسفه تعقیب مینمود ملاقات‌ها داشته اند این پیغله بنام (اکادیمی اسلام) یک موسسه مبارکه را نیز تاسیس و اداره میکنند فاضله مذکوره روزنامچه حیات خود را در اروپا هم نوشته است و ملاقاتهای اقبال و مکاتبه او را در آن جمع و طبع نموده است مرتب اقبالنامه این ده مکتوب را عطیه پیغله عطیه دانسته و با شکران از انگلیسی در اردو ترجمه نموده و قبل از اصل مکاتیب طریقه بدست آوردن انها و خلص آن حصه روزنامچه عطیه بیگم را که بملاقات های اقبال متعلق بوده نیز مقدیمه مکاتیب مذکوره ساخته است بعضی حصص این مقدمه ما بل ترجمه هستند .

مینویسد که اقبال ۱۱ ساله بود که یکشب صدای فوق العاده قدم های کسی او را بیدار ساخت دید که مادرش از زینه ها میفراید او هم مادر را تعقیب نموده تا که پیش قبله گاه اقبال که بیرون دروازه نشسته بود رسیدند. اقبال با حیرت دید که پدرش را حلقه از نور احاطه کرده ست اقبال خواست پیش برود از پدر بپرسد این نور چیست و از کجا آمده است؟ مادرش او را منع کرد و فهمانید که پس برود و بخوابد اقبال رفت و خوابید ولی صبح از قبله گاه خود پرسید معلوم شد که قبله گاهش در مراقبه دیده بود که یک فاصله از کابل آمده و به ۲۵ میلی سیالکوت (۱) رسیده و متوقف شده زیرا در آنها شخص مهمی سخت مریض شده بدرجه که بعضی اعضایش معطل شده اند و قافله سفر خود را معطل کرده در تشویش تام بسر می برند با او در این کشف امر شده که فردا برود و مریض را معالجه کند چنانچه پدرش بعضی دواها با خود گرفته و روان شد اقبال نیز با او همراهی کرده به واسطه یک عرابه (گادی) خود را بقافله رسانیدند پدرش فوری پرسید که مریض کجاست او را بعضی از اهل قافله نزد مریض بردند او بعضی دواها را بمریض داد و بعضی را مالش کرد و گفت مریض شما خوب میشود ولی معطلی اعضایش را تنها مرحمت الهی علاج کرده میتواند متعلقین مریض اجوره معقولی برای معالجه تقدیم کردند ولی پدرش نپذیرفت قافله دو سه روز بعد به سیالکوت رسید و مریض کامل شفا یافته بود.

این قصه را خود اقبال به پیغله عطیه بیا نکرده بود پیغله عطیه آنرا در روز نامچه خود ثبت نموده است. منا سبات پیغله عطیه که علامه او را گاهی مس فیضی هم مینویسد بسیار دوستانه و بی تکلفانه است.

از علامه شاکی است که با وجودیکه علامه به حیدر آباد دکن رفته و نواب جنجیره وخانمش (والدین عطیه) دعوتنامه با و فرستاده اند. علامه نتوانسته پیش شان به جنجیره برود علامه این شکایت را نها یت دوستانه تلقی نموده جوا بأ میگوید که من معذرت خود را کتبأ و تلگرافاً به نواب صاحب ارسال کرده ام عجب است اگر نرسیده باشند من از راه حیدر آباد بخانه

---

۱ ـ مسکن اصلی و اولین خانواده اقبال بعد از کشمیر شهر سیالکوت بوده. (داوی)

نیامده بلکه‌را اساً بر وظیفه معلمی خود که در پوهنتون داشتم رفته‌ام. شما ازین قیاس کرده میتوانید که علامه چقدر پابندی و علاقه به وظیفه خود دارد که دوستان نهایت صمیمی و صاحب جاه و دولت را ترك میکند اما نه یکروزه معلمی خودرا.

۹ قطعه مکتوب باسم (پروفیسر محمد اکبر) نوشته شده‌اند این جوان شاعر است و منیر تخلص دارد مکاتیب علامه باو کاملا هدایتنامه است شعراو را قدری تعریف میکند ولی همیشه اشاره مینماید که باید ترقی کند وخوبتر شده برود ولی مکتوبها اکثرشان از روی مدت فاصله زیاد از همدگر دارند

یعنی اکثر دودو سال بعد نوشته شده‌اند چنانچه از سنه ۱۹۱۸ آغاز و به سنه ۱۹۳۳ ختم میشود و مکتوب الیه از مکتب (کالج) خود آغاز مکاتبه کرده بعد به نقاط خارج هند بخدمت حکومت مقرر میشود به بحرین و بغداد و شیراز و باز پس به ملتان مامور میشود واز هرجا یگان مکتوب به علامه اقبال میفرستد چون جوابات دارای بسیار مطالب مفیداند بعضی، ازآنها را تلخیصاً ترجمه میکنم.

۳ بر ۵۷ لاهور

۳۱ - اگست - سنه ۱۹۲۰ ع

مکرم بنده السلام علیکم

مکتوب شما همین حالا رسید به ایران مقرر شدن شما مرا بسیار مسرور ساخت شیراز مرکز ثقافت اهل فارس است برای ترقی طبع شعر شما بسیار مفید خواهد افتاد اگرچه شاعری ایرانی قیمتی ندارد ولی شما بخوانید که سویهٔ بیداری اینقوم را فهمیده، بتوانید اکثر کتابهایی در موضوع خالص فلسفه بیابید جمع کنید خواه قلمی باشند وخواه چاپی. جمع کردن کتب تصوف نیز مفید است در حکمای امروزه هادی سبزواری مشهور هستند، اسرار الحکم اورا من دیده‌ام محض چربهٔ افلاطونیت است وبس. بر کتب فلسفه و تصوف اگر مخارجی هم لازم شود باکی نیست من شریك شما خواهم شد ولی درخریدن کتاب احتیاط کامل به کار رست زیرا درصد نود کتابها هیچ نمی ارزند مردم برای نام میخرند.

یک کتاب که غالباً (لطایف‌غیبی) نام‌داشت در ایران طبع شده بود . پروفیسر برون (انگلیسی) در تاریخ ادبیات خود از آن ذکر میکند حضرات اهل تشیع اعتراضاتی که‌وقتاً فوقتاً برخواجه حافظ(رح) کرده‌اند درین کتاب‌رد شده‌اند آنرا بیابید برای من بخرید و بفرستید .

برفلسفهٔ یونانی‌ها درین ایام یک کتاب کوچک ولی نهایت اعلی طبع شده است .

(تاریخ انتقادی فلسفهٔ یونان) مولفهٔ بلیوتی ستس

آنرا از میکمیلن (شرکت کتابفروشی لندن) خریده میتوانید ضرور بخوانید من‌تا امروز ازین کتاب صافتر وواضح‌تر کتابی ندیده‌ام برای فهمیدن فلسفه اوروپایی نیز این کتاب کمک شایان کرده میتواند .

(اسرارخودی) در زبان انگلیسی ترجمه‌شده غالباً در زمستان امسال طبع و شایع خواهد شد . پروفیسر نکلسن در مجامع ادبی(انگلستان) خطابه‌های متعددی بر مضمون این کتاب داده‌اند وازهمین جهت برین فلسفه‌جدیده درآنجاها بسیار گفتگوها شایع است اگر درزبانهای دیگر اوروپاهم ترجمه‌شود امکان دارد .

شنیده‌ام که در فرانسه نیز گفتگو های زیاد بران شده میرود شاید تاثیر نطق‌های پروفیسر نکلسن باشد . ممکن است که(پیام مشرق) من درجواب‌دیوان گویتی گفته شده‌است نیز ترجمه خواهد شد زیرا درآن برهرپهلوی حیات دماغی (فکری) اروپا نظریاتی‌هست وسعی شده‌است که در افکاروخیالات سرد (بارد) غرب‌حرارتی تزریق کرده بتواند

ازهندستان عموماً وازپنجاب خصوصاً مسلمانان بسیاری بطرف افغانستان هجرت میکنند شاید بیش‌تر از ۲۰ هزار شخص تا حال رفته باشند .

محمد اقبال

۵ بر۵۹

عزیزم آقای منیر مکتوب شما همین‌دم رسیده سراپا سپاس ! نظم تانرا که دراخبار استخرنشرشده دیدم صفائی‌زبان شما ترقی کرده است

الهم زد فزد . برای خیالات برطبع خود قوت اندازید . نظم شرقی بسیار محتاج مطالب جلیله است بر حکیم سنائی و مولانای روم نظر داشته باشید این نوع ذوات راز اصلی اقوام و ملل هستند. اسرار و حقایق مولانای روم زندهٔ جاوید اند وطرز ادارا از حکیم سنائی باید آموخت زیرا برای ادای مطالب عالیه ازو کسی پیش قدم تر نیست .

اینچنین نظم ها را در اخبارات ایرانی شایع نمودن خوب است اگر اقوام آسیای وسطی و غربی متحد شوند نجات خواهند یافت و اگر اختلافات شان را تصفیه نتوانند پناه بخدا! بمضامین در اتحاد ضرورت مبرمی موجود است عقیده من اینست که اتحاد پیدا میشود و دنیا بازیکبار جمال و جلال اسلامی را نظاره خواهد کرد.

من از دو ماه بدرد نقرض گرفتار بودم ورنه شوق دیدن ایران و بهاری که جدید آنجا پیدا شده است دا هتم سفینه طالبی اینجا یافته نمی شود. کتب عمده نثر اگر یافته شود بفرستید. تفسیر ملا صدر الدین شیرازی رسید -(قبلا اظهار شکران کرده بودند)- بعضی مقامات آن خوب است ولی بحیث مجموعی درجه آن در تفاسیر بسیار پایین است . باقی خیریت است .

مخلص

محمد اقبال

* * *

هفت مکتوب بنام شاغلی محمد جمیل اند که از جوانان تحصیلیافته ایالت میسور میبا شد . جوان مذکور علاقه زیادی به اسلام و مسلمانی دارد. لهذا رابطه همکارانه و استفاده کردنی به علامه پیدا کردن میخواهد . در عین زمان براختلال سقوی در افغانستان و سقوط امان الله شاه مرحوم بسیار متاسف و متاثر است و از آن در مکتوب های خود به علامه اظهارات مکرر میکنند .

جناب مرتب کتاب ، محمد جمیل را در مقدمه خود به لفظ(مولوی) مینویسد درحالیکه خود علامه نوجوان بودن او را و لفظ مستر جمیل استعمال میکنند این مکتوب ها که از سنه ۱۹۳۳ جریان داشتند در اصل بهزبان انگلیزی بوده اند علامه مرحوم به شاغلی محمد جمیل در باب افغانستان دو بار در دو مکتوب تسلی و معلومات صحیح دادن میخواهد که:-«در افغانستان حالا

خیریت است . بچه سقا با یازده نفر همراهان خود اعدام شده اند و سلطنت اعلیحضرت محمد نادر شاه استحکام پذیرفته میرود .»

در نامه دیگر چار ماه بعد باز بجواب او مینویسند که :

« برای ورقه (کارت) خو بصورت تبریک عید شما سراپا سپاس هستم و دست بدعا میباشم که الله تعالی نوجوانهای هندستان و دیگر ممالک اسلامیه را از لطف و کرم خویش فیضیاب و شادکام و دامان امید شانرا از رحمت بیپایان خویش مملو دارد . خطبات (نطقها) من زیر طبع هستند و ناشر برای شما یک نسخه خواهد فرستاد تا جائیکه علم من میرسد (گلدزی) کدام مصنف انگلیس نیست بلکه یک یهودی آلمانی است مشهورترین کتب او در زبان جرمنی است نه انگلیسی و در آنها چیز خاصی در نظر من نیامده ذاتاً من قایل مستشرقین اروپائی نیستم تصانیف آنها یا پروپاگند سیاسی است یا مقاصد تبلیغی

در افغانستان دوباره امن و آرامی حاکم است در هندستان افرادی بسیار محدودی از علل اصلی انقلاب افغانستان باخبر هستند بخیال من پس آمدن اعلیحضرت امان الله امکان ندارد . اعلیحضرت محمد نادر شاه در ترقی کشور خود بی اندازه ساعی و نزد افغانها محبوب است و نزد پنجاب هم....

شما احباب بنگلور را وادار سازید که با فراخ دلی در اعانه برای افغانستان سهم بگیرند و سعی زیاد بکنند . من نیز تلگرامها به اشخاص لازم در پنجاب ارسال نموده ام . استقلال و استحکام افغانستان برای مسلمانان هندستان و آسیای وسطی و چه جمعیت و سبب تقویت میباشد وضعیت و حالت برادران ما که در ماورای دریای اتک زندگی دارند برای ما مسولیت ها متوجه میسازد . این مسئولیت ها را بکسانیکه شما مناسب میدانید یاد آوری کرده باشید .

خطبات مرا که در پوهنتون علیگر خواهم خواند مکمل شده اند . از طرف پوهنتون عثمانیه (دکن) برای اواخر سنه ۱۹۳۰ و از طرف مدراس نیز دعوتنامه ها رسیده و لی غالباً من آن جاها رفته نخواهم توانست (شاید به سبب جمع اعانه برای افغانستان) -

* * *

هفت قطعه مکتوبیکه بنام (مولوی عبد الحق) الملقب به بابای اردو نوشته

اند، همه احترامکار انه و در موضوع ترقی زبان اردو مست زیرا بابای مذکور در همین موضوع منهمک بوده یک (انجمن ترقی اردو) تشکیل نموده، فروغ آنرا در هرگوشه هند توسیع و فروغ دادن میخواست. علامه او را در اینکار بسیار تشویق و ترغیب مینماید و میگوید عصبیت من برای زبان مسلمانان هند از عصبیت برای دین بهیچ وجه کمتر نیست ولی مریضی من مانع اقدامهای شخصی و عملی است که سفرهای لازم این کار را اجرا کرده نمیتوانم. سنهٔ اینمکتوبها از ۱۹۳۶ تا آخر ۳۷ ع میباشد ولی پیشنهادات وتجاویز مفصل و مدلل در ینباب باو مینویسند یک مخاطبهٔ علامه پیغله (فارقو هرمن) نام خانم انگلیس است که هفت مکتوب باسم او در جلد دوم اقبالنامه موجود است از سنه ۱۹۳۲ تا سنه ۱۹۳۵ ع این خانم و دوستان او در لندن با مسلمانان فلسطین همدرد و مخالف تجاوزات اسرائیل اند مضامین مکاتیب علامه نیز اکثر عاید به مسئلهٔ فلسطین است که تاریخاً حقوقاً منطقاً حق بجانب بودن مسلمانان فلسطین را اثبات کردن و سیاست دولت برطانیه را در ین باب یک سهو بزرگ وخطای جبران ناپذیر میداند و به انگلیزها اخطار میدهد که تمام عالم اسلام را برضد خود ساختن کار مردم دور اندیش نخواهد بود چنان معلوم میشود که خانم مذکور مکاتیب بسیار زیاد در هر پوسته بنام علامه میفرستد و همراه آن فعالیت هایی که بعضی مردم در انگلستان و جراید و جمعیت های متعلقه میکنند همه رابه و اطلاع میدهد مقطوعات منتشره را نیز میفرستد علامه نیز مشوره هایی باو میدهد که در نتیجه آن (نیشنل لیگ) انگلستان نیز طرفدار این فعالیت ها میشود و علامه نیز آن تفصیلات را در جراید ومجلات مسلمانان هند نشر میکند.

چار مکتوب بنام یکی از شعرای جوان که خودرا به شاطر متخلص ساخته و از اهل مدراس است صادر شده اند که اول آن از کالج حکومتی (در لاهور که تحصیلات علامه آنجا بوده) در سنه ۱۹۰۵ نوشته شده است بین مکتوب سوم و چهارم فاصله بیست و یک سال است.

علت مکاتبه، ارسال اشعار شاطر است برای اصلاح بحضور علامه

و بس ولی علامه بگمان غالب تشویقاً از اکثر شعرهای او نهایت تعریف میکند و حلفاً میگوید که:

من لیاقت انتقاد اشعار بلند پایه شما را که از درد دل تان نشئت میکنند ندارم «اعجاز عشق» و «اعجاز حق» نام آثار شمار اد یدم الله تعالی شما را با دولت شرافت از دولت کمال نیز مالامال گردانیده.

ذلک فضل الله یوتیه من یشا حکمت و فلسفه یکروزی اشعار شما را حرز جان خواهد ساخت.

محمد دین فوق یکی از شناسایان قدیم علامه معلوم میشود بنام او سه مکتوب موجود است که بین مکتوب اول و ثانی شانزده سال یعنی سنه ۱۹۰۵ و سنه ۱۹۲۱ و بین مکتوب ثانی و ثالث نیز فاصله شانزده سال موجود است یعنی سنه ۱۹۲۱ - و سنه ۱۹۳۷ ع

علامه حسب وعده سابقه خود برای اینشخص تفصیل سفر انگلستان خود را عاید به کانال سویس و در انجا چه دیده است شرح میدهد و سبب این رفاقت شغفی است که بنا غلی فوق به اسلامیات و در ینباب تالیفات متعددی دارد ولی علامه از همه آنها کتاب (حریت اسلام) او را می پسندد و میگوید: خدا کند که هیچ خاندان پنجاب ازین کتاب بی بهره نماند و چون درین ایام روح جمهوریت در هند وستان نشو و نما می یابد برای کل اهالی هند نیز این کتاب سبق آموز است خصوصاً عوام مسلمان های هند که از تاریخ اسلام قطعاً بیخبرند حتی تعلیمیافته های شان از واقعات بزرگ بزرگ این تاریخ هیچ آگاهی و معلومات ندارند».

* * *

بنام سید نذیر نیازی سه مکتوب موجود است که از سنه ۳۲ تا سنه ۳۳ ع

---

۱ - سنه های اقبالنامه اکثر سهو های کتابی دارند که برای بنده صحیح و غلط آن بعضاً ثابت میشود و بعضاً مشکوک میماند.

سهوها را کتابتی از آن جهت میگویم که کتاب به لیتوگرافی (چاپ سنگی) چاپ شده است. (داوی)

دوام داشته شخص مذکور از مخلصین خاص علامه معلوم میشود خطبات وغیره آثار علامه را از انگلیسی به اردو او ترجمه میکند. به دو مطلب عمده درین سه مکتوب دوچار شده ام که یکی دعوتنامه های خارجی خود را علامه باو خبر میدهد. ودوم معالجه توسط طبیبی میشود که بناغلی نیازی بین شان واسطه است.

دعوتنامه های خارجی: یکی داکتر (جرمانوس) دوم (ارسطوتیلین سوسایتی) که یک جمعیت قدیم ومشهور و معتبر انگلستان است وعلامه بمدت یکماه یک خطبه فلسفی برای شان نوشته (در موضوع دین) سوم از آلمان باو خبر داده اند که (ترکها) نیز دعوت خواهند کرد، چهارم (مسلمانان افریقای جنوبی) نیز اصرار دارند که باید علامه وعدهٔ رفتن پیش شان بدهد.

مطلب ثانی نشان میدهد که علامه علاج توسط طبیب وطنی میکند که در کدام شهرد یگر است نه در لاهور و هم باید بخوردن خربوزه سرده کابل یا شالکوت و گلقند کهنه پنجاه ساله که از کشمیر دستیاب میشود و انجیر تازه و فالوده و استعمال مرچ سرخ در گوشت و ترکاری توسط بناغلی نیازی از حکیم صاحب مذکور استجازه و معلومات می‌طلبد زیرا علامه درین ایام به مرض نشستن صدا مصاب شده بودند یعنی آوازش نمی براید.

* * *

در مکاتیب آحاد که جمله ۲۵ مکتوب است چند مکتوب عاید بجواب بعضی سایلین است که در عبارات بعضی از نظم های علامه اعتراضات وارد شده را جواب میخواهند علامه جواب میدهد که مفهوم وتاثیر شعر را باید دید نه که الفاظ آنرا اعتراضات مذکور را اکثر لفظی هستند و تاجائیکه بنده آنهارا سنجیدم براستی بسیار قیمت ندارد، وتاثیری را که الله تعالی به کلام اقبال داده آنها هیچ ضرری و نقصانی رسانده نمی‌توانند معترضین که اکثر نام و نشان خودرا نمیگویند بنظر بنده ظاهر بین میباشند جوابات علامه البته ذی قیمت میباشند ولو جواب لفظ به لفظ نمی نویسند اما یکی ازین سایلین که قاضی نذیر احمد نام دارد در اثنای علالت خود (سنه ۱۹۳۷) قدری

مختصر جوابهای میدهند که از ان بر طرز تلقی و تفکر علامه روشنی زیادی افتد که بنده آنرا تلخیص مینمایم .

جناب من . نامهٔ شما ۱ بر ۹۱ بعنوان داکتر (اقبال) صاحب رسید بجهت بیماری مرا امر فرمودند که جوابات شفاهی شانرا بشما تحریر نمایم :

۱ - لفظ (خودی) در تحریرات من بدو معنی استعمال شده است اخلاقی و ماوراء الطبیعی لفظ مذکور بهردو معنی بصورت واضح تشریح شده اند که دانایان زبان دری را در انجا یش هیچ شکی باقی نمی ماند اگر در کتاب های (اسرار خودی) و (رموز بیخودی) کدام جای خودی بمعنی نخوت یا تکبر استعمال شده باشد مرا اطلاع بدهید صداقت ، را بدو رنگ نشان دادن یکی برای خواص و یکی برای عوام نه ممکن است و نه صحیح من آن پهلوی مسئله خودی را که درین زمانه برای مسلمانان هند ضرور است نمایان ساخته ام .

۲ - سوال دوم شما جواب بسیار طویلی بکار دارد ولی نه همت آنرا دارم و نه خواهش آن مختصراً عرض میکنم که عصبیت چیزدیگری است و تعصب چیزدیگر ریشهٔ عصبیت (حیاتیاتی) بیولوجیکل و از تعصب (نفسیاتی) ریشهٔ عصبیت سایکالوجیکل میباشد تعصب عارضه ایست که به واسطه اطبای روحانی و تعلیم علاج میشود و عصبیت یک خاصیت زندگی است که باید پرورش و تربیت شود در اسلام برای عصبیت انفرادی و اجتماعی حدودی مقرر شده اند که نام آن شریعت است . بعقیدهٔ من ، بلکه بعقیده هر مسلمان داخل آن حدود ماندن باعث فلاح وتجاوز از آن تباهی بار می آورد (تصادم) که شما ذکر آنرا کرده اید صرف وقتی واقع میشود که از حدود تجاوز کرده شود یا عصبیت دینی را گذاشته یک عصبیت دیگری مثلاً عصبیت نسلی اختیار کرده شود اگر شخصی میگوید که با کفار رابطه داشتن حرام است و از حدود شرعیه تجاوز کرده است و هنگام تبلیغ دین به مشکلاتی دچار خواهد شد . امضا :

محمد شفیع ایم . ای

یک حصه مکاتیب یگانه از آن مولفین و شعر است که آثار نظم ، مقالات نثر و کتابهای تالیف کردهٔ خود را برای اصلاح و تصحیح نزد علامه فرستاده اند . علامه بعضی را تشویق میکنند و برخی را مشوره میدهند که بجای نظم به نثر توجه کنند و از یگان نفر عذر میخواهند که به سبب زحمتی که به بصارت شان وارد شده است مطالعه کرده نمی توانند .

بعضی از مسلمانان هم جمعیت هایی در هند تشکیل کرده اند اساسنامهٔ آنرا نزد علامه می فرستند . علامه شکران و هدایات لازمه خود را به آنها دریغ نمی نماید ، که یکی از آن جمعیت ها شبان المسلمین نام دارد .

* * *

اما دو تا از این مکاتیب آحاد بسیار طویل اند که یکی بنام صاحب زاده آفتاب احمد خان (۱) و دیگری بنام بناغلی خالد خلیل است . اولین نامه ۳۱ صفحه و دومین ده صفحهٔ کتاب را احتوا نموده است . صاحبزاده آفتاب احمد خان را بنده نیز می شناسم در ۱۹۲۲ در لندن نزد بنده به سفارت تشریف آورده فرموده بود که خاندان ما در اصل از افغانستان به هندستان آمده است ولی حالا ما هندستانی هستیم شکل او هم افغانی و بسیار سفید پوست میانه قد ، خوشقواره و تنومند شخصی بود . در مجلس هند (انه ین کونسل) نام ادارهٔ وزارت هند لندن عضو بود .

مشارالیه عاید بیک پیشنهاد خود در باب عصری ساختن علمای (موجودهٔ مسلمانان هند) با علامه مشاوره کردن خواسته ، علامه افکار خود را در پنجاب و رأی یک شخص دیگر (متخصص معارف) را بجواب او چنین مینویسد :— در سلسله مقاصد علوم اسلامیه چند خیال منتشری که در ذهن من آمده اند بیان میکنم :—

---

۱ — در هندستان و پاکستان کسانی لفظ (خان) را بنام خود الحاق می کنند که اصلاً آبا و اجداد شان از خراسان بوده اند و بهند رفته اند یعنی افغانستان قدیم . (داوی)

۱-در باب تعلیم و تربیت نمودن علما و فقهای که منتخب و جامع بودن شان مسلم شده است با فکر شما کاملاً متفقم .
۲-در باب پیدا کردن چنان علمایی که در موضوعات افکار اسلامیه و ادبیات آن رابطه و تسلسل حیات دماغی را که بین تمدن اسلام و علوم موجوده یافته میشود ، از نقطه نظر نشو و نمو بقوه تحقیقات خود جستجو نمایند قدری تفصیل و شرح ضرور است :
زوال سیاسی اسلام در اروپا وقتی رونما شد که حکمای اسلام نو نو حس کرده بودند که علوم استخراجی آنقدر اهمیت ندارند ، و به تعمیر علوم استقرائی آغاز نمودن میخواستند که متأسفانه در ین وقت نهضت فکری در عالم اسلام عملاً مسدود گردید و اوروپا از ثمرات غور و فکر حکمای مسلمان بهره اندوزی آغاز کرده بودند . احساس نهضت انسانیت Humanism در اروپا تا اندازۀ زیادی نتیجه قوتهای بود که از فکر اسلامی بروی کار آمده بودند .
این ادعا قطعاً مبالغه نیست که احساس جدید (انسانیت) در اروپا که به شکل ساینس (علم) و فلسفه جدید بمیدان آمده است از چند لحاظ ثمر خاصیت توسع پذیری تمدن اسلام است و بس این حقیقت اهم را درین ایام نه اوروپایی احساس میکند و نه مسلمانها که داستانهای حکمای اسلام هنوز در کتابخانه های آسیا ، اروپا و افریقا بطور پراگنده بچاپ نارسیده محفوظ هستند جهالت مسلمانان امروزه بدرجه ایست که آنچه تاانداز عظیمی از تمدن خود آنها ظهور نموده آنها آنرا غیر اسلامی تصور میکنند مثلاً اگر به کدام حکیم مسلمان معلوم باشد که نظریه (آین شتاین) به خیالاتیکه آنوقتها در مجامع علمی اسلام با سنجیدگی زیر بحث و مباحثه میآمدند مشابهت هایی دارد (ابو المعالی که ابن رشد قول او را نقل کرده است) پس نظریه موجوده (آین شتاین) به ایشان آنقدر اجنبی معلوم نمی شد یا اگر ایشان علم بیارند که تمام نظام منطق جدید از آن اعتراضات مشهور و معروف (رازی) بوجود آمده است که او بر منطق استخراجی ارسطو نموده است .

بیگانگی شان ازمنطق استقرایی جدید قدری کم و خفیف خواهد شد تهیه نمودن چنین عالم ها (و حکیم ها) نهایت ضرور است زیرا در اخذ و جذب علوم جدیده (نافعه) تنها همین نوع اشخاص مدد رسانده میتوانند .

۳ـ چنان عالم هایی تهیه کردن که برتاریخ اسلام و آرت (فنون مستظرفه) و جنبه های مختلفه علم تهذیب (ثقافت) و تمدن حاوی باشند .

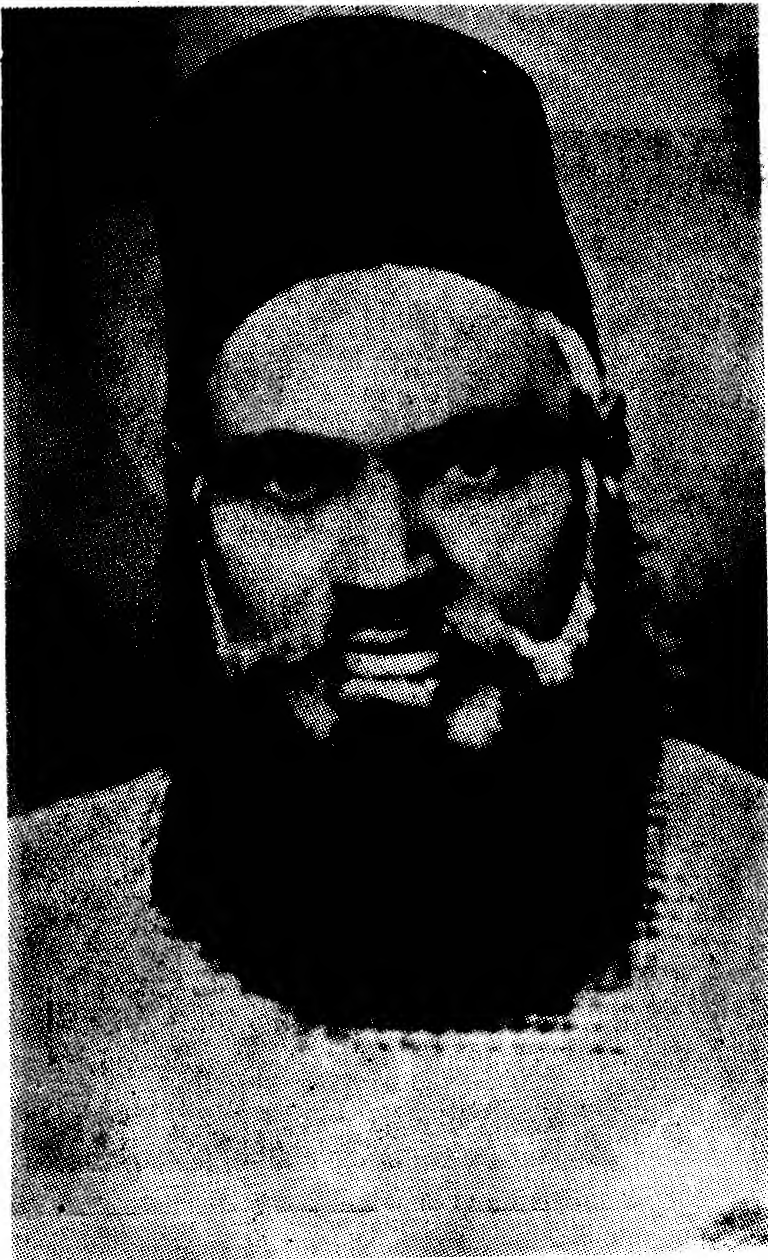
۴ـ چنان عالم هایی تهیه نمودن که برای تحقیق و تدقیق ادبیات قانونی اسلام موزون باشند شما واقف هستید که ادبیات قانونی مذکوره که حصه کافی آن چاپ ناشده مانده است بی انتها است (مقصد من از قانون صرف همان قانونی است که با فقه تعلق دارد .)

اکنون بنده به تلخیص مکتوبیکه علامه مرحوم به جواب خلیل خالد نام یک تعلیمیافته ترکی نژاد نوشته اند می پردازم .

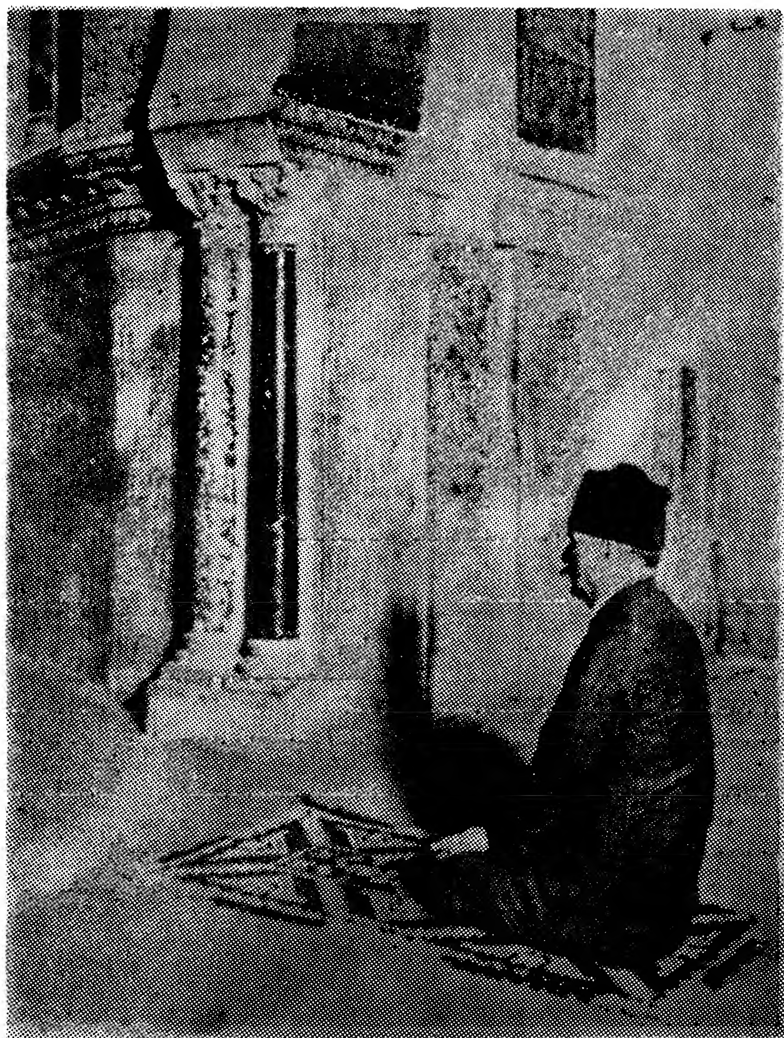
خلیل مذکور از علمای مسلمان هند و پروفیسرهای آن ذریعه مکتوب مطبوع عموماً و از علامه اقبال خصوصاً غیر مستقیم استهداها یی مینماید علامه باو می نویسد .

۱ ـ اداره دینیات پوهنتون قسطنطنیه کار بسیار دانشمندانه کرده است ، اگر کار علم الانساب اسلامی بطوریکه لازم است منظماً اجرا شود اغلباً چنان اکتشافاتی بروی کار خواهند آمد که دایره نظر ترکها عاید به عالم اسلام وسیع خواهد شد و امکان دارد که مفکوره (ایدیال) روحانی وذهنی نسل نوخیز محکم تر گردد .

اما در باب خطبات شما (نطق ها) من اولتر یک تجویز عام تقدیم مینمایم که شما به اداره (دینیات مذکوره فوق) باید مشوره بدهید که هر قدر کتب که عاید بممالک مختلفه مسلمانان در السنه اروپائی و اسلامی نوشته شده اند همه آنها را فراهم نمایند ، در اکثر کتابهای اروپائی بلا شبهه اغراض خاص سیاسی (استعماری) تبلیغی اقتصادی وغیره مد نظر میباشند و بوده اند باز هم برای مضمونیکه شما میخواهید معلومات نهایت مفید گاهی گاهی بدست می آید و حواله های بی شماری از نام های کتبی که بر اسلام و ملل اسلامیه نگاشته شده اند بدست می افتد که بعضی را سیاح ها



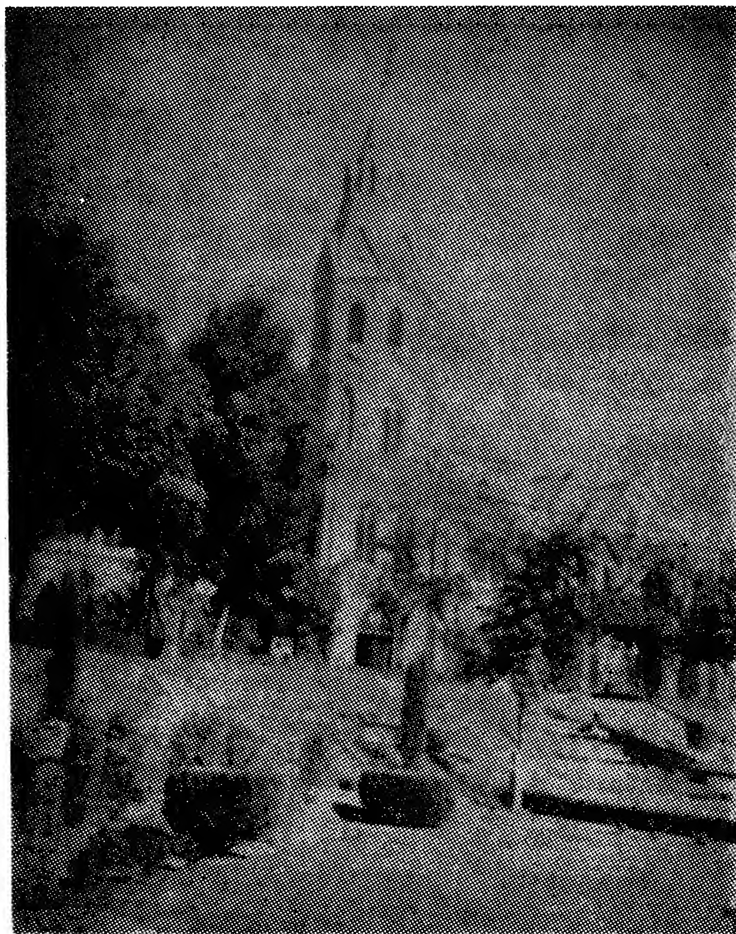
مولوی سیدحسن متوفای ۱۹۲۹ع معلم عربی ودری ورهنمای علامه اقبال .



علامه در مسجدقرطبه نمازمی گزارد .



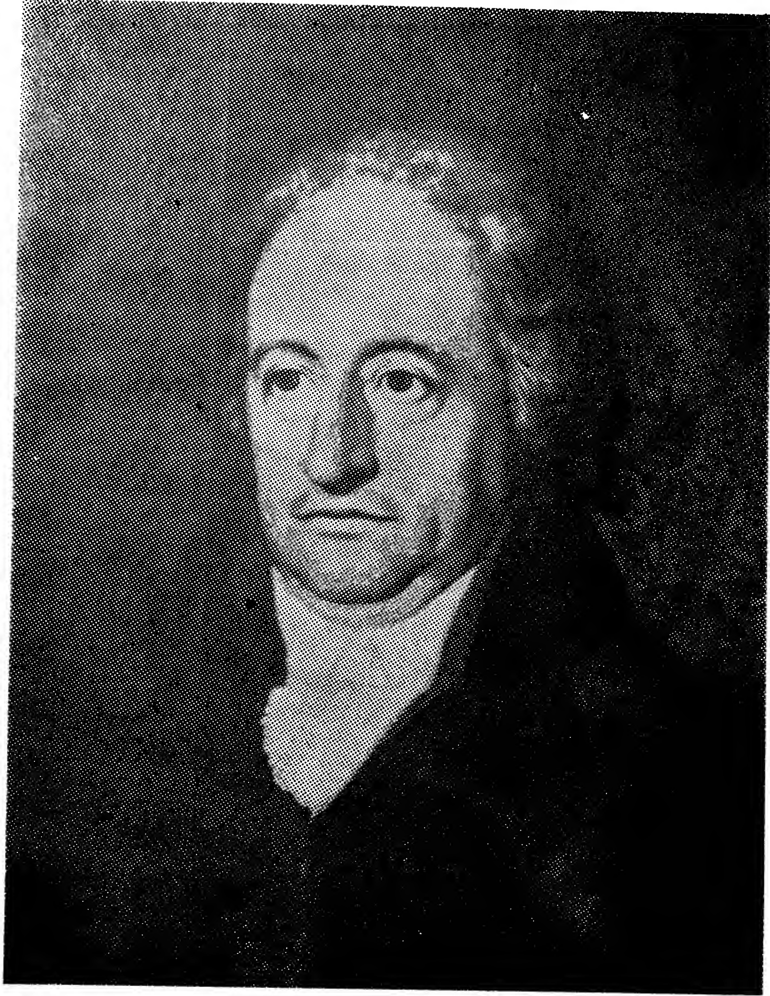
دعوتی که به شرف ورود علامه ومولانا سیدسلیمان ندوی وسرراس مسعود درکابل داده شده است . (۱۹۳۳م)



لیسهٔ دولتی لاهور درسگاه علامه



مرحومه امام بی‌بی مادر علامه‌اقبال که در۹نومبر ۱۹۱٤م وفات یافت.



یوهان ولفگانگ فان گویته شاعر آلمانی (۱۷۴۹- ۱۸۳۲م)



علامه اقبال باهیئت سیار «الازهر» (پوهنتون قدیم و مشهور مصر) که‌به لاهور آمده بودند.

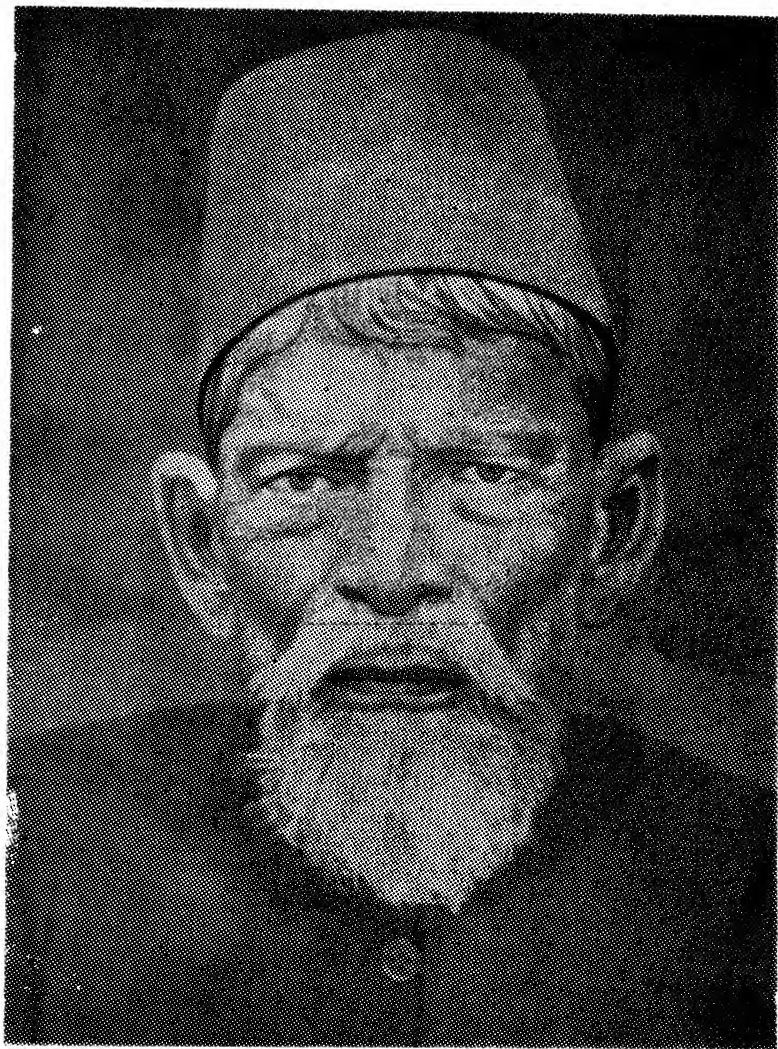
«سنه ۱۹۳۷م»



حیات علامه درلیسه کیمبرج (انگلستان) باهموطنانش خصوصاً شیخ عبدالقادر وپیفله عطیه •



علامه وسیدسلیمان ندوی وسرراس‌مسعود رحمهم‌الله تعالی درباغ بابر ـ کابل .



لسان العصر سیداکبر الہ آبادی مرحوم ۔



علامهٔ مرحوم در (مسجد شاهی) لاهورآن شعر خودرا می شنواند که عنوان آن است بحضور حضرت رسالتمآب صلعم .

او خیال داشت که افغانها عبرانی النسل اند آخر او از شاهنشاه اورنگ زیب شکست خورد و در کدام قلعه هندستان محبوس شد .

د - احمد شاه ابدالی .

ه - مرحوم امیر عبدالرحمن خان - امیر موجوده و جد و جهد او برای تشخیص قومی افغانها .

خطبه چهارم .

تمدن موجوده افغانها صنعت و صنایع قدیم و جدید آنها ادبیات آنها (من حیث ترجمانی آرزوها و حوصله مندی ایشان)

خطبه پنجم : آینده نسل افغانی .

در آخر من یک پیشنهاد بسیار اهمی تقدیم نمودن میخواهم اگر چه با مضمون این مکتوب تعلقی ندارد اداره دینیات مذکوره باید یک شعبه پروفیسری قایم کند و بریاست آن چنان شخص را تعیین نماید که او بر دینیات اسلامیه و فکر جدید او روپائی مطالعه (کامله) داشته باشد و اداره دینیات باید اساس یک علم کلام جدید را بگذارد تا نسل نوخیز ترکیه را از لا مذهبیت غربی محفوظ و مصئون داشته باشد او روپا من حیث مجموعی عنصر دین را از تعلیم و تربیه اهالی و باشندگان خود حذف نموده است کس گفته نمی تواند که این انسانیت بی کنترول تا چه اندازه نتایج وخیم بار خواهد آورد ؟ شاید در صورت یک جنگ عمومی نوخود باعث هلاک خود گردد .

والسلام

مکتوبات اقبال

چنانکه در بحث اقبالنامه بنده اظهار نموده بودم که مکاتیب علامهٔ مرحوم منحصر به اقبالنامه نخواهد بود ، امروز ثابت شد که بنام (مکتوبات اقبال) کتاب دیگری نیز بقلم نجابت همراه سید نذیر نیازی تالیف و ازطرف (اکادیمی اقبال) طبع و نشر شده ست . درین کتاب (۱۸۲) مکتوب علامه که همه به‌عنوان خود سید صاحب موصوف نوشته شده‌اند مفصل و عیناً بزبان اردو درج میباشد سید موصوف‌را شما در اقبالنامه شناخته اید که اخلاص او به‌علامه بدرجه‌مریدان نهایت و فاکیش محسوس میشود . مضامین مکاتیب مذکوره را عموماً در کارهای شخصی علامه یافتم خصوصاً دو مسئله ترجمه وطبع آثار علامه و وساطت تداوی(۱) امراض مختلفه که معزی الیه بآن متأسفانه درحیات خود گرفتار شده بود . کتاب بسیار دلپذیرست اگر آنرا یکنوع سوانح علامه بگویم ، یا یک رومان که بطل (هیرو) آن علامه است وقصهٔ مسلسلی بنامیم بعید نیست . دراینجا نیز از محبت عمیقی که علامه باافغانستان دارد شواهد زیاد موجودست مثلا .

---

۱ - تداوی بهترین علامه توسط (عبدالوهاب انصاری) نام که به (حکیم صاحب نابینا) مشهور و ازخاندان معتبرو معروف حکیم اجمل خان مرحوم بودند اجرا میشد ولو او ساکن دهلی و علامه ساکن لاهور بودند تعداد و ارسال مکتوبات نیز بجهت همین معالجهٔ غیابیه کثرت و سرعت یافته اند . (داوی)

اول : - ذکر سفر علامه به افغانستان و سفرنامهٔ شان که بنام (مسافر) نظم فرموده بودند و طبع و توزیع آن در هندستان و افغانستان و ممالک دیگر .

۲ - هروقت که از لاهور به دهلی تشریف می بردند ، اکثر در قونسلخانهٔ افغانی اقامت اختیار مینمودند .

۳ - خربوزه و انجیر افغانستا نرا بارها سعی کرده اند که بایشان برسد . توسط قونسلگری و غیرآن .

۴ - همچنانکه در (اقبالنامه) ملاحظه فرموده باشید ، درین مکاتیب نیز وقتیکه مناسبتی برای ذکر ممالک اسلامیه شده ست . نام افغانستان را بخصوصیت یاد فرموده اند .

۵ - رجال افغانستان نیز هروقت عند الضرورت خصوص صلاح الدین سلجوقی مرحوم که در آنوقت در دهلی مأمور بودند با محبت ذکر شده اند و قس علی هذا .

مباحث علمیه و سیاسیه نیز درین مکاتیب موجودند ولی نه آنقدر که در اقبالنامه میباشند .

نه تنها اخلاص و اطاعت و محبت مولف که بدرجهٔ ارادت رسیده است از کتاب ترشح میکند بلکه شخصیت بارزخود مؤلف که یک سید نهایت شریف و سلیم الطبع و مسلمان صادق و صاحب علم و فضل و فداکاری در راه اسلام است نیز استنباط میشود .

مؤلف خودش هم افغانستان را دوست دارد و بسیار آرزو داشته که وقت آمدن علامه به کابل (سنه ۱۹۳۳ ع) بااو همراه باشد ولی امور شخصی و رسمی او مانع گردیده او را متأسف ساخته است .

همین نسخه (مکتوبات اقبال) ۲۸۵ صفحه دارد و در سنه ۱۹۵۷ ع بطبع رسیده عکس (فوتو کاپی) بعضی خط های علامه را هم دارا است بنده ازین بیشتر چیزی بران کتاب نوشتن یا ترجمه و تلخیص کردنرا ضرور نیافتم .

ضرب کلیم

یکی از آثار علامه مرحوم (ضرب کلیم) نام دارد که از آیهٔ کریمهٔ (فاضرب بعصاك الحجر) یعنی (به عصای خود سنگ را بزن) اقتباس شده است و آن معجزه مشهور و نهایت مفید حضرت موسی بوده که نتیجه آنرا نیز قرآن حکیم بیان فرموده (فانفجرت منه اثنتا عشر عینا) یعنی از آن سنگ دوازده چشمه منفجر گردیده سبب آبیاری وآبادی زیاد شدند .

اگرچه ترکیب نام کتاب بزبان دری است ولی اشعار آن بزبان اردو است و بار اول در سنه ۱۳۱۴ ش ه مطابق ۱۹۳۶ مسیحی طبع گردیده است نسخه که زیر مطالعه بنده آمده طبع هفتم این اثر است که در سنه ۱۳۲۵ ش ه نشر و تا آن وقت بیست و نه هزار نسخه طبع شده بود . بسبب مقبولیت عامه که علامه اقبال دارد و هم بجهت آنکه اثر در زبان اردو است تا امروز که ۲۹ سال دیگر میگزرد غالباً بارها و بیشتر طبع شده خواهد بود زیرنام (ضرب کلیم) که بالطبع سرورق کتاب است و به چاپ سنگی طبع شده جمله ذیل با خط درشت نوشته شده است : (یعنی اعلان جنگ بر علیه مدنیت دوره حاضره) و تحت آن در همان صفحه یک رباعی است که ترجمه آن عیناً و نظماً تقدیم میشود :

سکون پرستی نباشد طبیعت آزاد — هوای سیر و سفر چون نسیم پیدا کن

هزار چشمه زند سر ز سنگ راه ترا — پر از خودی شو و ضرب کلیم پیدا کن

یعنی موانعی را که سنگ راه شده اند میتوان منبع مقاصد و مفید مطالب خود ساخت اگر (خودی) را ترقی و توسع بدهیم .

از ینجا مقاصد کتاب تا اندازه بخوبی مفهوم میگردد بعضی تفاصیل آنرا نیز بنده تلخیصاً تقدیم مینمایم .

(ضرب کلیم) برهفت قسمت تقسیم شده است بقرار ذیل :-

مقدمه کتاب ۳ حصه دارد، ابتداي آن خطاب به اعلیحضرت نواب سر حمیدالله خان فرمانروای بهوپال است در ان اوقات هنوز تاثیرات انگلیس ها موجود بود لهذا لقب (سر) که از طرف حکومت برطانیه به حمیدالله خان داده شده بود آنرا رعایت کرده است خود علامه اقبال را نیز حکومت هند لقب (سر) داده بود و مرحوم آنرا در یک مکتوب خود که بجواب تبریکیه بنده راقم نوشته بود ابتلاخوانده است .

حکومت مستقله هندوستان پسانها نوابها و راجه ها را الغا نمودند خاندان نواب حمیدالله خان نژاداً افریدی هستند و حالاهم در بهوپال زندگی میکنند اما نه بصورت سلطنت و یا نوابی. چون (ضرب کلیم) باهمین خطابه آغاز میشود چنان مستفاد میگردد که کتاب را بنام نواب اهدا کرده باشد

این خطابه ناصحانه به نواب مذکور بزبان دری است و مصرع مشهور طالب آملی را در آخر آن نظم چنین تضمین فرموده .

بگیر اینهمه سرمایهٔ بهار ازمن
« که گل بدست تو از شاخ تازه‌تر ماند »

بعد از ان خطابه یی برای قارئین کتاب دارد و چنان مطالبی که برای دفع استعمار بکار می‌آید توضیح نموده و شاید از وفرت و عمومیت زیاد موسیقی در هند شاکی بوده آنهارا میگوید :

« تا برحقایق حیات غور و عمل نکنید شیشه شما مقابله با سنگ کرده نخواهد توانست زیرا در میدان جنگ زوردست وضربت کاری بکار است نه نوای چنگ»

حصه سوم مقدمه تحت عنوان تمهید دو قطعه دارد .
اول آن شکایت است از روح تریاکی نمایی که در شرق عمومیت یافته ، چه در دیرو چه در حرم ، و غم مرگ آنها را ترسو وجبون ساخته ، حوادث زمانه را نمی دانند چرا که قلب و نظر شان پاك نمانده است .
در قطعه دوم خود را ملامت میکند که چرا با نواهای آتشین خود در سردم جامد وخامد آسیا تب و تاب حیات پیدا کرده یی و میکنی ؟ سزای این حرکت آن است که از (نوای سحر) و مقام شوق و سرو رو نظر محروم شوی .
قسمت اول تحت عنوان (اسلام و مسلمانان) ۶۷ حصه یا قطعه دارد که اکثر آن عاید به احوال هندستان در همان عصر میبا شد .
ابتدای آن با قطعه (صبح) نام آغاز میشود که اذان بندهٔ مومن را موجد چنان سحرو صباح می بیند که لرزانندہ شبستان وجود است و در قطعه دوم آخر هر بیت جمله جمیله لا اله الا الله را ذکر نموده از آن حظو جوشی که می گیرد قار ئین را نیز ذاکرو متذکر میسازد (۱)
دو بیت اول قطعه را ترجمه میکنم تا طرز شاعر خوبتر واضح شود
((بعین وزن و قافیه))

خودی است تیغ ، فسان ، لا اله الا الله در وست سر نهان ، لا اله الا الله
به جستجوی براهیم خود بود این عصر صنم کده است جهان لا اله الا الله

تحت عنوان بنام (سیدزاده فلسفه زده) مثنوئی دارد میفرماید :
« اگر (خودی) را نمی باختی . ز ناری (برگسان) (۲) نمی شدی ، صدف هیگل (۳) از گوهر خالی و طلسم او تمام خیالی است پس زندگی تو چسان محکم و خودی تو چطور لازما نی خواهد شد ؟ انسان طالب ثبات و دستور حیات میبا شد ، شب دنیا را آنچه اشراق میسازد ندای آفاقی اذان است .

۱ - در لالی ریخته کامل ترجمه شده است نه تنها همین قطعه بلکه به تعداد (۷۶) قطعه دیگر نیز از ضرب کلیم نظماً ترجمه شده اند .
۲ - برگسان فیلسوف فرانسوی متولد ۱۸۵۹ م
۳ - هیگل (جارج و یم فریدریک) در ۱۷۷۰ تا ۱۸۳۱ حیات داشت . فیلسوف مشهور آلمان است که در شتو تگارت تولد شده است
(داوی)

منکه در اصل سومناتی خاص هستم که آبای من لاتی و مناتی بودند و کف خاک من برهمن زاده است -(ایمان و اسلام) در ریشه های دلم جایگیر است اگرچه اقبال بی هنر است ولی از رگ رگ فلسفه باخبر است . شعله جنون تو سوزی ندارد با آنکه از اولاد سید هاشمی میباشی .
این نکتهٔ دل افروز از من بشنو که انجام خرد بیحضوری و فلسفه دوری است از زندگی . نغمه های بی صوت (افکار) برای ذوق عمل پیام موت در بر دارند . دین تقویم مسلک زندگی و سر محمد و ابراهیم است (صلعم) .
در آخر از تحفت العراقین خاقانی دو بیت ذیل را اما هرانه تضمین و نصیحت را ختم میکند :

« دل در سخن محمدی بند ای پور علی ز بوعلی چند ؟
چون دیدهٔ راه بین نداری قاید قرشی به از بخاری »

همچنان در قطعه دیگری به حصه (۲۵) به غرب زده ها میگوید که « عمارت وجود ترا معمار فرنگ ساخته لهذا تو سراپا تجلی فرنگی شده یی پیکر تو از خودی خالی است مثل نیام زرنگاری که تیغ ندارد . تو منکر وجود خدا (ج) و من منکر وجود تو ام از وجودیکه نمود جوهر خودی است تو عاری میباشی . »
در حصه (۹) تحت عنوان (اجتهاد) شکایت میکند که در هند قوه تحقیق و تتبع چنان زوال یافته که به جای حکمت دینیه تقلید مخالفین رواج داده میشود کتابی را که به مؤمن راه غلامی و عبودیت اجانب را تعلیم و تلقین نکند ناقص و خلاف مد میشمارند . »
حصه (۱۱) عاید به ذکر و فکر میباشد این بحث عارفانه را باین ختم میفرماید .

مقام ذکر کمالات رومی و عطار مقام فکر مقالات بو علی سینا
مقام فکر ز پیمایش زمان و مکان مقام ذکر ز سبحان ربی الاعلی

در حصه دوازدهم ملای حرم را ملامت میکند که نماز ش جلال و جمالی که نمازهای ملاهای سابق داشتند ندارد .
حصه (۱۳) دایر به (تقدیر) است در ان اشاره میکند باینکه گاهی در افراد جوهر ذاتی بی کار و مدد گار میمانند و آنها ئیکه فاقد آنند موقعیت های بلند و بزرگ می یابند . البته ما منطق تقدیر را درینحال اگر ندانیم قصور ماست

ولی تاریخ امم نشان میدهد که در آنجا تقدیر مثل تیغ دودم بران و قاطع و منطقی است و نظر بر اعمال آنها دارد و بس.

در حصه (۱۴) زیر عنوان توحید نیز می فرماید که در سابق توحید یک قوت زنده ئی بود ولی امروز تنها یک مسئله مبحوث عنهای علم کلام گردیده به میر سپه خطاب میگوید که من سپاه تراد یده ام نیام شان از شمشیر قل هو الله احد خالی است.

در حصه (۱۵) تحت عنوان (علم و دین) قطعه غرائی است که در همکاری هر دو میفرماید: زمانه یکی، حیات یکی، کاینات یکی است پس قصه قدیم و جدید جز کم نظری و ضعف بصیرت چیز دیگری نیست، در چمن اگر شبنم و نسیم شریک و همکار نشوند غنچه تربیت نمی یابد. همچنان اگر تجلیات کلیم و مشاهدات حکیم همکنار نباشد دلیل نابینائی معنوی و لهذا ناکامی است در حصه (۱۶) زیر عنوان (مسلمان هندی) میفرماید که درین مملکت بر همن ها مسلمان را (غدار وطن) و انگلیس ها او را (گداگر) نام نهاده و قادیانیها آن مومن پارینه را (کافر) میخوانند خدایا آوازحق کی و از کجا سر خواهد زد؟ گفته آنگاه با تضمین مصرع دری

«مسکین دلکم مانده درین کشمکش اندر».

قطعه را ختم میکند.

در حصه ۱۸ و ۱۹.

تحت عنوانهای (جهاد) و (قوت و دین) میفرماید که «نشه قوت خطرناك است. از دست اسکندرها و چنگیزها صدها بار قبای جان و جمعیت حضرت انسان پاره شده است در مقابل این سیل سبک سیر و زمین گیر عقل، نظر، علم و هنر مثل خس و خاشاك اند. اگر این قوت در دست (لادین) باشد از زهر هلاهل کرده هم بتر است ولی اگر برای حفاظت دین استعمال شود تریاق هر سمیتی است و لی امروز مسلمانها نه قوتی دارند و نه از لذت شهادت خبر و اثری. اروپا برای حفاظت فال و قرباطل از سرتا کمر زره پوش شده ولی در شرق نه از اسلحه تهیه یی است و نه فکر تقویه آن، بلکه آنرا اسباب شرمیدانند».

قسمت دوم در باب (تعلیم و تربیت) ۲۷ حصه دارد که حصه اول

با عنوان (مقصود) آغاز میشود در آن سپنوزا و افلاطون مباحثه نما اظهارا تی دارند و حکمیت را خود علامه مینماید :

* * *

سپی نوزا(۱):- مرد دانشمند نظر بر حیات دارد که حضور سرور، نور و وجود ست
افلاطول : مرد دانشمند نظر بر مرگ دارد زیرا حیات نمایش شرری، است در شب تاریک .

اقبال : حیات و مرگ لایق التفات نیستند . در نگاه (خودی) خود خودی مقصود است و بس(۲) (یعنی عمل دانا یا نه مستقلانه)

علامه ثقافت غرب را تلویم مینماید باینصورت که:

فساد قلب و نظر دان ثقافت افرنج که روح این مدنیت نماند است عفیف

چو روح پاك نماند کجا همی ماند ؟ ضمیر پاك و خیال بلند و ذوق لطیف

بلکه مدنیت عصری را پایه لب گور می بیند و آنرا قابل آن نمیداند که عرب و ایران را احیا نماید و از اقوام شرق شکایت میکند که حقایق را نمی بینند زیرا تقلید و محکومی ایشانرا نابینا ساخته است .

انسان زمانه حاضر را مصداق (عشق ناپید و خرد میگزدش صورت مار) میداند و میگوید : ــ بلی شعاع آفتاب را تسخیر و مورد استفاده قرار داده اند ولی شب تاریک زندگی را سحری داده نتوانستند .

حصه بیست و هشتم (در قسمت تعلیم و تربیه) نصایحی است که به پسر خود علامه مرحوم در سه قطعه ارشاد مینماید پسر او (جاوید) نام دارد و تحصیل حقوق کرده (بیرستر) در ین روزها وکیل دفاع است در لاهور خلاصه مطالب و نصایح قطعهٔ اول قرار ذیل است :ــ

---

۱ ــ فیلسوف هالندی (۱۶۳۲-۱۶۷۷) یهودی النسل است و بذات واجب الوجود معتقد .

۲ ــ (صفحه ۶۶ ضرب کلیم) سلهوم خلق الموت و الحیات لیبلوکم ایکم حسن عملا . (قرآن حکیم . (داوی)

سرچشمهٔ زندگی صحیح خشک شده است نهاد عصر حاضر کافرانه است و ساحرانه نسبت به در بار شاهنشاهی آستان مردان خدا (ج) خوشتر است. خاندانیکه تو چشم و چرغ آن میباشی ذوق عارفانه دارد اگر در دل جوهر (لااله) موجود است از تعلیم فرنگیانه خوفی نیست بر شاخ گل خوشخوانی باکی ندارد بشرطیکه آشیان در (خودی) خود گرفته باشی. آدمی بحری است که هر قطرهٔ آن بحر بیکران میشود، اگر دهقان تن آسا نباشد هر دانه صد هزار دانه است.

آخر این قطعه را به این بیت نظامی (رح) که او هم به پسر خود نصیحتی دارد تضمیناً خاتمه داده است.

غافل منشین نه وقت بازی است وقت هنر است و کارسازی است

در قطعه دوم میفرماید که:- طریق حقیقی و فقر تمام نتیجه غیرت است آب حیات در همین جهان است و لی تشنه کامی بکار دارد، اگر پرنده چست زیرك و بی طمع است، کهنه دامی صیاد موفق نیست.

ای جان پدر! من اگر بسبب صدق مقال و حق گفتن گرامی شده ام تو شوق شعر گوئی مکن که صد انوری و هزار قاآنی نما نالهسرایی کرده اند بلند نامی عطیهٔ الهی است میراث نیست.

آنگاه باز بیك بیت از نصیحت نامه نظامی قطعه را ختم کرده اند.

جائیکه بزرگ بایدت بود فرزندی من ندارد ت سود

حضرت نظامی نیز به پسر خود در باب عدم شغل به شعر نصیحت نموده است اگرچه علامه مرحوم از همه آن ذکری ننموده اند آنقدر که به یاد بنده مانده است نقل میکنم.

در شعر مپیچ و در فن او چون اکذب اوست احسن او
زین فن مطلب بلند نامی کاین ختم شده است بر نظامی

و لی دلیل علامه اقبال بنظر عاجزانه قوی تر و بحقیقت نزدیکتر است نسبت بحضرت نظامی (رح) زیرا نظامی بلند نامی را برخود ختم دانسته ولی بعد از نظامی نیز شعرایی آمده اند که نسبت به نظامی مقبولیت عامه (حتی بعد از مرگ) بیشتر داشته اند و لی دلیل علامه اقبال برای

۱ - صفحه ۶۷

منع طلب بلند نامی بواسطهٔ شعرچنان است که صدها خو شنواو هزارها بلند نام شاعر موجود شده اند. لهذا این سعی بیفایده خواهد بود درقطعهٔ سوم اورا به فقرغیور رهنمایی میفرماید که :

اگر همت داری فقری را بطلب که اصل آن حجازی است و بواسطهٔ آن چشم عقل و خرد روشن میشود بدون احتیاج بسرمه های بوعلی و رازی بنده باید عمل مست باشد نفس درازی فایده ندارد این فقرشکوه محمودی میبخشد بشرطیکه درطبیعت ایازیت موجود نباشد .

در قطعه (۹۱) در باب (نیتشی)(۱) فیلسوف میفرماید که او اسرار توحید را دیده نتوانست اگرچه فکر بلند ش خدنگ سینه گردون و تخیلش مهروماه را درکمند می آورد طینت راهبانه اش پاک است ولی لذت گناه مثل باران ازو می بارد .

قسمت سوم درباب جنس لطیف است که ۹ حصه دارد درقطعه یکصد و یکم تحت عنوان (آزادی نسوان) میپرسد .

در آرایش و قیمت کدام یک بلند است؟ آزادی نسوان یا گلوبند زمرد ؟

و میفرماید که من دریناب چیزی گفته نمیتوانم زیرا بعضی فرزندان تهذیب نوحالا هم از من آزرده هستند اگرچه بوضاحت میدانم که این زهراست و آن قند چون مردان خردمند مجبور و معذورند پس بصیرت خود زن باید این راز را فاش کند که کدام یک ؟

در قطعه دیگر (شماره ۹۷) بعنوان (یک سوال) میفرماید که باید از حکیم اوروپا که هند و یونان غلام حلقه بگوش آنند بپرسیم آیا کمال معاشرت (حیات اجتماعی) همین است که مرد بیکار باشد و زن تهی آغوش درقطعه دیگر (شماره صد) که عنوان آن زن است میفرماید : رنگ تصویر کاینات زن است سوز زندگی از ساز اوست مشت خاکش از ثریا بیشتر شرف دارد زیرا هرشرفی درمکنونی از درج اوست اگرچه مکالمات افلاطون

---

۱ - (فریدریکتو یلهلم نیتشی یا نیچی) فیلسوف و شاعر المانی است که در سنه ۱۸۴۴ تا سنه ۱۹۰۰ زندگی داشت .

را نوشته نتوانست ولی خود افلاطون شراری است از شعله او - در دو قطعه دیگر که یکی حفاظت زن (شماره ۱۰۲) و دیگر (زن و تعلیم) (شماره ۱۰۳) عنوان دارند توضیح مینماید .
« نگهبان نسوانیت زن تنها و تنها مرد است نه پرده و نه تعلیم (خواه تعلیم قدیم باشد و خواه جدید) اگر مدرسه زن از دین بیگانه بود آن علم و هنر مرگ عشق و محبت را بار می آرد . »
در قطعه آخرین (شماره ۱۰۴) باز در باب زن درد دل میکند که جوهر مرد بی منت غیر عیان میشود و ظهور جوهر زن بدست غیر است سرتب غم او همین نکته شوق است که وجود او از لذت آتشین « تخلیق » ساخته شده است . از همین آتش اسرار حیات کشایش و معرکه بود و نبود حرارت میگیرد . منهم از ین غم و نقیصه نسوان اندوهگینم مگر چه باید کرد که باز کردن این عقده ممکن نیست .
قسمت چارم در موضوع (ادبیات و فنون لطیفه) است این قسمت (۳۷) حصه دارد و برادبیات شرق و غرب قدیم و جدید تحت عنوانهای معینه و مشخصه رائی میدهد ، ولی غایهٔ اصلیه و هدف همیشه تشخیص امراض مسلمانان وذکر علاج آن وتوضیح مکاید قوای استعماریه واصرار آن وضرورت اجتناب از آن بوده است .
درقطعهٔ شماره (۱۳۷) شعرعجم را چنین معرفی مینماید شعرعجم اگرچه طرب آورود لاویز ست ولی شمشیر (خودی) را تیز کرده نمیتواند اگرنوای مرغ سحر گلستانرا افسرده می سازد بهتر است که خاموش باشد ، ضربی که دولت پرویز را متزلزل ساخته نتواند اگر کوه شکن باشد چه فایده ؟ اقبال ! این عصر عصر خار تراشی است « از هرچه به آئینه نماید بپرهیز » (۱) ممکن است کتاب (شعر العجم) علامه شبلی نعمانی مرحوم سبب این قطعه شده باشد .
در قطعه (۱۳۲) مصور را خطاب میکند که :
تاچه پایه مرگ تخیل عام شده است . هندی هم مقلد فرنگی است

۱- این مصرع از کیست بنده ندانستم و لی تضمین شده ست . (داوی)

وعجمی هم ۰اند و ه من اینست که بهزادهای این دوره سرور ازلی شرق راهم ازدست داده اند .

ای مرد هنر! کمالات تو بمن معلوم است ، توماهر صنعت هستی چه قدیم وچه جدید .طبیعت را هم دیده ئی و هم بدیگران نشان داده ئی ولی (خودی)خود را درآئینه فطرت ننما یان .

باوجود این نکته بعضی از شعرای حقایق شعارقدیم را استثنا میکنند چنانچه درین قسمت (۸) نفر ازمشاهیر ادبیات دری ورسامی رایاد میفرمایند که بهمهٔ آن شعرا اخلاص و عقیدت دارند اکثر اینها ازخاک افغانستان برخاسته اند (خراسان قدیم) .

۱- حکیم سنائی غزنوی .
۲- شیخ فریدالدین عطارنیشاپور .
۳- مولانا جلال الدین بلخی مشهور به رومی .
۴- نظامی گنجوی .
۵- خاقانی .
۶- میرزا بیدل .
۷- حافظ .
۸- بهزادهروی .

این هفت نفر شعرای روحانی میبا شد .(رحمهم الله تعالی) . ازشعرای صله گیر ومدح سرا وآن هائیکه همت شان بیشتر صرف عبارت آرائی ولطیفه گوئی بوده نه اقتباسی میکند ونه یاد مینماید زیرا خود علامه ازفریق ممتاز اول الذکر ست . بگفتهٔ بیدل همه دل (مداح فطرتم نه ظهیرم نه انوری) .

زیرعنوان(سرود) قطعه (۱۲۰) میپرسد که:

«کیف شراب مانندی که درناله نی است ازچوب نی است یا از دل نینواز؟«دل» چیست ومستی و قوت او از کجاست؟ چرایک نگاه او تخت کی راسرنگون میسازد؟ چراحیات اقوام ازز ندگی آن است؟ وچرا اوارادات او پی به پی تبدیل میشوند؟ چه حرف است که درنظرصاحب دل سلطنت های دنیا هیچ ارزشی ندارند؟

روزی که مغنی (این) رمز دل را فهمید بدانکه تمام مراحل هنر را طی نمود »
در قطعه (۱۳۱) تحت عنوان (ایجاد معانی) میفرماید :

اگرچه (ایجاد معانی) خداداد ست ، ولی هنرمند از سعی مستغنی نیست .
هر تعمیر از گرمی خون رگ معمار است ، خواه میخانه حافظ باشد وخواه بتخانه بهزاد .

بی محنت پیهم هیچ جوهری انکشاف نمی کند ، خانه فرهاد را شرر تیشه روشن کرده است .

در قطعه (۱۳۸) هنروران هند را انتقاد مینمایند که :

تخیل شان جنازه عشق و مستی ، افکار تاریک شان مزار اقوام است ، در صنم خانه بر همنان نقش گریهای (مرگ) و هنر شان از زندگی بیزار است ، مقامات بلند را از چشم انسان پوشانیده روح را میخوابانند و بدن را بیدار میسازند براعصاب شاعر و صورتگر و افسانه نویس بیچاره هند (زن) سوار است

در قطعه دیگر (شماره ۱۲۲) در باب (اهرام های مصر) هنرمندان را درس میدهد که : طبیعت در فضای خاموش و دشتهای جگرسوز تنها تپه های ریگی تعمیر کرده است ولی پیش عظمت (اهرام) افلاك نگونسارند . عجب آیا دست کدام کس این تصویر را بدیت را ساخته است ؟ هنر را از غلامی طبیعت آزاد کنید ! اهل هنر باید صیاد باشد نه که صید و نخجیر .

در قطعه آخرین شماره (۱۳۷) این قسمت در باب (رقص) میفرماید که خم و پیچ های رقص بدنی را برای !رو پا بگذارید زیرا ضرب کلیم اللهی در رقص روح است ، صله رقص بدن تشنگی کام و دهان ، صله رقص روح درویشی و شاهنشاهی است . (۱)

---

۱ - حافظ هم باین مضمون شعری دارد که درویش ها شاهنشاها نند .

گرچه ما بندگان پادشهیم	پادشاهان ملك صبح گهیم
گنج در آستین و کیسه تهی	جام گیتی نماو خاك رهیم
شاه منصور واقف است که ما	روی همت بهرطرف که نهیم
دشمنان را زخون کفن سازیم	دوستان را قبای فتح دهیم
رنگ تزویر پیش ما نه بود	شیر سرخم وافعی سیههیم

(داوی)

در قطعهٔ شماره (۱۴۳) تحت عنوان (ذوق نظر) مینویسد که (خوی) در آن شخص چینی محکوم بقتل بسیار بلند بود که وقت کشتن خود به جلاد گفت. اوهو! شما یکدقیقه با شید که این شمشیر شما را تماشا کنم تا ببینم که آن چه منظره دلکشائی دارد ؟

در قطعهٔ شماره (۱۴۴) درباب (موسیقی) میفرماید :

نغمهٔ که چهرهٔ ترا برنیفروزد دلیل سردی خون غزل سرا می باشد نینوازیکه باطن پاک ندارد موج نفسش نوا را مسموم میسازد . من در لاله زارهای شرق و غرب سیر کرده ام هیچ جا گریبان لاله چاک نبود .

قسمت پنجم (سیاسات شرق و غرب) راز پرنظر داشته است واما از نقطهٔ نظر مسلمانان یا ممالک اسلامیه و رنه چین و جاپان وغیره نیز جزو بزرگ مشرق میباشند ولی به مسایل آنها تماسی نمیگیرد . و علاقهٔئی بآن نشان نمیدهد .

البته بعضی حصه های این قسمت امروز اهمیت خودرا باخته اند چنانچه در مقدمه ذکر نموده ام لهذا از آنها انتخاب یا اقتباسی نمی نمایم . مثل جمعیت اقوام سابقه (لیک اوف نیشنز) وغیره ولی آن حصه هایی را که هنوز علاقه پذیر و کارآمد میدانم انتخاب و ترجمه میکنم یا تلخیص مینمایم .

تحت عنوان (انتداب) در قطعهٔ (۱۷۰) بیان میکند که فرشتهٔ مدنیت کجا کجا باید نازل شود ؟ مستعمرین امروزه درجواب این سوال دشوارئی حس نمی کنند : - جائیکه قمار نیست ،زنها تنگ لباس نیستند ، شغل شراب نوشی را حرام میدانند ، واگرچه در بدن شان یک روح عمیق و ناشکیب موجود است ولی از طریقهٔ آبا واجداد منحرف نگشته اند واگرچه چشمهٔ فیض مکاتب آنجا جاری نیست ولی بچه های مردم (بدوی) جسور ، زیرک و پردم هستند . همینگونه مناطق به فتوای عقلای فرنگستان از مدنیت عاری و محتاج انتداب و مداخلات سیاسی و ثقافی وغیرهٔ ایشان است .

در قطعهٔ (۱۷۱) تحت عنوان (سیاست لادین) شرح میدهد که سخن حق از من پنهان نمیماند زیرا خدای تعالی بمن دل خبیر و بصیری

عطا فرموده ، در نگاه من این سیاست بیدین (کنیزا هرمن ودون نهاد و مرده ضمیر) است . در مملکت خود فرنگی ها حکومت از قید کلیسا آزاد و بی پرواست و سیاست آن دیوی است بی زنجیر ولی وقتیکه برمتاع ممالک غیر چشم دوختند آنجا پیشقدم لشکر شان سفرای کلیسا میبا شند .

در قطعهٔ (۱۴۸) که اعراب فلسطینی را مخاطب قرار داده چه خوب مینویسد :

میدانم آن آتشی که زمانه هنوز هم از سوز آن فارغ نیست در وجود تو هست ولی دوای تو نه در جینیواست و نه در لندن زیرا رگ جان فرنگی ها در دست یهود است .

نجات امت ها ازغلامی در پرورش و لذت نمود (خودی) است .

درقطعهٔ نمره (۱۵۰) بعنوان (انقلاب) رأی میدهد که :-

سوزوساز حیات درآسیا و اروپا موجود نیست اینجا (خودی) مرده وآنجا (وجدان) ولی در دلها ولولهٔ انقلاب پیدا شده است . شاید مرگ (جهان پیر) نزد یک شده باشد .

درقطعهٔ(۱۵۵) تحت عنوان(روس بالشویک) اظهار حیرت مینماید که :

روش قضای الهی (ج) عجیب است ، نمیدانم که در باطن جهان چه پوشیده ئی هست آنانیکه حفظ کلیسا را مایهٔ نجات عقیده داشتند به شکستاندن آن مامور شده اند . بر دهریت روس وحی نازل شده که لات ومنات کلیسا را یکسره بشکنانند .

درقطعهٔ (۱۶۳) که عنوان ذیل را داراست میفرماید :

(فرمان ابلیس بنام فرزندان سیاسی او)

برهمنانرا در پیچهای سیاسی درآورده زنار بندان را از دیر کهن بیرون بکشید . فاقه کشانی را که از مرگ نمی ترسند از اطاعت محمد (صلعم) به سرکشی وادار نمائید ، تخیلات فرنگیا نه در افکار غرب درآورده اسلام را ازحجاز ویمن خارج کنید ، علاج غیرت دینی افغانها چنان است که ملاها را از کوه ودامان شان بر انید از اهل حرم روایات وعنعنات شانرا بدزدید این آهوان را ازمرغزار ختن بگریزانید ازنفس اقبال آتش لاله تیز شده است چنین غزل سرا را ازچمن فرار کنید .

در قطعهٔ (۱۶۳) بعنوان مجلس اقوام مشرق مشورتاً میگوید:
آب و هوا هردو تحت تسخیر آمده اند چه میشود اگر نگاه فلک پیر بدل شود خوابی که استعمار فرنگ دیده ممکن است که تعبیر آن عوض شود اگر طهران جنیوای شرق گردد شاید تقدیر کرهٔ زمین تبدل بیابد.
در قطعهٔ (۱۷۳) تحت عنوان (قزاق بحری و سکندر) سوال و جواب جالب نظری ساخته:
سکندر: سزای تو زنجیر است یا شمشیر من که وسعت بحر از رهزنی های تو تنگ شده است.
قزاق: عجب. ما و تو هردو هم پیشه هستیم من دریائی ام و تو میدانی آیا این جوانمردی است که همچشم خود را رسوا بسازی؟

* * *

آخرین حصهٔ کتاب تحت عنوان (افکار محراب گل افغان) است به جهتی که محراب و منبر جزو بیرق بارونق افغانان است لهذا لفظ محراب بسیار موزون و چون عادت اکثر افغان ها برای تسمیه لفظ گل است آن هم دلیل بر اطلاع وافی علامه مرحوم بر سجایای افغانی و ذوق لطیف او ست این قسمت (۲۰) قطعه دارد که هر قطعه منظور مناسب و نکات مطابقی برای تعریف افغانها بدیگران و تشویق خود آنها به سایحتاجهای ملیه شان را دارا است.

قطعه اول از محبت وطن و درعین زمان از شهامت روح که سبب آزاد ماندن پشتونستانیها از محکومیت برطانیه است حرف میزند و در قطعه دوم از ازلی بودن رقابت اقوام و کامیابی ملتی که زخم حوادث زمانه را رفوو التیام حس نموده و نومید نشود یقین و بعد بشارت میدهد که اگر در دل کس (لا شریک له) جای گرفت در جهان یگانه و یکتا خواهد ماند و در قطعهٔ سوم دعای بی عمل را نتیجه خیز ندانسته تبدیل آرزوی مخاطب را دعا میکند که باید آرزومندی عالی ملی داشته باشد در قطعهٔ چهارم زوال استعمارجویان و بقایای مظلومان غیور را شرح و به احتیاج که شیران را روباه میسازد اشاره و علاج آنرا رعایت خودی ، فقر غیور و ترک جستجوی آستان سلطنت ها و استعمار جویان میدانند و میدانانند

در قطعه پنجم مذمت علمی را که گدایی را منع نکنند و بیفایده بودن ادب و فلسفه را ذکر و به تخنیک تشجیع مینماید .

در قطعه ششم تجددی را که بهانه تقلید فرنگیان در شرق شده است مذمت نموده به حفظ خودی و صاحب ایجاد شدن رهنمائی میفرماید .

قطعه هفتم ترجیع بند نما نصیحتی است مخصوص افغانهای غافل که (خودی) خود را بشناسند . میگوید که با وجود بی‌علمی جدیت خود را نگاه داشته ئی حالانکه در ملل محکوم بعضی علما و فضلا دین و ایمان خود را فروخته میروند .

در قطعه هشتم شهباز را مخاطب ساخته تسلی میفرماید که «زاغ پرهای ترا بدنما و شب پره ترا کور و بی‌هنر میخوانند ولی این رانده شده گان صنف پرندگان صحرا از خم و پیچ فضای نیلگون بیخبرند آنها از احوال و مقام آن طایری که در دم پرواز روح او سراپا (نظر) گردیده چه معلوماتی داشته میتوانند ؟ » معلوم است که شهباز افغان است و طعنه زنان او مخالفین اویند .

در قطعه نهم همت بلند را مخالف خمود و جمود دانسته میگوید که اگر آشیان را عندلیبان از قفس گرانتر حس کردند میتوانند قوانین باغ را تطبیق و آنکه آماده حرکت سفرند مثل قافله موج پروای بانک رحیل و جرس راندارند چه آن مکتبی ها اگرچه زنده معلوم میشود ولی نفس از فرنگ آورده در حقیقت بی جان اند اگر مد نظرت پرورش دل باشد یک نگاه غلط انداز مرد مومن کافی است .

در قطعه دهم آن جوان را چشم و چراغ قبیله خوانده که شبا بش بی داغ و ضربش کاری وقت جنگ مثل شیران غاب (جنگل) و هنگام صلح غزال رعنای تاتاری باشد ، سوز او مثل قوغ در نیستان همه سوز است شکوه سلطانانه از آن دارد که در فقرش آثار حیدری و کراری موجود است . اگر بر سر کلاهی ندارد باکی نیست که همان بی کلاهی او سرمایه کله دار یهاست .

در قطعه یازدهم امید می بخشد که حال سابق شما دو باره آمده میتواند و احرار نشتر حوادث تقدیر را نیش نی بلکه نوش میدانند، جوانیکه ناله مرغ سحر مد هوشش کند لایق هنگامه پیکار نیست و در آخر اخطار میدهد که تو طبع طفلانه داری و عیاران اورو پا شکر پاره فروشانند.

در قطعه دوازدهم میفرماید در کشمکش لادینی و لا طینی چرا خودرا پریشان ساختی؟ درمان ضعفلد در (لاغالب الاهو) است این بتخانه رنگ و بو (یعنی اینجهان موجوده) دیر کهنی است که صیاد کافرست و نخچیر مومن. صیاد معانی از اروپا نومید است زیرا اگرچه فضا آنجا دلکش است ولی آهوان آن بی نافه مشک اند. قوام دادن (خودی) بی اشک سحری مشکل و این لاله پیکانی بر کنار جوخوشتر است شیخ باید امرارا از مسجد بکشد زیرا محراب از نمازشان ترش ابروست.

قطعه سیزدهم حالت دنیا را دگرگون و افکار جوانان را زیرو زبر شده می بیند و از پیر حرم می پرسد که مناجات سحری تو تلافی این زندگانی را بدون معرکه کرده میتواند؟ (یعنی نمیتواند) بعضی خانقاهای هند را به شعله نمخورده تشبیه کرده از تخلیق (خودی) آنهارا عاجز میداند در قطعه چهاردهم عشق بی جرات را عشق ید اللهی نمیداند و به زحمت کشی ترغیب و از تن آسائی (۱) ترهیب نموده خلوت کهسار را تعلیم دهندهٔ خود آگاهی دانسته و مرد میدانی را تنبیه میکند که آنرا وحشت نخواند. در پانزدهم نیز از فقر خود دار توصیف و آنرا به فولاد شدن تشویق و از حریری بودن منع نموده باز اخطار (بزبان دری) میدهد که.

افرنگ ز خود بیخبرت کرد و گرنه ای بنده مومن تو بشیری تو نذیری

در شانزدهم اقوام بی مرکز را مردنی و فقری را که از زمانه شاکی باشد گدائی خوانده مینویسد که سردخدا درین دور هم قله (پربت (۲)) را سرمه وار می ساید و علامه بوجد آمده میفرماید (بزبان دری)

---

۱ ـ تن آسانی سهو کاتب و تن آسایی صحیح است

۲ـ (پر بت) یکی از قلل بلند همالایا

در معرکه بی‌سوز تو ذوقی نتوان یافت ای بنده مومن تو کجائی تو کجائی
و باز به زبان شوق گوید. ای خورشید از سراپرده مشرق برای و کهسار
مرا به لباس حنائی ملبس ساز .
در قطعه هفدهم به (همت) در کسب یقین تلقین میفرماید که اگر در صد
ها هزار شخص یک صاحب یقین پیدا شود آتش او برنا و پیر را حرارت
میدهد در کوه و دشت گاهی مردانی یافته میشود که فقر شان خزف را
جواهر میسازد، خامه خدا جبین ترا خالی گذاشته تا تو سرنوشت خود را
خود بنویسی اگر همت پر کشا شود این فضای نیلگون هیچ نیست اگر بالای
سر ماند آسمان است و اگر زیر پای شد زمین است .
در قطعه (۱۸) برای تعمیم وحدت ملیه از زبان (شیرشاه سوری) میفرماید
که امتیاز قبایل خسران تمام است هنوز نام وزیری و مسعود پیش آنها
عزیز است زیرا از خلعت افغانیت عاری هستند مسلمانی این کهسار
هزار پاره است چرا که هر قبیله زناری بتهای خود میباشد خدا ترا توفیق
بدهد که از ین حرم لات و منات هار ا بیک ضرب کاری بیرون اندازی .
در قطعه (۱۹) خانزادگان کبیر را مخاطب ساخته میفرماید که اگر
چه من گلیم پوش بیکلاهی هستم ولی صدای مرا بگوش هوش بگیرید که منزل
مقصود مومن از منزل فرنگی ها بسیار پیش ترست . میخانه های غرب اگرچه
برای همه با زست و سرمستی های علوم جدیده گناهی نیستند ولی اگر در بدن
تو سوز (لااله) موجود نیست در سرور آن می ها مرگ تو پوشیده است .
در قطعه (۲۰) میفرماید که نگهبان مقاصد فطرت مرد کوهستانی است
یا بنده صحرائی که در دنیا او صاحب ثقافت فسونگر است مثل بلبل
چمنستانی نیست بلکه مثل شهباز بیابانی است فضای مکتب بسیار گوارا
ولی فاروقیت و مسلمانیت در بیابان ساخته میشود . صهبای مسلمانی مثل
تیغ تیز است. قرون زیاد بگزرد مگر که نظیر آن پیدا شده بتواند .

ارمغان حجار

از نام کتاب حدس زده میشود که شاید بعد ازادای حج این اشعار سروده شده باشد اکثر نظم های آن بزبان دری است تنها در آخر کتاب که (۲۸۰) صفحه دارد بعد از صفحه (۲۱۰) اشعار اردوی علامه مرحوم آغاز میشود این نسخه ارمغان که نزد بنده است در ۱۳۲۶ هجری شمسی از طرف پسرشان شاغلی(جاوید) طبع گردیده و این اشاعه چارم آن میباشد تا آنوقت چارده هزار نسخه از آن طبع شده بود البته در ین ۲۹ سال دیگر بیشتر نیز طبع گردیده باشد .

قسمت اردوی آن مشتمل برسیزده عنوان و اکثر عنوانها برچند حصه مشتمل است و بر خلاف حصه زبان دری که همه رباعیات پراز جوش و جسارت حیرت بخشی میباشند در حصه زبان اردو قطعات بیشترو رباعیات کمتر میباشند و فردها هم دارد بعضی ازین قطعات کامل بزبان دری هستند و بعضی قطعات ابیاتی دارند که کل بیت بزبان دری است عنوانها قرارذیل اند :

۱ -مجلس مشوره ابلیس	۱۵ ونیم	صفحه
۲ - نصیحت بلوچ پیر به فرزند خود	۳	»
۳ -تصویرو مصور	۲ ونیم	»
۴ -عالم برزخ	۶	»
۵ - شهنشاه معزول (ایدورد هفتم)	۱	»
۶ -مناجات دوزخی	۱ ونیم	»
۷ -مسعود مرحوم	۴ ونیم	»

مطالب بعضی ازین عنوانهارا اختصار نموده عرض مینمایم :

(مجلس مشاوره ابلیس)

ابلیس با پنج نفر مشاور خود برحالات موجوده آنروز تبادل افکار مینماید یکی از مشاورین نقشه روی کار رئیس مجلس (ابلیس) را مدح میکند که ایجاد حربه استعمار و استثمار سرمایه داران غربی چه صدماتی به عبادالله رسانده و پروغرام کامیابی است مشاور اول در اثنای تائید نقشه استعمار که ازکارستانهای مهم است میگوید افیون این پلان مدهش بمزاج شرق خوب کاریگر افتاده اهل شرق را به نشه غفلت وغلامی و راحت جوئی عادت داده است حتی بعضی علماو صوفیه را خدام مستعمرین ساخته . اگرچه نماز و حج با قیمانده و ای تیغ جوهردار و بی نیام (جهاد وغزا) ازدست مسلمانان افتاده و در کنج فراموشی زنگ زده و کند شده است اما مشاوردوم از جمهوریت اروپایی اظهار تشویشی مینماید ولی مشاور اول آنرا خطر نمیداند میگوید که رژیم و مسلک اروپا یک لباس ظاهری است به حقیقت و آثار شهنشاهیت غرب در شرق ضرری نمیرساند مجلس ملت باشد یاد ربار پرویز بازهم بخون و گوشت دیگران نظر دارد . نظام و مسلک اروپا چهرهٔ روشن دارد ولی دلش از چنگیز تاریک تر است .

مشاور سوم میگوید اگر نظام جمهوری اروپا روح امپریالزم را ضرر نمیزند اما جواب شرارت آن یهودی را که خواهد گفت ؟ اشاره به کارل مارکس و کمونزم میکند که استعمار و استثمار را سخت تهدید میکند . مشاور سوم هم این خطره را شدید میخواند که سیاست شرقی فرنگ را کامل بیحجاب ورسوا ساختنی است مشاور چارم آنرا

خطره نمیداند وغرب را کامل هوشیار میشناسد ولی مشاور پنجم بخود ابلیس خطاب میکند که من برفر است غربیهای مستعمر و سرمایه دار اعتماد ندارم روح مزدك (یعنی کمونست ها) دنیارا زیرو زبر کردن میخواهد ولی ابلیس به مشاوران خود جواب میدهد که از کمیونزم آنقدر نمی ترسم وقتیکه خون اروپا یانرا گرم کردم کار آنها رامیسازند کمونست ها یک مشت پریشان روزو آشفته مغزهایی هستند که با سوزن منطق مزدگی جامه گریبان چاکانرا رفو کرده نخواهند توانست ولی من از امت اسلامیه می‌ترسم که درخاکستر شان هنوز اخگر های آرزو پنهان است وخال‌خال اشخاص خطرناکی دارند که هنوز با اشک سحر وضو میکنند اگرچه آستین پیران حرم امروز ید بیضائی ندارد و به سرمایه داری مایل شده اندولی خوفست که شرع غرای محمدی(ص) باز زنده نشود که شرع پیغمبر (صلعم) مردآزما و مردآفرین و حافظ ناموس زنان است غلامی را ازمرگ بترمیداند و دولت را از آلودگی ها تنزیه و منعم ها را امین میسازد. زمین را مال سلاطین نی بلکه ملك الله(ج) میداند این انقلاب فکر وعمل و این دین مبین را مبادا عالم بشناسد. غنیمت است که در خود مسلمانها یقین ضعیف گردیده است. خوب است که در مباحث بی فایده گرفتارند مثل سوالات آیا ابن مریم مرده یازنده است؟ از مسیح آینده مسیح ناصری مقصد است یا مطلق مجدد؟ صفات حق تعالی از ذات او جداهستند یا عین ذات هستند؟ الفاظ کلام الله حادث هستند یا قدیم‌ل اگر به این لات و مناتهائی که بنام علم می‌پرستند گرفتار بوده از عالم کردار (یعنی خدمت و جهاد اصغرو اکبر فی سبیل الله) بیگانه مانند بیسیار غنیمت میشود چه‌تمام مهره‌های بساط زندگی شان دچار شاهمات میگردد. شما سعی کنید که مؤمن تا قیامت غلام بوده این جهان بی ثباترا برای دگرها بگذارند. ورنه اگر این امت بیدار شدند. حال ماو شما دچار زبونی و ناکامی است زیرا اسلام احتساب کاینات است.

عنوان دوم این اشعار اردو چنین است.

(نصیحت بلوچ پیر بفرزندخود)

درین نصیحت ترجیح وادی وصحرای بلوچ را بردهلی و بخارا و کامیابی (غیرت) را در عالم تگ و دو وتحصیل هنری که شیشه (یعنی نفس خام ونرم) را سنگ‌خارا (یعنی پخته و آهنین) بسازد تزریق کرده میفرماید که اگر ملت مسلمان دین راازدست داده آزادی حاصل کند تجارت خسران‌آوری خواهد بود زیرا دنیا را باز معرکه ومبارزهٔ (روح و بدن) در پیش است و مدنیت جدید درنده های خود را تشویق کرده اند .مصرع آخرین نظم را از حافظ تضمین فرموده اند بنده پیش مصرع اردوی آنرا ترجمه کرده تقدیم کردم .

اخلاص عمل راز نیاگان کهن جوی شاهان چه عجب گر بنوازند گدا را

عنوان سوم (تصویر و مصور) نام دارد .

تصویر بمصور میگوید که من اثر خامه توام ولی حیف که ترا دیده نمیتوانم ، کاری بکن که ترا به بینم .مصور بجواب میگوید دیدن من برای تو فایده ئی ندارد مثل شرری که چشم بدنیا می کشاید شرط یگانه دیدن من آن است که تو خود را به بینی .

البته اذکیا میدانند که مقصود اقبال مرحوم چیست ؟

من عرف نفسه فقد عرف ربه

* * *

عنوان چارم و پنجم و ششم ذم استعمار غرب و محکومیت شرق است که لزوم تلخیص آنرا نمی بینم زیرا سیل استعمار بحمد الله قطع گردیده، و این مطالب مکرر هم شده اند .

حصه هفتم مرثیه سید (۱) راس مسعود مرحوم است که طریق قدیم مراثی را پیروی نمیکند نه قصیده است و نه فریادهای ماتمی مبالغه آمیز دارد بلکه همان مطالب و نصایح ملی و نکات نفسیاتی که با روح اسلامی و مساسهای علمی و فلسفی که خاصهٔ طبع اقبال میباشند صورت یک ترکیب بند کوتاه و مجموعه معانی و فضایل دلخواه را گرفته است ولی تعریف راس مسعود وتاثر و تأسف قلبی علامه را کاملا اظهار میدارد .

حصهٔ هشتم تحت عنوان(آو ازغیب) تلویم و تکدیر مسلمان موجوده است که آن آو از از عرش برین بوقت صبح میآ ید بدین مضمون .
که چرا حس تتبع و تحقیق را ضایع نموده ئی ؟ تو که مستحق خلافت ظاهری و باطنی میباشی چرا بیکاره شده ئی ؟ آتش چطور غلام خس و خاشاك میشود ؟ چرا از نگاه تو افلاك نمی لرزند ؟ وسیارات آسمان چرا محکوم تو نیستند ؟ جگر شانرا چرا چاك نمیتوانی ؟
اگرچه در رگهای تو خون دوران دارد ولی گرمی افکار و اندیشه جسور نداری زیرا چشم های که نگاه پاك ندارد روشن میباشند ولی جهان بین شده نمیتوانند .

حصهٔ نهم رباعیات است که مطالب ضروریه بیداری و اتحاد ملی و جسارت و شجاعت جوانمردانه و مسلمانانه را بواسطه سیزده عدد رباعی تلقین و تزریق مینماید .

حصه دهم (بیاض ضیغم کشمیری) نام دارد که دارای(۱۹) بند است مثل (افکار محراب گل افغان) هربند یکموضوع جداگانه را که مناسب ایقاظ و تشویق و تشجیع کشمیریان است بحث میکند بعضی از قطعه های آنرا بنده بنظم ترجمه کرده ام که در اخیر کتاب درج شده است .

حصه یازدهم بمناسبت هزار روپیه است که صدر اعظم نظام دکن (سر اکبر حیدری) بطور اعانه یوم اقبال برای علامه فرستاده قطعه کوتاه و استغنای شخصی اقبال مرحوم از آن محسوس میشود .

حصه دوازدهم انتقاد یکی از علما بنام(حسین احمد) میباشد که او در کدام خطابه خود از بالای منبر در له ملیت و وطنیت چیزهای گفته بود که علامه آنرا خلاف اسلامیت میداند .

---

(۱) سیدراس مسعود را شما در تلخیص اقبالنامه شناخته میتوانید

داوی

این قطعه کوتاه کاملاً بزبان دری است و بروزن و قافیه و بمفهوم شعر مشهور قدیم ساخته شده که .

حسن ز بصره بلال از حبش صهیب از روم

زخاك مکه ابوجهل اینچه بوالعجبی است

حصه سیزدهم تحت عنوان (حضرت انسان) مناظر فوق العاده و به ظاهر ناممکن را برای بشر ممکن بلکه آسان نشان میدهد و اهمیت حیات را بشرط داشتن نظر و اهلیت لازمه تاکید مینماید .

کتاب ارمغان حجاز به بحث (حضرت انسان) خاتمه مییابد .

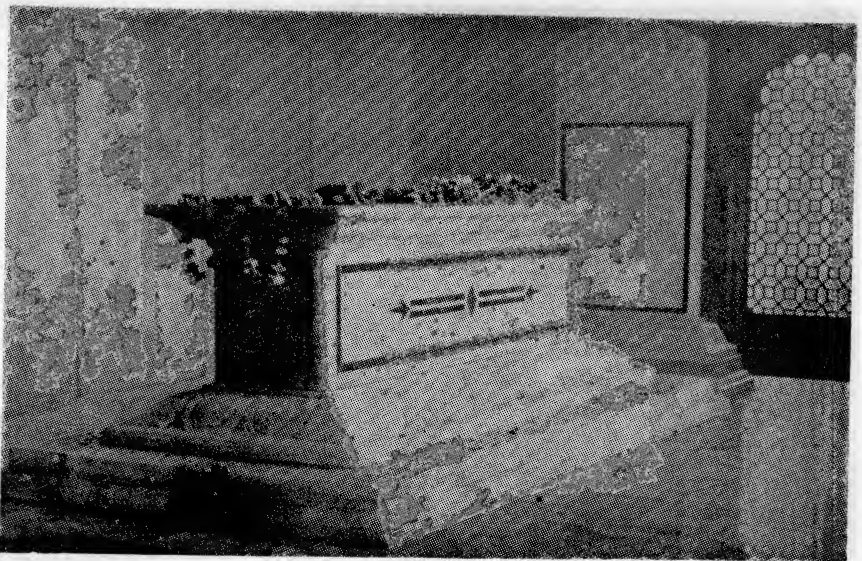




علامه بانواب ذوالفقار علی خان در سمله (هند) با محمد حیدر خان جنرال قونسول افغانستان وهمکاران افغان او .



علامه بانواب ذوالفقار علی خان در سمله (هند) بامحمد حیدر خان جنرال قونسول افغانستان وهمکاران افغان او .



مزار علامهٔ مرحوم کــه سنگ قبرآن در افغانستان لاجورد نشان شده است .

علامه‌دروسط اعضای «ادارهٔ معارف‌اسلامیه» لاهور . (۱۹۳۳م) .



تصحیح لازم

اکثر غلطی های که صحیح آنرا قارئین کرام میتوانند باسانی بقوهٔ قرینه بفهمند در ینجا نگرفته ایم. تنها غلطیهای مهم یا آن غلطی های را که شدید موجب سوء تفهم قارئین شود، تصحیح کرده ایم :

غلط	صحیح	صفحه	سطر
دید	شدید	۳	٦
یربشین	پزیشین	۱۰	۱۰
موفقیت	موقعیت	۱٦	۵
نتوانست	نتوانست (۱)	۱۷	آخرسطر ۱۳
(مکاتبه)	مکاتبه	۱۸۰	۱۷
مشاغلل	مشاغل	۱۸	۱۹
یا	باز	۲۱	۱۳
تار	زار	۲۳	۲۲
میگیر	میگر	۲۳	۲۳
بطوری موتو	بطور موتوی	۲۳	۲
نخواهد کرد	نخواهند کرد)	۲۵	۲۰
حیس	حس	۲۷	۵
دوستدانت	دوستداشت (۳)	۲۷	۱۷
فود		۲۸	۱۰
وه	ومه	۲۸	۱۳
بی	ربی	۲۸	۱٦
غضر	غفر	۲۹	۱۸
راستکنا	استکنا	۳۱	۲۳
متمولین	ومتمولین	۳۵	۲۳
قومها هما	قومها	۵۱	۱
لودین		٦۰	۱۰
مکاتب	مکاتیب	٦٦	۱

غلط	صحیح	صفحه	سطر	ملاحظات
الژك	الترك	۶۸	۲۲	
مدارس		۷۱	۲۲	
ایرانی	۷۵			
کتاب	کتاب(			
ولی	•	۸۲	۱۷	
می	•	۸۳	۳	
محمد اقبال	•	۸۳		سطر سوم حاشیه
فهمیده	فهمیدهٔ	۸۵	۱۰	
است	ست	۸۵	۲۷	
مسیل	مسایل	۸۵	۲۸	
می‌جنکند	می‌جنگد(۱)	۸۸	۱۰	
رام کرشن	رامیکشن	۹۰	۲۳	
قاصله	قافله	۹۲	۸	
بهرین	بحرین	۹۳	۱۳	
اکثر	اگر	۹۳	۲۲	
فروغ آن	فروع آن	۹۷	۳	
ریشه عصبیت	•	۱۰۰	۱۷—	(تکرار اینجمله زاید و غلط است)
استعمال	استعمار	۱۰۴-	۲۵	
قر	فر	۱۱۲	۲۵	
سلجوم	مفهوم	۱۱۳-		سطر سوم پاورقی
مسلمانیت	سلمانیت	۱۲۴-	۲۳	
غریب ها	غربی ها	۱۲۷—	۲	
ریکتو	ریکٹ	۱۱۵—		سطر اول پاورقی
یلهلم	و یلهلم	۱۱۵-		سطر اول پاورقی
اصرار	اضرار	۱۱۶—	۱۷	
سلح	صلح	۱۲۲—	۲۲	
اسدآباد	اللهآباد	زیرعکس نمره	( )	

کتبیکه از طرف موسسهٔ انتشارات بیهقی

به مناسبت سمینار بزرگداشت سید جمال الدین افغانی عرضه میشود:

۱ـ سیدجمال الدین افغانی : عروة الوثقی (ترجمه ازعربی ـ عبدالله سمندر) .

۲ـ سیدجمال الدین افغانی : گزیدهٔ آثار (باهتمام دکتور سیدمخدوم رهین) .

۳ـ پوهاندعبدالحی حبیبی: نسب وزادگاه سید جمال الدین .

٤ـ سیدقاسم رشتیا : سید جمال الدین وافغانستان .

٥ـ محمدعثمان صدقی : سیدجمال الدین پیشوای انقلاب شرق

٦ـ دکتورعبدالحکیم طبیبی: تلاشهای سیاسی سیدجمال الدین

۷ـ دکتور عبدالحکیم طبیبی : تلاشهای سیاسی سیدجمال الدین افغانی (رساله انگلیسی).

۸ـ محمودابوریه : ندای سیدجمال الدین (مترجم ازعربی ـ بشار)

۹ـ رساله هاومقالات دربارهٔ سیدجمال الدین (باهتمام وتدوین حبیب الرحمن جدیر) .

۱۰ـ سیدجمال الدین درمطبوعات افغانستان (باهتمام صدیق رهپو) .

۱۱ـ محمود طرزی : مقالات (باهتمام دکتورروان فرهادی)

۱۲ـ استادعزیزالدین وکیلی : منظومهٔ بزرگداشت سیدجمال الدین افغان (خطاطی).